

# حقیقت

شماره ۵۲ بهمن ۱۳۸۹

[www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

## مصر: آیا زنجیر های نظم کهن فقط به لرزه در خواهند آمد یا در هم شکسته خواهند شد؟



چه خوش است هوای تازه ای که توسط مبارزات مردم تونس و مصر در خاورمیانه و جهان جریان یافته است. درود به آنان که با بی باکی و تهور بر فضای تاریک ناامیدی و دهشت از جاودانگی وضع موجود جهان، ضربه ای کوبنده نواختند.

آنان هنوز راه دراز و سختی در پیش دارند. اما روحیه ی جسورانه ی صعود به قله ها که در این مبارزه کسب کرده اند، ذخیره ی گرانبهائی برای پیمودن این راه پر پیچ و خم است. مبارزه برای تحقق یک انقلاب واقعی تازه آغاز شده است. زیرا، بن علی و مبارک صرفاً فرماندهان رژیم های حاکم در تونس و مصر بودند. این رژیم ها نیز به نوبه ی خود، صرفاً گرداننده ی یک نظام دولتی و یک نظام اقتصادی و اجتماعی استثمار و ستم هستند. تحقق انقلاب واقعی در گرو سرنگونی رادیکال کلیت این نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.

ارتش مصر که امروز خود را ضامن «آزادی» و «دموکراسی» در مصر معرفی می کند، ستون فقرات رژیم مبارک بوده است. این ارتش، دشمن حق حاکمیت مردم مصر و ضامن حق حاکمیت سرمایه داران و ملاکان بزرگ و وابسته به امپریالیسم در مصر است. درصد بزرگی از این سرمایه داران و ملاکان بزرگ، سران ارتش مصرند. این ارتش، در واقع ضامن و نگهبان ساختارهای سلطه ی سرمایه ی خارجی و امپریالیست ها در مصر است.

اوباما و امپریالیست های دیگر به خیزش مردم مصر «خوشامد» گفته اند. اما خوشامد گوئی شان بی غرض نیست. آنان وقتی کار مبارک را تمام شده دیدند، تغییر جهت دادند تا بتوانند بحران سیاسی مصر را کنترل کنند و فرماندهی «گذار» به یک رژیم جدید را در دست بگیرند. ارتش مصر و قدرت های امپریالیستی به مردم مصر «اطمینان خاطر» می دهند که: به خانه هایتان بروید و امور را بدست ما بسپارید! الگوئی که امپریالیست ها برای «گذار» مصر در نظر دارند مشابه فرایندهای گذاری است که در نقاط دیگر جهان مهندسی کردند. بطور مثال، در اندونزی قدرت را از دست دارودسته ی فاسد و جنایتکار سوهارتو به دارودسته های مرتجع جدید منتقل کردند. طبقات سرمایه دار و ملاک در

خیزش مردم مصر جشن ستمدیدگان  
جهان است  
صفحه 2

یادداشت های مصر  
صفحه 5

مردم مبارک را نمی خواهند؛ مصر را  
می خواهند!  
صفحه 7

اخبار دلنشین از تونس  
موضوع سقوط قدرتهای دیکتاتوری و  
موروثی  
صفحه 9  
صفحه 11

در رئای رفیق مینا حق شناس

صفحه 13

تاریخ چگونه نوشته می شود؟

صفحه 14

باز هم پنج بهمن، باز هم زوزه های دشمن!

صفحه 15

پاسخ به خوانندگان  
صفحه 17

ماتریالیسم تاریخی و ضرورت سنتز  
نوین!  
صفحه 23

سنتز نوین باب آواکیان چیست؟

صفحه 26

تا زمانی که جمهوری اسلامی پا  
برجاست خونریزی از پیکر مردم ادامه

صفحه 28

خواهد یافت!

حقیقت دست خواهند یافت؟

در گره‌های هائی که ثبات و مشروعیت نظام‌های استثمار و ستم درهم می‌ریزد و حکام از فردای خود مطمئن نیستند، در شرایطی که توده‌ها تبعیت را کنار گذاشته و احساس می‌کنند ارباب سرنوشت خود و کشورشان هستند، فرصتی طلایی برای پیشبرد کار کمونیستی گسترده در میان مردم و سازمان دادن نیروهایشان برای یک انقلاب واقعی بوجود می‌آید.

پابرجا ماندن ساختارهای اصلی رژیم مبارک می‌تواند محرک و انگیزه‌ی قدرتمندی برای گسترش جنبش مردم به ورای حد و مرزهای کنونی‌اش باشد. دورانی است که وظیفه‌ای دوگانه بر دوش پیشروان انقلابی است: هم گسترش جنبش به ورای محدوده‌های فعلی‌اش؛ و هم سازمان دادن یک مرکز سیاسی پایدار برای انقلاب یعنی یک حزب یا سازمان کمونیستی که بتواند به مثابه مقرر فرماندهی سیاسی و تشکیلاتی یک انقلاب واقعی عمل کند.

ما کسانی را که رویای یک جهان دیگر و رهائی مردم جهان از چنگال‌های مرگبار نظام سرمایه‌داری را در سر می‌پرورانند، فرا می‌خوانیم گام به پیش بگذارند و حزب را در انجام وظایف انترناسیونالیستی‌اش در قبال انقلاب مصر یاری دهند. در بحبوحه‌ی تلاطمات اجتماعی است که می‌توان یاران را یافت و پیوندهای ماندگار انترناسیونالیستی برقرار کرد، تا هم فکر و هم گام شوند و برای جهانی دیگر مبارزه کنند. رفقا، به حزب بپیوندید تا افکار و قوا و اراده‌مان را یکجا کنیم برای پیوند زدن افق و برنامه‌ی انقلابی واقعی با مردم به جوش و خروش آمده‌ی خاورمیانه.

اندونزی به ثبات سیاسی نسبی رسیدند اما توده‌های مردم کماکان در همان وضعیت بی‌حقوقی سیاسی و اقتصادی باقی ماندند. همین امپریالیست‌ها، سی و دو سال پیش در ایران راه را برای قدرت‌گیری بنیادگرایان اسلامی تحت رهبری خمینی باز کردند با این شرط که ساختارهای امنیتی و نظامی شکل گرفته در زمان شاه دست نخورده بمانند و جایگاه ایران در نظام اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به مثابه تولیدکننده‌ی نفت و واردکننده‌ی همه چیز دیگر، دست نخورده بماند. و چنین شد. انقلاب به ضد انقلاب تبدیل شد و نتیجه‌اش ۳۲ سال کابوس برای طبقه کارگر و خلق‌های تحت ستم ایران و زنان بود. مشابه این سناریوها می‌تواند در تونس و مصر رخ دهد.

اما اوضاع می‌تواند در جهتی دیگر، در جهت یک انقلاب واقعی، تکامل یابد. اما برای اینکه چنین شود دخالتگری آگاهانه‌ی انقلابیون کمونیست لازم است. انقلاب واقعی به معنای درهم شکستن دولت کهن و استقرار دولتی نوین است. زیرا، فقط با داشتن یک دولت نوین می‌توان از سرمایه‌داران و ملاکان بزرگ و امپریالیست‌ها خلع قدرت و مالکیت کرد و تمایزات طبقاتی را از میان برداشت و روابط اجتماعی ستم‌گرانه را سرنگون کرد. این فرآیندی است سخت و خونین که بدون داشتن تئوری‌های رهائی بخش کمونیستی و حزبی انقلابی (حزب کمونیست) و ارتشی که متعلق به مردم و از خود آنان باشد ممکن نیست.

در مصر توده‌های مردم در سطح میلیونی وارد صحنه‌ی دخالتگری سیاسی شده‌اند و در این میدان پرتلاطم به دنبال راه می‌گردند. به دنبال آینده‌ای معنا دار. آینده‌ای که فقط با تغییرات رادیکال، با یک انقلاب کمونیستی، ممکن است. اما چگونه به این

## خیزش مردم مصر جشن ستم‌دیدگان جهان است

های وزارت اطلاعات و رئیس‌جمهور مصر و حزب حاکم مصر را کشتیدند.

مردم دنیا بی‌اختیار سرنوشتی صدام حسین را با سرنوشتی دیکتاتور سی ساله تونس و بدبختی دیکتاتور سی ساله مصر مقایسه می‌کنند: در یک طرف، عراق - کشوری که هنوز پس از ۸ سال در چنگال‌های خونین اشغال نظامی خارجی و حاکمیت طبقات استثمارگر و غارت‌گر بومی و جنایات اوباش بنیادگرای اسلامی دست و پا می‌زند؛ و در سوی دیگر، تونس و مصر - کشورهایی که مردم با تکیه بر همبستگی و اتحاد و شجاعت خودشان سرنوشت رژیم‌های منفورشان را رقم زدند.

مشاهده‌ی چهره‌های غافلگیر و هراسناک سران کشورهای امپریالیستی در مواجهه با این وقایع، دلپذیر است. رئیس‌جمهور آمریکا یکماه پیش در سخنرانی سالانه‌ی خود که خطوط کلی «نظم جهانی» را ترسیم می‌کند، حتا اسم خاورمیانه را نیاورده بود. دولتمردان مرتجع در یمن، اردن، الجزایر به دست و پا افتاده و به مردم خشمگین از خفقان و استبداد سیاسی، بیکاری و بی‌نوائی وعده‌ی «رفرم» و «عدالت» می‌دهند. در ایران نیز خامنه‌ای منفور و همپالگی‌هایش از ترس تبدیل سالگرد ۲۲ بهمن به جنبش توده‌ای در رده‌ی تونس و مصر برای دفن نظام جمهوری اسلامی، تلاش می‌کنند خیزش مردم تونس و مصر را ادامه‌ی «انقلاب اسلامی» و «بیداری اسلامی مردم خاورمیانه» جا بزنند. اما آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت!

هنوز نتیجه‌ی نهائی معلوم نیست. اما یک چیز مسلم است. این خیزش قهرمانانه که جرقه‌اش توسط جوانان مبارز قاهره با الهام از خیزش جسورانه‌ی مردم تونس زده شد، کل نظم ارتجاعی حاکم بر خاورمیانه را به لرزه در آورده است. رئیس سازمان ناتو گفت: وقایع مصر فقط نظم اقتصادی جهان را به خطر نینداخته بلکه نظم جهانی را تهدید می‌کند.

مصر پر جمعیت‌ترین کشور خاورمیانه است و در زمان سادات و پس از آن در سی سال گذشته تحت حاکمیت حسنی مبارک، تکیه‌گاه استراتژیک امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه بوده است. این روابط بیش از هر جا در «قرار داد کمپ دیوید» فشرده شده است که در سال

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م.ل.م.) به مناسبت آغاز خیزش مردم مصر

«من خوشحالم. نه فقط برای مصر بلکه برای کل خاورمیانه. من افتخار می‌کنم مصری هستم! من به توده‌های مصر افتخار می‌کنم که دارند کشور را از جنایتکارانی که بر ما ستم می‌کردند پاک می‌کنند و ترس را از خود می‌زدایند. التحریر بزرگترین میدان در جهان عرب است. مردم آن را از چنگ این رژیم درآورده‌اند! من به مردم مصر افتخار می‌کنم! آنان منتظر نشدند که فرزندان ما افق یک جامعه نوین را فقط در خواب ببینند! من به آنان افتخار می‌کنم که سرشان را بالا گرفتند و دیگر هیچکس نمی‌تواند دوباره آن را پائین آورد!» (سخنان یک مصری در تظاهرات پشتیبانی در لندن در روزهای آغازین خیزش مصر)

نظم کهن در جهان عرب به ناگهان به لرزه در آمده است. زمزمه‌های اعتراض دیروز، به طغیان‌های خشماگین امروز، در کوچه و خیابان، بدل شده است. دارودسته‌های فاسد حاکم هم اکنون خوار و ذلیل، زیر باران ناسزا و خشم توده‌ها، بخود می‌لرزند. دوران هیجان انگیز، پر از بیم و امید، و در نهایت تعیین‌کننده، در روند تحولات خاورمیانه آغاز شده است. مردم جهان عرب طلوع نوینی را تجربه می‌کنند. آنان مملو از حس قدرت برای در دست گرفتن سرنوشت خود هستند. شور و امیدی بی‌سابقه خیابان‌های مصر را فرا گرفته است. جشن انقلابی آنان جشن همه مردم ستمدیده خاورمیانه و جهان است. افتخار به مردم تونس و مصر احساسی همگانی در خاورمیانه است. احساسی بین‌المللی است. همه می‌دانند که پس از سرنوشتی رژیم مبارک بدست مردم، خاورمیانه دیگر آن خاورمیانه سابق نخواهد بود. قلب‌های مردم جهان برایشان می‌تپد زیرا آنان لحظاتی را تولید کردند که تحقق رویاهای به ظاهر دست نیافتنی را واقعی تر کرد. میلیون‌ها نفر در سراسر جهان بی‌تابانه و نگران زورآزمایی میان رژیم و مردم و ترفندها و تحرکات قدرت‌های امپریالیستی آمریکا و اروپائی را برای کنترل اوضاع، دنبال می‌کنند. شهرهای مختلف جهان شاهد تظاهرات‌های همبستگی در حمایت از مردم مصر هستند. جوانان جهان به ابتکارهای مختلف دست زده‌اند. حتا صدها تن از جوانان هکر نقاط مختلف جهان در فوروم‌های آن لاین گردهم آمده و نقشه خرابکاری در سایت



قدرت پیدا کند، مبارک گفت اگر کرسی قدرت را خالی کند، بنیادگرایان اسلامی آن را پر خواهند کرد. سپس معاون تازه اش به اخوان المسلمین پیشنهاد مذاکره داد.

اخوان المسلمین تنها حزبی بود که هنگام شروع این مبارزات با آن مخالفت کرد زیرا می دید که این مبارزه، مبنا و ماهیتی نزدیک به برنامه اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک اش ندارد و اینکه آغازگران این جنبش که جوانان و کارگران محلات کارگری بودند، خارج از نفوذ اخوان هستند. اما هنگامی که اخوان مشاهده کرد باد در جهت مخالف مبارک می وزد برای اینکه به حاشیه رانده نشود، تغییر جهت داد.

در چند سال گذشته اخوان المسلمین بطور منظم با رشد حرکت های اعتراضی و اعتصابی کارگران مصر مخالفت کرده است. بطور نمونه در سال ۲۰۰۸ زمانی که کارگران «شرکت ریسندگی و بافندگی مصر» تحت تاثیر جنبش «الکفایه» اعلام اعتصاب سراسری کردند، اخوان المسلمین و حزب الوفد (شبهه ملی مذهبی های ایران و حزبی که گفته می شود البرادعی بخشی از آن است) آن را مشکوک اعلام کردند و چنین فراخوان هایی را «خطرناک» توصیف کردند. (۱) اخوان المسلمین خود پس مانده ی نظم کهن است که نتوانسته آمال و آرزوهای مردم را برآورده کند. بعلاوه تجربه ی استقرار جمهوری اسلامی در ایران، که بخصوص از طریق خیزش توده ای سال ۱۳۸۸ ایران تا حدی به مردم خاورمیانه منتقل شد، مقاومتی را در میان بخش مهمی از جوانان مبارز مصر در مقابل بدیل «اسلامی» بوجود آورده است. اما سرکوب شدید نیروهای چپ و سکولار در بیست سال گذشته، این حزب را عملاً تبدیل به تنها حزب متشکل در طیف «پوزیسیون» مصر کرده است. در هر حال مقابله با نظم کهن، شامل مقابله با برنامه سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک اخوان المسلمین و دیگر ساختارهای سیاسی اسلامی در خاورمیانه (مانند حماس) نیز هست و امروز جوانه های آگاهی در مورد این حقیقت را می توان در میان مبارزین نسل جدید کشورهای عرب مشاهده کرد.

مصر مانند ایران کشوری جوان است؛ جوانانی که بی آینده اند. اکثریت جمعیت مصر زیر ۳۰ سال و میانگین سنی ۲۴ سال است. طبق آمار بانک جهانی بالاترین نرخ بیکاری در میان فارغ التحصیلان دانشگاه است - نه تنها فارغ التحصیلان دانشگاه های مصر بلکه همچنین مصری های تحصیل کرده در دانشگاه های اروپا. قشر بسیاری کوچکی

با وساطت آمریکا، میان مصر و اسرائیل امضاء شد و به این ترتیب با تبدیل مصر به یک تکیه گاه امنیتی - نظامی آمریکا در منطقه، امنیت اسرائیل تضمین شد. این بزرگترین خیانت دولت های عربی به مردم فلسطین بود. در دو دهه ی گذشته مصر دومین دریافت کننده ی «کمک های» نظامی آمریکا بوده است -- «کمک» هایی که صرف خرید ابزار و آلات نظامی از آمریکا و همچنین خرید یک قشر از نخبگان سیاسی و نظامی فاسد و وفادار به امپریالیسم شده است. اقتصاد مصر که عمیقاً در نظام جهانی سرمایه داری بافته شده است، متشکل از مشقت خانه های تولیدی در سوئز، اقتصاد توریستی و اداره کانال سوئز است که همه در دست سرمایه های خارجی است.

سرنگونی رژیم بن علی در تونس، به جوانان مصر انگیزه و شجاعت داد. عده ای از جوانان مبارز از طریق فیس بوک اطلاعاتی ای را به امضای صد هزار نفر رساندند. در این اطلاعیه روز ۲۵ ژانویه را به عنوان «روز انقلاب علیه شکنجه، فقر، فساد و بیکاری» اعلام کردند و گفتند به خیابان ها می آئیم تا کمر «سکوت و بندگی» را بشکنیم. امپریالیسم آمریکا آنقدر از استحکام رژیم خود در مصر اطمینان داشت که وزیر امور خارجه اش (هیلاری کلینتون) در ۲۵ ژانویه گفت: رژیم مصر، با ثبات است!

اما در همان روز هزاران نفر به خیابان ها آمدند و به سوی دفتر حزب حاکم - حزب دموکراتیک ملی - و رادیو و تلویزیون روان شدند. ... تظاهر کنندگان در مقابل حمله پلیس دست به مقابله زده و شعار سردادند: سرنگون باد مبارک! تظاهرات های کوچک در روزهای دیگر در شهرهای دیگر به راه افتاد. سد ترس شکست! هر موج مبارزاتی موج سرکوب را به همراه آورد و در جواب به سرکوب، مبارزات سراسری تر و توده ای تر شد. روحیه مردم عوض شد. پاسگاه ها و مقرهای وزارت داخله و دیگر مراکز دولتی در شهرهای مختلف طعمه ی آتش کوکتل مولوتف جوانان شد.

درگیری های روزهای آغازین در محلات فقیر نشین و همچنین در منطقه ی ادارات دولتی و سفارت خانه ها نشان می دهد که تظاهرات ها در محلات گوناگون سازمان یافته بودند. سه نفر هنگام حمله به وزارت کشور که مقر نظام سرکوب دولتی است، توسط پلیس کشته شدند. درگیری تظاهر کنندگان در محلات کارگری مانند محله الکبری که منطقه صنایع نساجی است و در شهر سوئز که مرکز کارگاه های تولیدی مصر است شدید بود. الکبری همواره صحنه ی مبارزات کارگری بوده است بطوریکه در سال ۲۰۰۷ ده هزار تن از کارگران و اعضای خانواده شان در اعتراض به بالا رفتن قیمت ها با تکان دادن قرص های نان به تظاهرات پرداختند و عده ای در نتیجه ی تیراندازی پلیس جان باختند. و در سال ۲۰۰۶، سه هزار تن از کارگران زن کارخانه «شرکت ریسندگی و بافندگی مصر» اعتصاب بزرگی را به راه انداختند. در درگیری های اخیر در منطقه ی سوئز که منطقه کارگاه های تولیدی است ۱۱ نفر کشته و ۱۷۰ نفر زخمی شدند. بخش بزرگی از افشار مرفه مصر نیز به این اعتراضات پیوسته اند.

همه نیروهای طبقاتی مصر و قدرت های جهان - بخصوص آمریکا و امپریالیست های اروپائی - و دولت های مرتجع منطقه به حرکت درآمده اند تا اوضاع را از دست مردم خارج کنند و جلوی رشد و سازمان یابی نیروهای انقلابی چپ را بگیرند. اوپاما به حسنی مبارک، این دوست دیرینه ی آمریکا خیانت کرد و دستور داد که مهار قدرت را رها کند. مراکز مالی جهان به اوپاما فشار آوردند که هر چه سریعتر اوضاع را کنترل کند زیرا بسته شدن مصر به معنای بسته شدن کانال سوئز است که برای اقتصاد جهانی و برای امنیت نظامی ارتش آمریکا مهلک است. اوپاما در ابتدا از دو طرف دهانش حرف زد اما وقتی فهمید که این موج مردمی را سر باز ایستادن نیست، تحکم کرد که حسنی مبارک باید فوراً انتقال قدرت را شروع کند. ...

رژیم حسنی مبارک در مقابل خیزش توده های مردم و خواستشان به پائین آمدن از قدرت دست به مانورهای سیاسی و نظامی زد. اولین مانور و آینده نگری این رژیم آن بود که ارتش را از معادله ی جنگ خیابانی میان مردم و نیروهای انتظامی بیرون آورد و آن را در انظار مصری ها و مردم جهان ارگانی که «خنثی» است و چیزی غیر از رژیم حاکم است، جلوه داد. برای تقویت این توهم، اوپاش لباس شخصی را برای سرکوب به خیابان ها فرستاد و ارتش ژست «داور» را بخود گرفت. برای اینکه در انظار مردم جهان مقبولیتی برای پافشاری بر

حسنى مبارك بوده است و خود مبارك از درون همين ارتش درآمد است. اگر مردم مصر حزبى مانند حزب بلشويك به رهبرى لنين ( در جريان انقلاب اكتوبر ۱۹۱۷ روسيه) يا حزبى مانند حزب كمونيست چين به رهبرى مائوتسه دون ( در جريان انقلاب چين كه در سال ۱۹۴۹ به پيروى رسيد) داشتند كه حداقل بخشى از توده هاى بيدار شده و مبارز را در يك ارتش سرخ انقلابى سازمان مى داد و انحصار دولت بر خشونت و قهر سازمان يافته ي ارتجاعى را در هم مى شكست؛ آنگاه نه تنها مردم چنين توهم مرگبارى را بخود راه نمى دادند بلكه با جسارت، جرات صعود به قله ها را بخود مى دادند و مى رفتند كه نه فقط معادله ي قدرت در مصر بلكه در منطقه خاورميانه و به تبع آن جهان را عوض كنند.

اما خيزش توده اى بيسابقه اى كه مصر را به لرزه در آورده مواد خام لازم وعالى براى پيشبرد چنين فرايندى را فراهم مى كند. بايد ساختن يك جنبش كمونيستى را شروع كرد؛ جنبشى كه افق مردم را به وراى راه حل هاى موجود كه توسط احزاب و سخنگويان طبقات بورژوا و قدرت هاى بين المللى موعظه مى شود، ببرد و بتواند حداقل بخش كوچكى از توده هاى مردم سياسى شده را تبديل به يك نيروى سازمان يافته با برنامه ي انقلاب دموكراتيك نوين و سوسياليستى كند. اينده ي مصر هنوز نوشته نشده است. مختصات آن اينده هنوز روشن نيست. اما بر سر آن بحث پر شورى بر پاست كه فرصت بزرگى را براى حدادى راه پيروى فراهم مى كند. كمونيست هاى مصر، هر چند نفر كه هستند، مى توانند از اين گشايش براى پيشبرد اين جهت گيرى استراتژيك استفاده كنند. اما نبايد آنان را تنها گذاشت. جنبش كمونيستى همواره يك جنبش بين المللى بوده است. كمونيست هاى جهان، در اتحاد با كمونيست هاى مصر، موظفند فرياد سر دهند كه تنها راه برون رفت از نكبتى كه سرمايه دارى جهانى دست در دست طبقات استثمارگر داخلى براى جوامعى مثل مصر و ايران و تونس و افغانستان و تركيه و عراق و غيره بوجود آورده اند، انقلاب كمونيستى است و با تمام قوا تبليغ و ترويج كنند كه انقلاب كمونيستى چيست و تجربه اش چه بوده است؟ چرا سوسياليسم يك ميليون بار بهتر از سرمايه دارى در شكل آمريكائى يا ايرانى يا مصرى آن است و كمونيسم كه هدف نهائى و قطب نماى حركت جامعه ي سوسياليستى است؛ صدها ميليون بار بهتر از سوسياليسم است. در چنين شرايطى به تبليغ و ترويج تئورى هاى كمونيستى «سنتر نوين» (۲) به هيچ وجه نبايد كم بها داد زيرا اين تئورى ها شفافيت و زندگى دوباره به ماركسيسم بخشيده اند؛ و همراه با نقد علمى و عميق نظام اقتصادى و اجتماعى و ايدئولوژيك سرمايه دارى، نشان مى دهند كه دين و نظام مردسالارى نهادهاى لازم و ملزوم نظام سرمايه دارى جهانى اند؛ و مهمتر اينكه چشم اندازى نوين از سوسياليسم ارائه مى دهند. --

چشم انداز نوينى كه متكى است بر جمعبندى هاى رهائى بخش از دستاوردها و همچنين اشتباهات انقلاب هاى سوسياليستى قرن بيستم (در روسيه و چين). اين تئورى هاى در واقع فشرده ي يك راه حل واقعى و قدرتمند براى ايجاد جامعه ي بشرى متفاوت اند. به همين جهت جاى شايسته اين تئورى ها در خيابان هاى مصر و در ميان جوانان جان بر كف اين جنبش است. به هيچ وجه نبايد به قدرت برانگيزاننده و رهائى بخش اين تئورى ها كم بها داد. يك نسل جوان از مبارزين عرب پا به ميدان نبرد براى اينده گذاشته اند كه بهر قيمت مى خواهند براى استقرار جامعه اى متفاوت مبارزه كنند. اگر آنان با چشم انداز كمونيستى پيوند بخورند، سرنوشت تمام منطقه و بلكه جهان دگرگون مى شود. هر چند پرتاب تير به سوى اين نشانه، كارى دشوار است اما شدنى است و تنها راه واقعا رهائى بخش است. در نتيجه بايد جسورانه و بى محابا برايش تلاش كرد. بايد از گشايش امروز براى ساختن اين راه استفاده كرد. حتماً اگر اين تلاش شكست بخورد، نتيجه آن براى رهائى بشريت صدها بار بيشتر از اتخاذ راه حل هاى «ممکن» خواهد بود.

**اول فوریه ۲۰۱۱**

**پانويس ها:**

۱- رجوع كنيد به گزارش مشروح شالگونى به نام «نگاهى به مبارزات كارگران مصر» ۲- اين تئورى ها كه بنیان گذار آن باب آواكيان تئوريسين كمونيست انقلابى (صدر حزب كمونيست انقلابى آمريكا) است در شماره هاى ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ نشریه حقيقت معرفى شده اند.

از نخبگان وابسته به نظام، زندگى تجملى دارند و بقيه کشور در بيكارى و فقر دست و پا مى زند. در شش ماه گذشته قيمت گوجه فرنگى شش برابر شد. و جمعيت زير خط فقر رسماً ۲۳ درصد اعلام شد در حاليكه در واقع ۴۰ درصد است. قاهره و حومه اش جمعيتى بالغ بر ۱۷ ميليون نفر دارند كه ۴۰ درصد آنها در زانه ها زندگى مى كنند و اغلب از آب تميز و فاضلاب و برق محرومند. با خصوصى سازى ها و طرح هاى تعديل اقتصادى، مردم مصر فقيرتر و بيكارتر و گرسنه تر از هميشه شده اند. در كارخانه ها و كارگاه ها و بنگاه هاى خدماتى كه خصوصى شده اند خبرى از قانون كار و بيمه اجتماعى و غيره نيست. و ميانگين دستمزد كارگران نساجى مصر حتماً از هند و پاكستان پائين تر است. در نتيجه ي سياست هاى اقتصادى قطع يارانه ها، حذف ميليونى مشاغل دولتى، كارمندان نيز به جمعيت فقير و بيكار پيوسته اند. مجموعه ي اين جامعه از هم گسيخته را رژيم مبارك با سرکوب و شکنجه کنترل مى کرد.

### فرصت های بزرگ و خطر های بزرگ

صحبت از انقلاب مصر هنوز زود است. اما راه براى آن باز شده است. هيچ انقلابى از ابتدا شسته و رفته نيست و در خط مستقيم تكامل نمى يابد. زيرا انقلاب، صحنه زورآزمايى و چالش طبقات و ديدهاهاى مختلف است؛ انقلاب يعنى تغييرات عميق در جوهر و ماهيت نظام هاى اجتماعى. بهمين دلايل هيچ انقلابى بطور خودرو رخ نمى دهد. بعلاوه، در كشورهائى مانند مصر كه جاىگاهى مهم در «نظم جهانى» نظام سرمايه دارى امپرياليستى دارند؛ نتيجه مبارزه طبقاتى پي آمدهاى جهانى و تاريخى دارد؛ تبديل شورش هاى اصيل مردمى به يك حركت انقلابى و بالاخره به پيروى رساندن آن، امرى سخت و بسيار پيچيده است. همانطور كه در مورد ايران ۳۲ سال پيش از اين ديديم.

هر چند نيروهاى بنيادگراى اسلامى در مصر همان نفوذ و قدرت بنيادگرايان اسلامى در ايران ۳۲ سال پيش را ندارند و همانا به دليل تجربه ي ايران و عملکرد خودشان در مصر، بى آبرو و ورشكسته اند. اما، اين مرتجعين پوسيده مى توانند در زد و بند با نخبگان «نظم جهانى» كه بى تابانه به دنبال استقرار «ثبات» در مصر و ممانعت از سرايت حريق به ديگر كشورهاى خاورميانه اند؛ از گورستان تاريخ بيرون بجهند و بر مردم حاكم شوند. قدرت هاى اروپائى و آمريكائى از هم اکنون با سران اين حزب وارد مذاكره شده اند و به آنان پيشنهاده مى كنند كه حزب «توسعه و عدالت» (ا ك پ) تركيه را الگو قرار داده و خود را «تعديل» كنند. از نظر امپرياليست هاى اروپائى و آمريكائى اين «تعديل» نه به معنای تعديل برنامه ي اجتماعى اين حزب ارتجاعى بلكه قبول دو چيز از سوى آنان است: يكم، حفظ قرارداد كمپ ديويد با اسرائيل و تضمين موقعيت كنونى كانال سوئز (دو شاهرك وابستگى سياسى و نظامى مصر به نظم جهانى امپرياليستى) و دوم، دست نزدن به سرمايه هاى خارجى در زمينه هاى توليدى و توريستى ( بندهائى كه مصر را در اقتصاد جهانى سرمايه دارى ادغام مى كند). وقايع مصر نشان مى دهد كه نقد دين به مثابه ساختار ستم و استثمار و فراگير كردن اين نقد براى ممانعت از تلف شدن يك جنبش مردمى واقعى كه مى تواند به يك انقلاب واقعى منجر شود؛ تا چه حد ضرورى است. در مركز اين نقد، افشاى مردسالارى دينى قرار دارد كه بدون آن رها كردن انرژى رهائى بخش نيمى از جمعيت مصر ممكن نخواهد بود. حضور كم زنان در صفوف مبارزه اسفناك ترين علامت نفوذ ايدئولوژى اسلامى ها و سنت گرايان است كه بايد بعنوان زنگ خطر بزرگى به صدا در آيد.

**اما خطر بزرگ ديگرى نيز در مقابل اين جنبش است و آن توهم بزرگ «ارتش با ماست» است.** اين توهم مرگبار زاده ي احساس ضعف مردم شورش گر در مقابل يك واقعيت بزرگ است: بدون يك ارتش كه متعلق به توده هاى مردم و از خود آنان باشد نمى توان نظام موجود را درهم شكست و نظامى بنيادا متفاوت بر پا كرد. مردم با در آغوش كشيدن نظاميان در خيابان هاى تونس و مصر، در واقع بطور خودبخودى، حقيقت فوق را بيان مى كنند. اما اين ارتش ها نخبگان نظام ستم و استثمار حاكم اند. توهم هميشه در نقطه ي نياز شديد و فقدان شديد آغاز مى شود. اين توهم تا قبل از اين خيزش موجود نبود. زيرا اغلب مردم مصر مى دانند ارتش ستون فقرات حاكميت رژيم

## یادداشت های مصر

سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) هر کاری کرد. شکل گیری یک صف آرائی بین المللی برای حمایت از مردم مصر ضروری است تا در این راه سخت و طولانی پیروزمندانه بر سرکوب ها، ترافندها و پیچ و خم های مبارزه چیره شوند. نتایج هر چه باشد باید بدانیم که پیشاپیش پیروزی بزرگی را نصیب مردم خاورمیانه و مردم دنیا کرده اند و مشخصا خاک خاورمیانه را برای سربلند کردن تکان های اجتماعی بزرگ شخم زده اند و از درون خود مصر یک نسل مبارز بیرون آمده است که بدون شک فاکتور مهمی در تغییر و تحولات آتی این منطقه خواهد بود.

### یادداشت چهارشنبه ۲۰ بهمن- ۹ فوریه

موج جدید مبارزات توده ای مردم مصر روز سه شنبه ۸ فوریه آغاز شد. در این روز قاهره شاهد بزرگترین تظاهرات مردمی دو هفته ی گذشته با خواست سرنگونی رژیم مبارک بود. مبارزین جوان مصری که این جنبش ضد رژیمی را از طریق فیس بوک و مبارزات از جان گذشته در محلات قاهره، آغاز کردند، زمانی که با خطر افت جنبش مواجه شدند، بر تلاش های شبانه روزی خود افزودند. فراخوان اجتماع های بزرگتری را به مردم قاهره دادند؛ با ابتکارهای جدید سد اطلاع رسانی را شکستند؛ تیم های جدیدی از جوانان مستقر در میدان تحریر شکل دادند؛ و راه اندازی موج های جدید مبارزه در شهرهای دیگر و محله های کارگری و بیمارستان ها و مدارس را بطور منظم و نقشه مند دنبال کردند.

جنبش سرنگونی طلب مصر بر خلاف پیش بینی هایی که مبنی بر افت آن می شد، نفس تازه ای گرفت. امواج تظاهرات و راهپیمائی به ورای میدان تحریر در قاهره رفت و ده ها هزار کارگر جنبش اعتصابی خود را آغاز کردند. اعتصاب نشسته در مقابل پارلمان نیز آغاز شد. ده ها هزار تن در شهرهای دیگر و نیز مناطق آرام تر تظاهرات کردند. ... شش هزار کارگر در ۵ شرکت خدماتی که متعلق به «توریته کانال سوئز» می باشد و بخش مهمی از اقتصاد مصر است اعتصاب خود را آغاز کردند. هنوز خبری از توقف کشتی رانی در کانال سوئز نیست. بدون شک توقف کشتی رانی در کانال سوئز که یک آبراه بین المللی است که به مدیترانه و دریای سرخ منتهی می شود، برای رژیم مصر کمر شکن خواهد بود. طبق گزارش الاهرام، در شهر سوئز بیش از دو هزار کارگر نساجی و دیگران تظاهرات کردند و در شهر توریستی لوکسور نیز کارگران صنعت توریستی برای بهبود وضعیت خود دست به تظاهرات زدند. در شهر «محل» که یک شهر صنعت نساجی است بیش از ۱۵۰۰ کارگر راه بندان کردند. و بیش از دو هزار کارگر از شرکت داروئی سیگما در شهر کسنا اعلام اعتصاب کردند و در همان حال ۵ هزار جوان بیکار در شهر اسوان به ساختمان های دولتی حمله کرده و خواستار اخراج استان دار شدند. ...

در مقابل قوی تر شدن امواج مبارزه علیه رژیم، عمر سلیمان مردم را که اکثرشان مخالف هر گونه مذاکره تا قبل از اخراج مبارک از حکومت هستند، تهدید کرد ... اما این تهدیدات بر عزم مردم و شجاعت جوانان افزود. فهمیدند که راه سختی در پیش است و باید عزم راسخ و سری نترس اما متفکر و نقشه کش داشت.

دختران و پسران شجاع که راه افتادن این جنبش مرهون فعالیت نقشه مند و جسورانه ی آنان بود، از درون شهرک چادرها که در میدان تحریر بر پا شده است، به سازماندهی و دمیدن به شعله های جنبش سرنگونی طلب ادامه دادند و شروع به شبکه بندی در سراسر کشور و ایجاد ارتباط با کارگران متشکل در محلات کار و زندگی شان کردند. گزارشگر روزنامه نیویورک تایمز (۸ و ۹ فوریه) شرح مختصری از فعالیت ابتدائی این جوانان داده است که بسیار جالب است. آنان زاده و بزرگ شده ی دوران ریاست جمهوری حسنی مبارک هستند و اکثرشان زیر سی سال سن دارند. بسیاری از آنان فارغ التحصیلان دانشگاه های ممتاز مصرند. مهندس و دکتر و غیره. عده ای از آن ها مرتبا دستگیر و شکنجه شده اند. فیس بوک جزو ابزارهای اولیه شان برای سازمان دهی و راه انداختن این مبارزه بود اما همه چیز نبود. فیس بوک در ترکیب با سازماندهی نقشه مند و مخفی در کوچه و خیابان، نتیجه داد. دو رویکردشان به اینترنت درس آموز است: یکم،

«رژیم مبارک بخشی از یک دولت است که ارتش ستون فقرات آن است؛ این دولت بخشی از یک نظام سیاسی منطقه ایست که توسط قدرت های امپریالیستی جهان بخصوص امپریالیسم آمریکا بنا شده است و اینکه سرنگون کردن این طبقات همراه خواهد بود با قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیست ها در مصر. این راه درازی است که مبارزه انقلابی باید طی کند و بدون آگاهی به این حداقل ها در مورد ماهیت دشمن، این راه دراز را نمی توان پیروزمندانه طی کرد. جنبش کنونی، جامعه مصر را تکان داده است اما تا آمادگی یافتن برای انقلابی واقعی کارهای زیادی باید انجام داد که روشن کردن ماهیت دشمن و ماهیت انقلاب جزو الویت های حیاتی این آمادگی است. انقلاب یعنی چه؟ علیه چه نظام طبقاتی و برای ایجاد چه نوع جامعه ایست؟ با چه مختصاتی و با رهبری کدام طبقه ی اجتماعی؟»

### یادداشت جمعه ۲۲ بهمن- ۱۱ فوریه

سخنرانی شب پنجشنبه حسنی مبارک مبنی بر حفظ قدرت، خشم مردم مصر را برانگیخت و عزمشان را در سرنگونی رژیم وی استوارتر کرد. «عقب نشینی» این مرتجع منفور در مقابل مبارزات ۱۷ روزه ی مردم مصر، واگذاری بخشی از قدرتش به عمر سلیمان، شکنجه گر بدنامی که به «مرد اول سیا و موساد» معروف است، بود. او در حالی اعلام کرد در قدرت می ماند که مردم پیشاپیش جشن سرنگونی او را در میدان تحریر بر پا کرده بودند. این امیدواری، بهبوده بوجود نیامده بود. گسترش سریع صفوف معترضین در سراسر کشور، ادامه ی رژیم مبارک را غیر ممکن کرده است. اما علاوه بر این، صدور اطلاعاتی ها و فرستادن سیگنال های مبهم از سوی ارتش و برخی مقامات کشور و همچنین سخنگویان دولت آمریکا در دامن زدن به این امیدواری نقش مهمی داشت. ژنرال های ارتش به میان مردم در میدان تحریر رفته و می گفتند، ارتش به خواست مردم گردن خواهد گذاشت. هم زمان یکی از سخنگویان سازمان سیای آمریکا جلوی دوربین های تلویزیون اعلام کرد، «مبارک امشب سخنرانی استعفاپیش را ایراد خواهد کرد» ... وقتی مبارک گفت می ماند، روشن شد که با حمایت ارتش مصر و ارتش آمریکا و همچنین دولت های منطقه است که می ماند. در پشت پرده، دول عربستان، اسرائیل و دیگر کشورهای خلیج بر ابقای مبارک پافشاری می کردند و به کاخ سفید هشدار می دادند که در بیرون راندن مبارک عجله نکند. مبارک بیشزمانه ادعا کرد، «هرگز به فشارهای بین المللی تن نخواهد داد». اما پافشاری او نه نشانه «استقلال» وی از «قدرت های بین المللی» بلکه نشانه ی آن است که مراکز قدرت بین المللی نیز نمی دانند بهترین راه برای حفظ ساختارهای قدرت و منافعشان در مصر چیست و بر سر استراتژی و تاکتیک متحد نیستند. سیگنال های متفاوت ... نشان از آن داشت که امپریالیست ها و مرتجعین نیز بشدت در رابطه با چه باید کرد، اختلاف نظر دارند. اختلافاتشان از این واقعیت سرچشمه می گیرد که می دانند بهم ریختن ساختارهای قدرت در مصر به دنبال خود تغییرات شگرف و غیرقابل پیش بینی در کل خاورمیانه و مهمتر از همه در موقعیت اسرائیل بوجود خواهد آورد.

... سران دولت های جهان ساعت به ساعت تحولات مصر را دنبال می کنند. نه فقط ارتش مصر و اسرائیل، بلکه مراکز سیاسی و نظامی قدرت های امپریالیستی در نشست دائم اند. حتا تلویزیون های مخصوص «بازارهای مالی» بطور متمرکز رخدادهای مصر را دنبال می کنند. اما مردم جهان و مشخصا مردم خاورمیانه هنوز نمی دانند که در میدان تحریر فقط سرنوشت مصری ها نیست که مورد مناقشه است. بلکه آینده ی همه خلق های خاورمیانه بشدت از نتایج این رخداد متاثر خواهد شد. کمونیست ها، جنبش های کارگری، جنبش های انقلابی جوانان و زنان در سراسر جهان باید به مبارزه طبقاتی در مصر توجه جدی کنند. هر چند ممکن است مردم مصر شکست بخورند و از درون این مبارزه، روند انقلابی بیرون نیاید و اگر هم روند انقلابی بیرون آید، با شکست مواجه شود؛ اما باید برای پیروز شدن آن ها هم در زمینه خواست های جنبشی شان (سرنگونی رژیم مبارک) و هم در رابطه با شکل گیری و تحقق یک چشم انداز انقلابی (تغییرات رادیکال

در مصر که به مدت ۱۲ روز توسط ارتش دستگیر و شکنجه شده بود، روز ۸ فوریه هنگام سخنرانی در میدان تحریر، یک دستبند سبز به مچ بسته بود. این گرایش‌ها در بیشتر موارد گرایش‌های تثبیت شده نیستند و در میان اکثر جوانان هنوز تبدیل به یک نظام فکری نشده است. تکامل مبارزه طبقاتی حقایق بسیاری را برای پیشروترینشان روشن کرده و در جهت گیری هایشان تأثیرات تعیین کننده خواهد گذاشت. در طول مبارزه رشته‌های پیوند محکمتری میان این جوانان بوجود آمده است اما لاجرم گرایش‌های مختلف سیاسی نیز در میانشان بروز کرده و خواهد کرد. این روندی است که در تمام جنبش‌های جوانان جهان در گذشته رخ داده و امروز نیز در جریان است. در دهه ی ۱۹۶۰ جنبش‌های جوانان به ظاهر «یکدست» و بر پایه یک خواست شکل گرفتند اما در طول زمان و در جوابگوئی به ادامه راه و حادثه شدن مبارزه طبقاتی، و ضرورت داشتن برنامه سیاسی و اجتماعی روشن و داشتن تشکیلات سیاسی برای هدایت این مبارزه، راه‌ها از هم جدا شد و اتحادهای درازمدت‌تر جایگزین اتحادهای جنبشی اولیه شد.



انقلاب، صحنه زورآزمایی و چالش طبقات و دیدگاه‌های مختلف است؛ بهمین دلیل به پیروزی رساندن آن، بسیار پیچیده است. آینده ی مصر هنوز نوشته نشده است. مختصات آن آینده هنوز روشن نیست و راه هم ترسیم نشده است. اما بر سر آن بحث پر شور بر پاست که فرصت بزرگی را برای حدادی راه پیشروی فراهم می‌کند. کم‌ترین حقیقتی که لازم است در مورد ماهیت دشمن روشن شود تا قیام گران بتوانند پیشروی را ادامه دهند این است که: رژیم مبارک بخشی از یک دولت است که ارتش ستون فقرات آن است؛ این دولت بخشی از یک نظام سیاسی منطقه ایست که توسط قدرت‌های امپریالیستی جهان بخصوص امپریالیسم آمریکا بنا شده است؛ سرنگون کردن این طبقات همراه خواهد بود با قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیست‌ها در مصر. این راه درازی است که مبارزه انقلابی باید طی کند و بدون آگاهی به این حداقل‌ها در مورد ماهیت دشمن، این راه دراز را نمی‌توان پیروزمندانه طی کرد. جنبش کنونی، جامعه مصر را تکان داده است اما تا آمادگی یافتن برای انقلابی واقعی کارهای زیادی باید انجام داد که روشن کردن ماهیت دشمن و ماهیت انقلاب جزو الویت‌های حیاتی این آمادگی است. انقلاب یعنی چه؟ علیه چه نظام طبقاتی و برای ایجاد چه نوع جامعه ایست؟ با چه مختصاتی و با رهبری کدام طبقه ی اجتماعی؟

به عمد و آگاهانه هویت خود را در فیس بوک پنهان نگاه داشتند تا بتوانند به دور از چشم نیروهای امنیتی مبارزه را در میان مردم سازمان دهند. دوم، از اینترنت (فیس بوک و ای میل و توییتر و غیره) در خدمت پیشبرد مبارزه در محلات و خیابان‌ها استفاده کردند و نه بعنوان جایگزینی برای آن. به عبارت دیگر، برای اینان فیس بوک یک گریز از مبارزه ی واقعی که خطر جانی و کشته شدن دارد نیست بلکه ابزاری است برای پیشبرد موثرتر این مبارزه.

آنان با مهارت و بطور حرفه‌ای و نقشه مند مبارزه خود را پیش بردند. برخی اوقات شایعه به راه انداختند تا توجه نیروهای امنیتی را از خود و مرکز فعالیتشان دور کنند. مثلاً در فیس بوک اعلام کردند محل مبارزاتشان در نقاط مرکزی و مرفه شهر خواهد بود اما نقشه عملیات را برای محلات فقیر نشین ریختند. قبل از اینکه نقشه یک مبارزه را بریزند دست به «آزمایش میدانی» در شهرک‌های فقیرنشین و زاغه‌های قاهره می‌زدند. و سپس نقشه‌های هفتگی مبارزه را می‌ریختند تا بتوانند قدرت آتش خود را نگاه دارند.

... این یک تجربه جدید بود. یکی از آن‌ها به خبرنگار می‌گوید: «گفتیم این دفعه بریم به این محلات، ببینیم چه می‌شود». گروه به دو تیم تقسیم شد: یکی از آن‌ها به تحریک مردم در قهوه‌خانه‌ها و کافه‌ها پرداختند که برای تظاهرات به آن‌ها بپیوندند. و تیم دیگر به آپارتمان‌های بالای کافه‌ها رفتند. به جای صحبت در مورد «دموکراسی» روی موضوعات اقتصادی و فقر و بیکاری و غیره افشاجری کردند. یکی از دختران به خبرنگار می‌گوید: «وقتی شروع کردیم، گروه مان ۵۰ نفر بود. وقتی که محله را ترک می‌کردیم چند هزار نفر بودیم». از زمانی که کشته شدن یک نفر با گلوله‌های پلیس را دیده، خود را مجهز به لوازم کمک‌های اولیه ی پزشکی نیز کرده است. شب قبل از نقشه ریزی برای تظاهرات «جمعه ی خشم»، گروه در خانه ی یکی از اعضا ملاقات کرد و چند نفرشان دست به «آزمایش میدانی» در کوچه‌های یکی از محله‌های کارگری زدند. در حالیکه در کوچه پس‌کوچه‌ها راه می‌رفتند مردم را به تظاهرات فرا می‌خواندند. می‌خواستند هم سطح شرکت مردم را بسنجند و هم سرعت حرکت در کوچه‌ها را اندازه بگیرند. می‌گوید: «جالب آنجاست که وقتی کارمان تمام شد مردم نمی‌خواستند بروند. تعداد به هفت هزار نفر رسیده بود.»

با گسترش مبارزه عده‌ای از این جوانان برای فعالیت در میدان تحریر و همچنین شکستن سد اطلاع‌رسانی علنی شدند. دولت برای تفرقه انداختن در میانشان و بی‌اعتبار کردنشان به آنان پیشنهاد مذاکره داد و شایعه راه انداخت که دارند با دولت مذاکره می‌کنند. برای خنثی کردن این ترفندها، جوانان بر خلاف احزاب به اصطلاح مخالف که مشغول مذاکره با دولت هستند، موضوع مذاکره را به میان مردم برده و در نتیجه ی یک بحث و گفتگو با مردم هر گونه مذاکره را رد کردند. آنان در مقابل سخنان اوباما که «انتقال قدرت باید مسالمت آمیز باشد» سر تکان می‌دهند و می‌گویند، مردم این کشور تا مدت‌های مدید پس از سرنگونی رژیم مبارک حس انزجار خود را از آمریکا حفظ خواهند کرد.

البته، اینکه این جوانان وابسته به هیچ یک از احزاب اپوزیسیون نبوده‌اند مساوی با آن نیست که احزاب سازمان یافته و با برنامه ثمره ی تلاش و فداکاری آن‌ها را نخواهند چید. در ایران نیز جوانان دانشجو جان خود را برای شروع مبارزه ی ضد رژیم ۸۸ سال گذاشتند. اما موسوی و کروبی که از جانیان سابقه دار نظام جمهوری اسلامی هستند تبدیل به رهبران جنبش سبز شدند. و به معنای آنهم نیست که آنان سمت احزاب متشکل را نخواهند گرفت. در واقع همه نوع گرایشی در میان آن‌ها در حال ظهور است. مجموعه‌ای از جوانان چپ، لیبرال دموکرات، تا جوانان اخوانی. همه در یک هدف شریک‌اند: مبارک باید برود! و همه در یک توهم نیز شریک‌اند: انتخابات دموکراتیک مسئله بی‌حقوقی و بی‌قدرتی مردم را حل کرده و از این طریق مردم خواهند توانست فقر را در کشورشان بزدایند. آنان از تمام وقایع جهان تأثیر می‌گیرند. از خودنمایی‌های اکپ ترکیه (حزب عدالت و توسعه) به مثابه «الگوی» مناسب برای کشورهای خاورمیانه (که در حقیقت سنتزی است میان قرون وسطای اسلامی و جهان سرمایه داری گلوبالیزه) تا تأثیر گیری از جنبش سبز در ایران که زیر رهبری جناحی از حکومت است. مثلاً وائل قونیم مدیر مسئول گوگل

## مردم مبارک را نمی خواهند؛ مصر را می خواهند!

تانک جدید را که از آمریکا رسیده است در میدان التحریر به نمایش درآورد. برای ممانعت از اینکه مردم در پایتخت و اسکندریه تجمع کنند، راه های متصل کننده ی قاهره و دیگر شهرهای مهم کشور را بست و وسائل نقلیه عمومی را متوقف کرد. سربازها به تفتیش مردم و کارت های هویت آنان که در راه شرکت در تظاهرات بودند، پرداختند. هلیکوپترها از بالا به فیلم برداری جمعیت مشغول شدند. جنگنده های ساخت فرانسه و آمریکا دیوارهای صوتی میدان تحریر را شکستند و ارتش یک دیوار حفاظتی به دور محل اقامت مبارک کشید. در شرایطی که مردم در حال سرنگون کردن یک رژیم هستند، حفظ نظم یک امر خنثی و بیطرفانه نیست. پس از سخنرانی «استعفا نمی دهم» مبارک بسیاری از آن می ترسند که او اصلا استعفا ندهد. و به جای استعفا، او، مردم شرکت کننده در تظاهرات ها در معرض تهاجم و تنبیه رژیم قرار گیرند.

### ارتش کیست؟

گفته می شود آمریکا به ارتش مصر در میدان تحریر گفته است که از راه حل «تین آن من» پرهیز کند. (در سال ۱۹۸۹ ارتش چین پیرحمانه تظاهرات مردم را در میدان تین آن من یا میدان صلح آسمانی پکن به خون کشید). البته آمریکا دلش برای مردم مصر نسوخته است. بلکه مسئله آنست که اگر ارتش چنین کند اوضاع بیش از پیش از کنترل آمریکا و رژیم خارج خواهد شد.

آمریکا هزینه های مالی و تعلیماتی و ابزار نظامی این ارتش را پرداخته است و توجه ویژه ای به تعلیمات نظامی و سیاسی آن کرده است. این ارتش بزرگترین ارتش عربی است و دهمین ارتش بزرگ دنیاست. شاخه های سرویس اطلاعاتی آن به هر گوشه جامعه می رسد. زندان ها و شکنجه گاه هایش، از دهشتناکترین زندان های جهان اند. رشته های پیوند میان ارتش مصر و آمریکا بسیار محکم است. تقریباً کل کمک های آمریکا به مصر، به ارتش مصر داده می شود که سالانه بین ۱.۳ تا ۱.۵ میلیارد دلار است. فقط ارتش اسرائیل یارانه ای بیش از ارتش مصر، از آمریکا دریافت می کند.

ارتش اصلی ترین نگهبان دولت و قدرتمندترین نیروی اقتصادی مصر است. ارتش مصر صاحب شبکه ای از کارخانجات، هتل ها، اراضی شهری و دیگر بیزنس هاست. بعلاوه، ژنرال های بازنشسته مدیریت بسیاری از بنگاه های دولتی را در دست دارند. بطور مثال کارخانجات نساجی که تاریخاً (همراه با صنایع نفتی دولتی) هسته مرکزی اقتصاد صادراتی مصر بوده است تحت مدیریت آنان است. ارتش مصر شریک سرمایه خارجی و تسهیل کننده ی سلطه ی سیاسی و نظامی و بازار جهانی امپریالیستی بر مصر است.

بدون شک میان ارتش ثروتمند و مدرن مصر و نیروی پلیس که جنایت را در سطوح پائین تر مثل تیغ زدن مردم پیش می برد فرق هائی هست. در ده ها سال گذشته، نه پلیس بلکه ارتش مسئول سرکوب و اختناق بوده است. و این بر نگرش منفی مردم نسبت به ارتش تاثیر گذاشته است.

اما ارتش مصر به دلیل نقشی که در مبارزه علیه سلطه ی بریتانیا و سرنگونی سلطنت داشت و همچنین در سال ۱۹۵۶ در جریان ملی کردن کانال سوئز و خارج کردن آن از کنترل بریتانیا، از مصر در مقابل تهاجم مشترک بریتانیا-فرانسه-اسرائیل دفاع کرد؛ قادر بوده است که تا حدی وجه ی ملی خود را حفظ کند. این ارتش همچنین به دلیل جنگ ۱۹۶۷ در مقابل تهاجم اسرائیل که شبه جزیره ی سینا را اشغال کرد و پیروزی های نظامی اش در جنگ ۱۹۷۳ با اسرائیل که منجر به باز پس گرفتن سینا شد؛ مورد احترام است. به نظر می رسد بسیاری از مردم همچنین به دلیل اینکه این ارتش مرکب از سربازان وظیفه است دچار سردرگمی در مورد ماهیت آن هستند.

اما ارتش و پلیس در واقع در حال ایفای نقش های «پلیس خوبه و پلیس بده» هستند -- نقشی که برای جهانیان آشناست. به احتمال زیاد اساسی ترین دلیل امیدهای واهی مردم در مورد «حمایت ارتش

### سرویس خبری جهانی برای فتح. اول فوریه ۲۰۱۱.

روشن است که مبارک خواهد رفت. سوال اینجاست که چگونه خواهد رفت و دوران گذار به چه چیزی منتهی خواهد شد. این ها هستند مسائلی که باید بر سرشان جنگید.

هنگامی که روز اول فوریه، مردان و زنان اداری با لباس های رسمی و صندل های پاره هلهله کنان و صد برابر هفته ی پیش به راهپیمائی «یک میلیون نفره» پیوستند فکر می کردند مبارک خواهد رفت، تانکها نیز خیابان ها را ترک کرده و کشور مال آن ها خواهد شد. حکومت های آمریکا و کشورهای اروپائی «گذار منظم» را مهمترین مسئله می دانند. مبارک اعلام کرد اگر برود اوضاع کشور دستخوش هرج و مرج خواهد شد؛ بنابراین تا سپتامبر که انقضای مدت ریاست جمهوری اش است در مقام خود می ماند. برخی از مصری ها با شنیدن این استدلال تردید به دل راه دادند. وقتی او با مبارک گفت که فوری از قدرت کناره گیری کند و او نکرد، طرفداران سرسخت رژیم پر رو شدند.

اما «نظم»، الویت میلیون ها مصری نیست. آنان خواهان «رفتن مبارک» هستند. آنان از ژست های متفرعانه ی مبارک که قسم خورده تا آخرین روزهای زندگیش خاک مصر را ترک نکند، عصبانی اند و پیشاپیش در تظاهرات های بزرگ قاهره و اسکندریه پیکره ی عروسکی او را به دار کشیده اند.

ممکنست به نظر آسان آید که آمریکا به سادگی دست از یک خودکامه ی منفور و بی اعتبار و ایزوله بکشد. اما همینکه مبارک تا کنون با سماجت در مقابل ندای آمریکا ایستادگی کرده است نشان می دهد که این کار زیاد هم آسان نیست.

وزیر امور خارجه ی آمریکا (هیلاری کلینتون) روز ۳۱ ژانویه گفت که آمریکا نمی تواند به مبارک بگوید که برود چون این تصمیم مال مصری هاست. این حرف مردم مصر را بسیار عصبانی کرد. زیرا در سی سال گذشته نه مردم مصر بلکه ارتش مصر و آمریکا (که ارتش مصر از آن حرف شنوی دارد) مبارک را در قدرت حفظ کرده اند.

در اواخر ماه ژانویه، در شرایطی که خیزش اوج می گرفت، رئیس نیروهای نظامی مصر به همراه کارکنانش به واشنگتن شتافت تا با دولت و ارتش آمریکا رای زنی و مشاوره کند. اگر آمریکا به آنان گفته بود که مبارک باید فوراً برود (آنطور که در سال ۱۹۷۹ در رابطه با شاه ایران و اخیراً با رژیم بن علی در تونس که تحت سلطه ی فرانسه بوده و نسبت به مصر دارای اهمیت استراتژیک کمتری است؛ شد) مطمئناً مبارک به شکلی رفته بود.

در هر حال، آمریکا به هر نوع تغییری تن در دهد؛ نهایت تلاش خود را خواهد کرد که نقش مردم را به حداقل برساند و به رشد جنبش مردم راه ندهد. به این دلیل، اصرار کرده است که مبارک با عزت و احترام بیرون برود و نه بدست «خیابان». اما مهمتر از هر چیز، هدف آمریکا آن است که حتا بدون مبارک، تداوم رژیم را حفظ کند و رژیمی که بدست مبارک ساخته شده است به حداکثر دست نخورده بماند.

### ارتش خنثی نیست.

اوباما به دفاع بی قید و شرط از مبارک نپرداخت اما با حرارت از ارتش مصر دفاع کرد و آن را به دلیل رفتاری که با اعتراضات داشت تحسین کرد.

قبل از اول فوریه، نیروهای پلیس با اینکه عده ای را کشتند اما نتوانستند جلوی مردم را بگیرند. در قاهره و اسکندریه خودروهای نظامی به آتش کشیده شدند. در چند شهر مردم به پاسگاه های پلیس حمله کرده و آن ها را نابود کردند. گفته می شود که غارت خانه ها و مغازه ها کار خود نیروهای انتظامی بود. ...

ارتش حضور قدرتمند خود را در خیابان ها حفظ کرد. خودروهای نظامی اش را در خیابان ها و پل های قاهره به صف کرد و حدود صد

از مردم» این است که خوب می فهمند معنای عکس آن چیست.

## مبارک و ارتش

بنیادگرایی اسلامی سنی مدرن و بطور کلی «اسلام سیاسی» بوده است. البته این یکی از شق های ممکن است. هر چند بنیادگرایی اسلامی قصد بریدن از بازار جهانی و روابط اقتصادی و اجتماعی تحمیل شده توسط بازار جهانی را ندارد، با این وصف جنبش اسلامگرایان تهدیدی برای وضع موجود در خاورمیانه که سلطه ی آمریکا مدیون آن است، محسوب می شود. اما همانطور که در ایران، عراق، افغانستان، پاکستان و نقاط دیگر دیده ایم، قدرت گیری اسلام گرایی نه تنها به ضرر منافع آمریکا بلکه برای مردم این کشورها نیز فاجعه بار بوده است.

در گذشته آمریکا و اسرائیل به تقویت اخوان المسلمین همت گماشتند تا جنبش های سکولار رادیکال را تضعیف کنند. تا همین امروز روابط میان رژیم مبارک و اخوان المسلمین پیچیده و مبهم است. تا همین اواخر اخوان المسلمین دارای کرسی های پارلمانی بود و با وجود آنکه رسماً غیر قانونی است و گاه سرکوب می شود اما هنوز دارای فضای فعالیت نیمه باز هست. سلیمان در عین حال که در رژیم مبارک ریاست عملیات سرکوب بنیادگرایان را در دست داشته اما گفته می شود از احترام خاصی در میان نیروهای اسلامی برخوردار است. اخوان المسلمین، تا قبل از ظهور چشم انداز پیروزی برای جنبش اخیر، از آن دوری کرد. در حال حاضر نیز اصرار می کند که خواهان قدرت نیست و صرفاً مایل است نقش تبعی بازی کند.

در سال ۲۰۰۳ هنگام تجاوز آمریکا به عراق، جوانه های یک جنبش اپوزیسیون سکولار چپ رشد کرد که بشدت - شاید شدیدتر از اخوان - سرکوب شد. معذالک، در این شرایط که یک بدیل انقلابی موجود نیست، سماجت آمریکا در حفظ مبارک و عزمش در تحقیر مردم مصر، و نقش متزلزل برخی نیروهای سکولار و مترادف بودن رژیم با اسرائیل، همه عواملی هستند که می توانند برای رشد نفوذ نیروهای جنبش انقلابی مساعد باشند.

## آیا آمریکا می تواند نیروی برای دست یابی برای دموکراسی باشد؟

صحبت های آمریکا در مورد ضرورت «انتخابات آزاد، منصفانه و معتبر» در مصر، مسخره و حتا جنایتکارانه است. زیرا، در نوامبر ۲۰۱۰ زمانی که انتخابات پارلمانی در مصر برگزار شد که هیچ شباهتی به «انتخابات آزاد، منصفانه و معتبر» نداشت، تمام کشورهای غربی آن را تحسین کردند. و حتا اوباما صحبت از «ارزش های مشترک» میان آمریکا و مصر کرد باید خاطر نشان کرد که «ارزش های مشترک» میان آمریکا و مصر محدود به قوطی های گاز اشک آور، گلوله ها و تانک هائی برای سرکوب مردم مصر نیست بلکه شامل سیاه چال های شکنجه نیز هست. از سال ۱۹۹۵ به دستور بیل کلینتون، آمریکا طبق برنامه «تسلیم» سازمان سیا، کلیه ی اسرای مصری ارتش آمریکا را برای شکنجه تحویل رژیم مبارک داده است.

زمانی که منافع آمریکا و متحدین اروپائی اش مستلزم سلطه بر کشورهای مانند مصر است، جز این نیز نمی تواند باشد. کشورهای سرمایه داری انحصاری نمی توانند به شکل دیگری عمل کنند زیرا موقعیت آن ها در جهان (که شامل منابع اصلی ثروتشان و موفقیتشان در رقابت با یکدیگر است) مبتنی بر انقیاد مالی و سیاسی اکثریت مردم جهان است. در این تقسیم جهان، آمریکا منافع ملی و نومستعمره های خاص خود را دارد.

در نتیجه منافع پایه ای طبقات حاکمه ی امپریالیستی، منجمله آمریکا، در تضاد با خواست های دموکراتیک مردم کشورهای تحت سلطه شان برای دست یابی به حقوق سیاسی و بخصوص برابری ملل و حق تعیین سرنوشت برای ملل تحت ستم است. اشکال بورژوا-دموکراتیک حاکمیت (حقوق برابر برای همه بخصوص آنگونه که در انتخابات بازنات می یابد) مشخصه ی حاکمیت سرمایه داری انحصاری در کشورهای امپریالیستی بوده است و هدف این نوع ساختارها آن است که عملکرد نرم و راحت سیستم را تضمین کند؛ سیستمی که در جوهر خود دیکتاتوری طبقه سرمایه داری انحصاری است. در کل، امپریالیسم گرایش به نفی یا محدود کردن اشکال حاکمیت بورژوا - دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه ی خود را داشته است. اما همانطور که در آمریکا و بریتانیا دیده ایم، در این کشورها نیز وقتی

جواب مبارک به خیزش مردم این بود که رئیس دستگاه امنیتی را به معاونت خود برگزید. باید خاطر نشان کرد که این اولین بار است که مبارک معاونی را برای خود می گزید. و این به معنای آن است که جانشین خود را انتخاب کرده است. عمر سلیمان، ده ها سال مسئول امور سرکوب بوده است و مرتباً میان قاهره و تل آویو و واشنگتن در سفر است. یکی از تلگراف های دیپلماتیک آمریکا که توسط ویکی لیکس افشا شده است می گوید که او یکی از معتمدترین مقامات مصری در نزد دولت آمریکاست. مبارک، رئیس نیروی هوایی - احمد شفیق - را نخست وزیر خود کرد. او نیز با فرماندهان نظامی منطقه ای خود دیدار کرد.

هر چند مبارک مانند پیشینیانش (جمال عبدالناصر و انور سادات) محصول نیروهای نظامی است، اما تا کنون مدعی جدائی میان ارتش و حکومت بوده است. بطور مثال افسران عالیترتبه ارتش اجازه عضویت در حزب مبارک را نداشتند و تا همین اواخر وزیرایش (که برکنار شده اند) تجار غیر نظامی و به اصطلاح «تکنوکرات ها» بوده اند. ورود ارتش به مرکز حکومت می تواند دو هدف داشته باشد: لگدمال کردن جنبش مردم و حفظ مبارک در مقامش تا زمانی که ممکن است و در صورت سرنگونی این دیکتاتور، تضمین تداوم رژیم. این بازتاب تاکتیک دوگانه ی آمریکا در اوضاع کنونی است.

اما نظامی شدن رژیم مبارک، در عین حال که برای نمایش قدرت است اما یگانگی منافع ارتش با منافع آمریکا/مبارک را نشان می دهد و این امر تأثیرات سیاسی منفی برای ارتش داشته است و آماج عصبانیت مردم را وسیع تر کرده است. اکنون، بسیاری از مردم خواستار آنند که همراه مبارک، ژنرال ها نیز بروند و همه ی آنان را دست نشانده ی آمریکا می دانند. و از اینکه سلیمان که رئیس هیئت مذاکره و همکاری مبارک با اسرائیل بوده است اکنون احزاب اپوزیسیون را به مذاکره دعوت می کند، بشدت بیزارند.

## کارهایی که اینان می کنند می تواند رشته هایشان را پنبه کند

یکی از مهمترین درس ها که باید از بروز یک وضعیت ناگهانی در مصر و سراسر خاورمیانه گرفت این است که همان کارهایی که آمریکا برای کنترل منطقه کرده است مرتباً تبدیل به چالش هائی می شود در مقابل سلطه ی آمریکا.

مشکل آمریکا فقط این نیست که آینده ی شخصی مبارک برایش تبدیل به معمای دشواری شده است. آشکارترین تضادش نقش اسرائیل به مثابه عاملی در ثبات منطقه ای است. اسرائیل به مثابه یک دولت مهاجرنشین استعماری تنها جامعه در منطقه است که آمریکا می تواند رویش حساب کند. سلطه آمریکا در خاورمیانه بدون این پادگان منطقه ای تا بدندان مسلح بسیار مشکل تر خواهد شد. وضع کنونی جهان عرب از یک سو، برای آمریکا نقش محوری اسرائیل را برجسته می کند؛ از سوی دیگر، مشکلاتی را که اسرائیل برای امپراتوری آمریکا ایجاد می کند.

مردم مصر علاوه بر سوزاندن ساختمان ۱۵ طبقه ای حزب سیاسی مبارک و حمله به وزارت داخله، به ساختمان های وزارت خارجه نیز حمله کردند. مردم سراسر خاورمیانه از جنایاتی که اسرائیل در حق فلسطینی ها مرتکب می شود متنفرند و همبستگی با فلسطینی یکی از شاخص های خیزش های مصر و تونس و اردن (که نیمی از جمعیت آن فلسطینی هستند) بوده است. رژیم های پلیسی و سلطنتی عرب نه تنها موکلین آمریکا هستند بلکه دژ های ضد فلسطین می باشند؛ در حالیکه حس همبستگی با فلسطینی ها در میان مردم کشورهایشان عمومی است. رژیم مبارک دست در دست اسرائیل برای محبوس کردن مردم فلسطین در نوار غزه فعالیت کرده و همواره برای کنترل صحنه ی سیاسی فلسطین تلاش کرده است.

وزیر امور خارجه اوباما می گوید نگران آن است که مصر پس از مبارک، «دموکراتیک نباشد». منظور وی آن است که سرنگونی مبارک ممکنست به نفع اخوان المسلمین تمام شود. اخوان، تاریخاً پدر



کنند. مطمئنا هر گونه اصلاحی در مصر انجام دهند، منجر به آن خواهد شد که بزرگترین دستاورد کنونی مردم که جهش کردن از انفعال سیاسی به عزم جزم برای تغییر واقعی است، به هرز رود.

مشکل مصر و کل جهان سوم فقط این نیست که امپریالیسم ساختارهای سیاسی را به آن تحمیل کرده است، بلکه کل ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه که شالوده‌ی نهادهای سیاسی اند، توسط نظام سرمایه داری جهانی شکل گرفته و تحمیل می شود. در دهسال گذشته با ادغام هر چه کامل تر مصر در بازار جهانی، رنج و فلاکت مردم مصر عمیق تر شده است. حتا نرخ رشد اقتصادی نسبتا بالای کشور که مورد تحسین صندوق بین المللی پول و دیگر نهادهای امپریالیستی است، رنج و فلاکت بیشتری را برای اکثریت به بار آورده است.

بدون گسست از وابستگی به بازار جهانی امپریالیستی - هم در سازمان دهی اقتصاد کشور و هم در عرصه ی سیاسی -- هیچ رژیمی نمی تواند تا مدت زیاد و بطور پیگیری به مخالفت با امپریالیسم برخیزد. این به معنای انجام انقلابی است که بورژوا دموکراتیک نیست. به عبارت دیگر، هدفش کسب حقوق برابر در نظم جهانی امپریالیستی نیست. چیزی که بهر حال برای کشورهای که ساختار را تحت سلطه و وابسته هستند ممکن نیست. بلکه نیاز به انقلابی است که مائوتسه دون آن را **انقلاب دموکراتیک نوین** خواند: انقلابی که زنجیرهای فئودالیسم و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را که کشور را در معرض انقیاد سیاسی قدرت های خارجی قرار می دهد، بشکند.

گلوبالیزاسیون امپریالیستی بر طبقات ارتجاعی بومی تکیه می کند و از طریق آنان یک نظام سیاسی را تحمیل می کند که مساعد حال تبدیل کشور به کشوری تابع سرمایه جهانی و توسعه ی معوج است. به جای تنیدن هر چه بیشتر در این نظام جهانی، **دموکراسی نوین** گذاری است به یک نظام کاملا نوین یعنی سوسیالیسم. سوسیالیسم است که می تواند از سرمایه داری جهانی گسست کند. این انقلابی است در اتحاد با مردم جهان و هدفش مغلوب کردن نظام سرمایه داری جهانی و جایگزینی آن با جهانی است که در آن نه امپریالیسم است و نه طبقات؛ جهان انسان هائی که در اتحاد آزادانه با یکدیگر قرار دارند: کمونیسم.

مصری ها می گویند، خواست هائی که اکنون آنان را علیه مبارک متحد کرده است تبارز عزم آنان برای باز پس گرفتن کشورشان است. این چیزی است که آمریکا نمی تواند با آن توافق کند.

مصر بدون مبارک همانقدر که برای مردم مصر فرح بخش است برای حاکمان آمریکا و تمام رژیم های وابسته به آمریکا در منطقه هراسناک است. نتیجه ی این تضاد، ظهور یک کشمکش شدید میان مردم مصر و آمریکاست که پی آمدهای بزرگی برای مردم مصر و کل منطقه و ایالات متحده آمریکا خواهد داشت.

منافع سرمایه داری انحصاری ایجاب کند، این حقوق و ساختارهای اولیه نیز دست کاری می شوند. بطور مثال تونی بلر نخست وزیر پیشین بریتانیا اکنون اعتراف می کند که دولت بریتانیا بر خلاف اراده ی مردم بریتانیا در تجاوز به عراق شرکت کرد.

البته آمریکا همواره نگران پایگاه اجتماعی کوچک رژیم های تابع خود در خاورمیانه بوده است و اکنون که بحرانی ظهور یافته، از آن برای دست زدن به اصلاحاتی استفاده خواهد کرد. این که دست زدن به چنین اصلاحاتی تا قبل از رانده شدن رژیم مبارک تا لبه ی پرتگاه بدست جنبش مردم، تبدیل به الویت آمریکا نشد، خود بسیار گویاست. رابرت کاپلان مشاور سیاسی برجسته ی امپریالیسم آمریکا، در مورد تونس نوشت: «دموکراسی، برای منافع آمریکا و صلح منطقه ای خطرات زیادی در بر دارد. پیمان صلح با اسرائیل نه توسط دموکرات ها بلکه توسط اتوکرات هائی (خودکامه هائی) چون انور سادات و ملک حسین شاه سابق اردن، بسته شد. اتوکراتی که محکم بر مسند قدرت نشسته است می تواند بسیار راحت تر از یک رهبر منتخب اما ضعیف، امتیاز دهد ... آیا ما واقعا می خواهیم یک رهبر نسبتا روشننگر چون ملک عبدالله پادشاه اردن، توسط تظاهرات های خیابانی تضعیف شود؟ باید مواظب آرزوهایمان در رابطه با خاورمیانه باشیم.» (نیویورک تایمز، ۲۲ ژانویه ۲۰۱۱)

ممکنست که واشنگتن برخی اوقات دلش بخواهد رژیم های تحت حمایت اش از طریقی بجز استبداد به ثبات دست یابند. اما هدف اصلی آمریکا حفظ رژیم های تابع یا منعطف است. تمام حرفای ها در مورد انتخابات و «دموکراسی» تابع این منافع اند. می توان از لبنان بعنوان یک کشور عربی که دارای یک حکومت نسبتا منتخب است نام برد. با این وصف وقتی حزب الله در ماه گذشته توانست از طریق قانونی و طبق قانون اساسی نقش برتر را در انتخاب نخست وزیر بدست آورد، آمریکا عصبانی شد و تصمیم گرفت لبنان را تنبیه کند. وقتی حماس (که متحد نزدیک اخوان المسلمین مصر است) انتخابات غزه را برد، آمریکا و متحدینش فریاد «تروریسم» سر بر آوردند و از اقدامات اسرائیل در تنبیه دسته جمعی مردم غزه بخاطر گستاخی شان، حمایت کرد. در همان حال، ترکیه که تحت حاکمیت حزب عدالت و توسعه (آکپ) است تا آن درجه که اوباما و منافع آمریکا ایجاب می کرد با این قتل عام همراهی نکرد.

## انکار دموکراسی و رشد توهمات دموکراتیک

این واقعیت که خواست های دموکراتیک توده ها در کشورهای تحت سلطه ی امپریالیسم عقیم می مانند، هم تبدیل به منبع بی ثباتی و شورش می شود و هم منبع تولید توهم در میان مردم. آمریکا و متحدینش تماما تلاش خواهند کرد که دستاوردهای جنبش های مردمی را محدود به اصلاحات کنند -- مثلا به نوعی انتخابات و حقوقی که آنقدر باید محدود باشند که سلطه ی امپریالیسم را حفظ

## اخبار دلنشین از تونس

میلیون ها نفر مردم دیگری که از وضعیت خردکننده ی غیر قابل تحمل منطقه و جهان خسته اند، امید ی به ارمغان آورده است.

به همین دلیل مردم تونس با شرایط بسیار دشواری روبرو هستند -- شرایطی که مجریان نظم کنونی جهان و خدمت گزاران و متحدین تونس حال و آینده شان تلاش می کنند مردم رها شده را دوباره مهار کنند.

... خشم مردم در ۱۷ دسامبر در شهر سیدی بوزید سرریز شد: زمانیکه پلیس میوه ها و سبزیجات محمد ابوعزیزی، بیکار ۲۶ ساله فارغ التحصیل دانشگاه که در خیابان مشغول فروش بود را مصادره کرد. هنگامیکه به اعتراضات او از طریق کانال های قانونی توجهی نشد، او خود را در مقابل ادارات دولتی محلی به آتش کشید. نیروهای امنیتی به تظاهرات دانشجویان شهر که رژیم را مقصر مرگ این جوان می دانستند، حمله کردند.

این شرایط بازتاب جامعه ای است که مدارس آن تعداد زیادی فارغ التحصیل بوجود می آورند اما این فارغ التحصیلان به ندرت جایی در اقتصاد کشور می یابند: اقتصادی که تابع سرمایه گذاری های

## سرویس خبری جهانی برای فتح. ۱۷ ژانویه ۲۰۱۱

در جهانی که بشدت نیازمند خبرهای خوب است و در خاورمیانه ای که به نظر تاریک تر می شود، اشعه ی نوری از تونس جدا شده و به درخشیدن در آمده است.

توده های مردم بجای پذیرش منفعلانه ی زور و فشار، ابتکار عمل را بدست گرفتند و رئیس دولت منفوری را که برای مدت طولانی کشور را در خدمت به منافع امپریالیسم فرانسه و دیگر قدرت های اروپائی و آمریکا اداره می کرد، سرنگون کردند. مردی که تا لحظه آخر از طرف همه آنها حمایت می شد.

وقایع تونس، شبیه عراق و افغانستان که ایالات متحده آمریکا با موانع جدی نظامی روبرو شده، نیست. در عین حال، حداقل تا کنون، در جنبش مردم تونس، نیروهای ارتجاعی دست بالا را ندارند. در دنیای امروز که اغلب اوقات امپریالیست ها و بنیادگرایان ارتجاعی اسلامی فرآیند تغییرات سیاسی را در انحصار دارند، چنین وضعی به ندرت یافت می شود. این وقایع نه تنها برای مردم تونس بلکه برای

«انتقال مهارت های فرانسه» و آموزش هم‌تایان تونس‌ی خود برای اداره «شرایط امنیتی» را داد. ...

می‌توان گفت زد و بند اولیه‌ای که بن‌علی را به مدت طولانی در قدرت نگه داشت این بود که فرانسه به او (و بخصوص به خانواده همسرش) اجازه داد که به طرز بیش‌رمانه‌ای ثروت انباشت کند به شرط اینکه کشور تونس را به مثابه یک شرکت بزرگ برای امپریالیسم فرانسه بطور موثر اداره کند. سارکوزی در تلاش برای محافظت از این مرد فرانسه، سیاست همیشگی رئیس‌جمهورهای پیش از خود را ادامه داد. در این مورد، سیاست رئیس‌جمهورهای دست راستی و دست چپی فرقی نداشتند.

علاوه بر فرانسه، دیگر قدرت‌های اروپایی (به خصوص ایتالیا) و ایالات متحده نیز از اسارت تونس در بازار جهانی و رونق اقتصادی تونس در دوران بن‌علی سود برده‌اند. اما تونس علاوه بر روابط مالی، روابط سیاسی و فرهنگی خاصی نیز با فرانسه داشت و نقش مهمی در تلاش‌های منطقه‌ای و جهانی فرانسه بازی می‌کرد.

فرانسه در سال ۱۸۸۱ تونس را از طریق تجاوز نظامی «تحت الحمايه» خود کرد و تا سال ۱۹۵۷ مستقیماً آنرا اداره کرد. اما بر خلاف الجزایر، که سرمایه‌داران فرانسه آنرا بخش جدای ناپذیر از کشور خود می‌دانستند و در نتیجه‌ی یک جنگ طولانی و سخت استقلال خود را بدست آورد؛ تونس بدون مبارزه خشونت‌آمیز مستقل شد (که البته با جنگی که در الجزایر در آن زمان در جریان بود، بی‌ارتباط نبود)، و به راحتی و به سرعت به حالت نومستعمره در آمد. اولین رئیس‌جمهورش، حبیب بورقیبه، نیز از زمان استقلال تا سال ۱۹۸۷ «دوست نزدیک فرانسه» بود. این مرد سالخورده توسط نخست‌وزیر خود -- بن‌علی -- و با کمک ارتش از طریق کودتای بدون خونریزی سرنگون شد.

ایالات متحده آمریکا، مانند فرانسه، بن‌علی را آدم دست‌نشانده‌ی خود نمی‌دید. اما در حمایت از او آنچنان هم عقب‌تر از فرانسه نبود. در «تونی لیکس» و یکی لیکس تلگراف‌های سفارت آمریکا در تونس به وزارت امور خارجه آمریکا این امر کاملاً آشکار است. یک گزارش از سری تلگراف‌های سفیر ایالات متحده آمریکا در تونس به جزئیات حقیقی که خانواده بن‌علی با استفاده از قدرت خود به انباشت ثروت شخصی پرداخته‌اند، اختصاص دارد. تا جائیکه طبق این گزارش «۵۰ درصد از نخبگان اقتصادی» کشور از اعضای خانواده او و بخصوص از خانواده زنش می‌باشند. تلگراف‌ها می‌گویند که این وضعیت رژیم را شکننده می‌کند زیرا نشان می‌دهد که طبقه حاکمه متکی بر پایه وسیعی نیست. با این وجود شکایات اصلی سفیر آمریکا حول قصور بن‌علی در حمایت از طرح‌های آمریکا دور می‌زند؛ بخصوص طرح‌های آموزشی و فرهنگی که ممکن است روابط این کشور را با فرانسه نرم کند.

این تلگراف‌ها خاطر نشان می‌کنند که کشور تونس با وجود کوچکی و نفوذ کم در منطقه، ابزار بسیاری مفیدی برای ایالات متحده آمریکاست؛ بخصوص از نظر روابط غیر رسمی اش با اسرائیل و انصرافش در حمایت از فلسطینی‌ها (حتا به شکل لفاظی‌های عوام‌فریبانه که در میان دیگر کشورهای عربی مرسوم است). سفیر همچنین قدر دانی خویش را از ظواهر غربی اتخاذ شده توسط این رژیم (مانند قبول قانون خانواده فرانسه، از جمله ممنوعیت چند همسری) و موفقیت آشکارش در خفه کردن بنیادگرای اسلام، ابراز می‌کند. به این دلایل، با وجود ابراز نگرانی نسبت به آنچه به عنوان نقاط ضعف رژیم تلقی می‌شود، سفیر توصیه می‌کند که وزارت امور خارجه آمریکا باید از «انتقاد علنی» به رژیم بن‌علی کم کند و تلاش برای تقویت نفوذ آمریکا در این کشور را در چهارچوب از حمایت بن‌علی، ادامه دهد. ...

## نقاط روشن و خطرات ناشی از وضعیت فعلی

بهترین امر در مورد حوادث تونس این است که برای اولین بار مردم خود قدم به جلو گذارند و تبدیل به نیروی محرکه و موتور حوادث شدند. حتا یکی از مفسرین ارتجاعی واشنگتن اشاره کرد، با وجود اینکه سقوط بن‌علی بخودی خود منافع ایالات متحده و غرب را به خطر نمی‌اندازد اما این منافع می‌تواند توسط این واقعیت به خطر افتد که بن‌علی به لطف خیزش مردمی سرنگون شد و نه بی‌سر و

خارجی به ویژه در بخش‌های صنعت توریسم و تولید پوشاک و کفش با دست‌مزد‌های پائین و صادرات آن است. در ابتدا جنبش اعتراضی در شهرها و مناطق مرکزی و غربی محروم کشور پر قدرت بود. در اواخر دسامبر (اوتل دی) هزاران نفر از مردم در پایتخت و شهرهای ساحلی به حمایت از جوانان سیدی بوزید تظاهرات بر پا کردند. خواست اشتغال به سرعت به جنبشی برای سرنگونی رژیم گذر کرد.

جنبش، طبقات تحصیل‌کرده را در بر گرفت و اعتصاب ۹۵ درصد از وکلای کشور و تظاهرات آنان در مقابل کاخ دولتی در ۶ ژانویه به جنبش نیرو داد. جنبش بخش‌های بسیاری از جامعه تونس، از جمله طبقات مختلف را نیز در برگرفت که مرزبندی‌های سیاسی زیادی در میانشان به چشم نمی‌خورد. در ماه ژانویه، بخصوص در هفته دوم، تظاهرات‌ها با درگیری‌های شدید همراه شدند. تظاهر کنندگان سنگ‌هایی برپا کردند و با نیروهای امنیتی جنگیدند. در محله کارگر نشین اتادها من-مینیه‌لای مردم به ساختمان‌های دولتی حمله کردند. شعارشان «ما نمی‌ترسیم، ما نمی‌ترسیم، ما فقط از خدا می‌ترسیم» نشان‌دهنده خلق و خوی نوینی از اراده و جسارت و نیز تداوم تفکر سنتی در میان مردم بود. برای اولین بار ارتش به چند شهرستان روانه و در آنجا مستقر شد. ظرف روزهای بعد ده‌ها نفر از مردم در درگیری با پلیس کشته شدند.

در ابتدا رئیس‌جمهور (زین العابدین بن‌علی) جمعیت را «تروریست» نامید و آنان را نادیده گرفت. اما برای حفظ رژیم خود شروع به دادن امتیازات کرد. او به عیادت محمد بوعزیزی، جوان در حال مرگی که جاننش را فدا کرده بود، به بیمارستان رفت. و در تاریخ ۱۲ ژانویه وزیر کشور را با این ادعا که دستور تیراندازی به مراسم تشییع جنازه بوعزیزی و دیگر تظاهرات کنندگان را بدون اطلاع وی صادر کرده است، اخراج کرد. روز بعد قول داد که در انتخابات ۲۰۱۴ شرکت نکند. اما تظاهرات‌های مردمی رزمنده‌تر شدند. طبق گزارشات، پس از این فرمانده ارتش به او توصیه کرد که برود! او در تاریخ ۱۴ ژانویه از تونس فرار کرد. ...

شرایط جاری بسیار پیچیده است. ... ارتش در تلاش است مردم را وادار به عقب‌نشینی از خواست‌هایشان کند. در حالی که واحدهای نیروهای مسلح قبل از کناره‌گیری بن‌علی و پرواز فرارش، برای مدت کوتاهی خیابان‌ها را ترک کردند ... اما با قوای بیشتری به صحنه بازگشته‌اند. در تاریخ ۱۷ ژانویه «دولت وحدت ملی» اعلام شد که در آن شش مقام کلیدی به اعضا حزب حاکمی که در سرکه خوابانده شده بودند و سه پست وزارت دیگر آن به احزاب مخالف که تحت دولت بن‌علی قانونی بودند، اختصاص داده شد. چندین هزار نفر، از جمله اعضای اتحادیه‌های کارگری، در مقابل وزارت کشور تجمع کردند و شعار دادند که دولت جدید آرمان‌های مردم را بر آورده نمی‌کند و با آرزوهایشان ناسازگار است. آن‌ها با باتون، لوله‌های فشار قوی آب، گاز اشک‌آور و تیراندازی‌های هشدار دهنده، مورد حمله قرار گرفتند.

## ناخشنودی در پایتخت‌های غرب

انفجار شادی مردم تونس ناخشنودی و نگرانی عمیق در میان دولت‌های غربی، بویژه در فرانسه، بوجود آورد. رئیس‌جمهور فرانسه، نیکلاس سارکوزی، جلسه اضطراری کابینه‌اش را فراخواند تا نقشه‌ای برای دوران پس از سقوط بن‌علی بکشند.

روزنامه لوموند و دیگر رسانه‌های فرانسه با جزئیات فراوان، از پایان تلخ حمایت فرانسه از بن‌علی نوشتند. از جمله اینکه سارکوزی در اوایل ریاست جمهوری خود در سال ۲۰۰۸، در استقبال از ستمگر تونس جشن و سروری با ریاست هیئتی مرکب از خانم سرکوزی و هفت وزیرش، بر پا نمود. ... یک ماه پیش از سقوط بن‌علی، رئیس‌جمهور بین‌المللی پول، دومینیک استراوس-خان، که امیدوار است بعنوان کاندیدای حزب سوسیالیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری آینده شرکت کند، در سفرش به تونس، اقتصاد تونس را «الگوی برای کشورهای در حال ظهور» خواند. در واپسین روزهای قدرت بن‌علی، چند تن از وزرای دولت فرانسه اظهاراتی در حمایت از او بر زبان آوردند. روز قبل از فرار بن‌علی، میشل آلیو-ماری وزیر کشور سارکوزی، به دولت تونس پیشنهاد گسیل پلیس فرانسه برای

که باید از تحولات اولیه ای که در مصر، سودان و عراق پس از سرنگونی رژیم های فئودالی سلطنتی آن ها و در سوریه پس از سرنگونی جمهوری نو مستعمراتی آن، رخ داد درس گرفت. به عنوان مثال، در مصر، آمریکا در مقاطع خاصی تا حدودی از ناسیونالیسم جمال عبد الناصر طرفدار کرد زیرا می خواست سلطه ی بریتانیا و فرانسه را در خاورمیانه به چالش بکشد و مصر را تبدیل به نومستعمره خود کند. یا در حالی که کودتاهای نظامی در سوریه و عراق، که ظواهر ناسیونالیستی داشتند، برای برخی قدرت های غربی مشکلاتی بوجود آوردند اما هیچ یک از این کشورها به رهائی دست نیافتند.

یا به تجربه ی الجزایر، همسایه ی تونس، نگاه کنیم. در دهه ی ۱۹۹۰ آمریکا و دیگر کشورهای غرب در ابتدا از اصلاحات سیاسی برای تشکیل یک رژیم فراگیر و با ثبات تر کمپرادوری حمایت کردند. اما وقتی روشن شد که عناصر اسلامی در انتخابات پیروز خواهند شد، از این طرح دست شستند و همین مسئله باعث تحریک یک جنگ خونین ده ساله شد که کاملاً ارتجاعی بود. در این جنگ هر دو طرف یعنی دولت الجزایر و بنیادگرایان اسلامی هزاران نفر از مردم را به قتل رساندند و بخصوص روشنفکران را هدف قرار دادند. این واقعیت که بسیاری از الجزایری ها لای منگنه ی کشنده ی رژیم کمپرادور و تاریک اندیشان اسلامی افتاده و از هر دو طرف تهدید می شدند، نقش مهمی در خاموش کردن مبارزات مردمی که در سراسر دهه ی ۱۹۸۰ در الجزایر جاری بود، داشت. در واقع، این تجربه موجب بوجود آمدن یک افسردگی سیاسی در تمام جهان عرب شد.

رسانه های غربی مرتباً از اصطلاح «انقلاب گل یاس» استفاده می کنند و امیدوارند که قیام مردم تونس راه غیر خشونت آمیز (از طرف مردم) را طی کند و از «انقلاب های رنگین» کاملاً غیر انقلابی که در کشورهای بلوک شوروی سابق رخ داد و جدیدترینش در اوکراین بود تقلید کند. اما این «انقلاب های رنگین» چیزی جز نا امیدی، سرخوردگی و فرو رفتن مردم در اعماق انفعال سیاسی چیز دیگری برای مردم این مناطق به بار نیاوردند. بهرحال این گزینه یکی از احتمالات است و مجریان نظم جهان حداکثر تلاش خود را برای تحمیل آن خواهند کرد. اما در حال حاضر این یگانه گزینه ی ممکن نیست.

مردم تونس حق دارند که خوشحال و سربلند باشند، اما رک و صریح باید گفت که آنان با موانع دشواری روبرو هستند. امپریالیست ها و مرتجعین گوناگون با جنبش مردم به روش های پیچیده و شاید غیر قابل پیش بینی ارتباط برقرار می کنند، و به دنبال بستن دری هستند که مردم از طریق مبارزه و فداکاری خود باز کرده اند. دشمنان مردم تونس تا مدتی قادر به تحکیم موقعیت خود نخواهند بود. البته این، امری مسلم نیست؛ اما دلایل عینی امیدوار کننده ای دال بر آن وجود دارد. ادامه ی شرایط کنونی، به مردم دیگر نقاط جهان الهام بخشیده میدان مانور مرتجعین منطقه را محدود خواهد کرد؛ بخصوص اگر جنبشی که بن علی را به زیر کشید آنچنان تکامل یابد که بیان گر منافع مستقل و انقلابی مردم تونس در تضاد با امپریالیست ها و نظام شان گردد. جهان بشدت نیازمند گشایش درهای بیشتری از آن نوع که مردم تونس به ما اعطا کردند و عبور به سمت دیگر است.

صدا از طریق یک انتقال آرام که مشخصه ی عاقبت رژیم های فاشیست پینوشه در شیلی و فرانکو در اسپانیا بود. ( آن اپیلپام، واشنگتن پست ۱۷ ژانویه ۲۰۱۱)

بسیاری از مفسران گفته اند که عدم وجود یک جنبش قوی اسلامی از جمله دلایلی است که غرب از بابت آنچه در تونس می گذرد، نگران نیست و تلاش نکرد که مستقیماً مداخله کند. البته تا کنون، فرصت یا وسیله ای برای دخالت مستقیم غرب فراهم نشده است. اما این هم درست است که خوشبختانه این قیام فوری و ناگهانی تا کنون از افتادن به دام مهلک انتخاب میان امپریالیسم یا بنیادگرایی اسلامی پرهیز کرده است. در کشورهای دیگر این دینامیک مهلک موجب شده که جنبش ها در هراس از قدرت گیری بنیادگرایی اسلامی تسلیم امپریالیسم شوند در حالیکه جنبش های ارتجاعی بنیادگرایی اسلامی حتا در شرایطی که در نظم امپریالیستی آشوب ایجاد می کنند از نظام امپریالیستی گسست نمی کنند.

مفسران، حوادث تونس را با سقوط شاه ایران در سال ۱۹۷۹ مقایسه کرده اند. فرآیند انقلابی در ایران از مزیت یک دروه بسیار طولانی آشفته گی سیاسی و مبارزه برخوردار بود تا اینکه در نتیجه ی تاسیس رژیم منور امروزی جمهوری اسلامی سقط شد. هنگامیکه ایالات متحده و بریتانیا دیگر نمی توانستند شاه را در قدرت حفظ کنند، تصمیم گرفتند که رژیم اسلامی بهتر از گزینه های نامشخص و شاید انقلابی است، هر چند آنها احتمالاً بعداً به این تصمیم خود افسوس خوردند. در مورد تونس، غیر ممکن نیست که آمریکا از آن درس ها جمع بندی کرده و تصمیم گرفته باشد که قبل از اینکه شرایط غیر قابل کنترل تر شود، پریز بن علی را بیرون بکشد. ...

در حالیکه باندهای خانوادگی مختلف بر سر خوان یغمای تونس همواره مشاجره داشته اند، ارتش تونس ستون فقرات حکومت کمپرادور (وابسته به امپریالیسم) و ضامن نهایی کلیت اقتصاد تحت سلطه ی امپریالیسم و نظم اجتماعی و ایدئولوژیک تونس بوده است. در واقع، با توجه به وضعیت جغرافیای سیاسی کشور، دلیل دیگری برای بقای موجودیتش نیست. حال که ارتش، بن علی را دور انداخته و از شکنجه گران و زندانبانان بن علی فاصله گرفته است، می تواند نقش خود را ادامه دهد. به همین دلیل یکی از تلگراف های دیپلماتیک سفارت آمریکا در تونس که توسط ویکی لیکس افشا شده، بر اهمیت «بی طرفی» ارتش تونس در برابر اختلافات «نخبگان اقتصادی» تاکید می کند.

نمی توان پیش بینی کرد که ارتش تونس که پشت حکومت کنونی است، مجبور به اعطای چه امتیازاتی به مردم خواهد شد و آیا آن امتیازات در آرام کردن خشم مردم موفق خواهند بود یا خیر. به احتمال زیاد، ارتش مجبور خواهد شد فضای بیشتری برای جاری شدن بحث سیاسی و بیان اراده مردم دهد. اما شک نیست که نقطه ی تمرکز نیروهای مسلح تونس و امپریالیست ها، حفظ قدرت دولت موجود فارغ از اینکه چه افرادی حکومت آن را تشکیل می دهند خواهد بود.

رسانه ها می گویند این نخستین انقلاب عربی است. اما این اشتباه است زیرا این جنبش هنوز منجر به یک انقلاب به معنای واقعی کلمه یعنی ایجاد تغییرات اساسی در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نشده است و حتا موفق به تغییر کامل رژیم نشده است. در اینجا است

## موضوع سقوط قدرتهای دیکتاتوری و موروثی

در کشورهای خاورمیانه نیز مردم از این تحرکات و دستاوردهایش خشنود شده و به کسب زندگی بهتر و آزادی و اختیارات بیشتر امیدوارترند. متعاقب این قیامها سران، شاهها و رهبران این کشورها به تکاپو افتاده و پول و وعده وعیدهای رنگارنگ میدهند. همچنین شخصیتها و احزاب و گروههای سیاسی اپوزیسیون نیز در اینجا و آنجا برای دستاوردهای این تحرکات کیسه دوخته اند.

وبسایت ما - نهم رو - نیز با اهمیت خاصی به این تحرکات مینگرد و معتقد است که فراهم نمودن زمینه برای تحلیل آنها و آشنا نمودن خوانندگان با آنها قدمی است در جهت عملی نمودن وظیفه ای که

مصاحبه ی امیر حسن پور با وبسایت "نهم رو" (امروز)

ترجمه از کردی ۲۰۱۱/۲/۳

امیر حسن پور: قیام هایی که در شمال آفریقا در جریانند می توانند در کردستان نیز روی دهند.

رویدادهای اخیر تونس و مصر به اندازه ای موثر بودند که توجه همه مردم جهان را جلب کرده و به موضوع جلسات سران و سیاستمداران آمریکا و اروپا و منطقه و همچنین اتخاذ مواضع پیش بینی نشده تبدیل شده اند.

برای خود تعیین نموده‌است. بدین منظور لازم دیدیم این مصاحبه را تدارک دیده و این سئوالات را برای شما مطرح نماییم:

### نهم‌رؤف: به نظر شما دلایل این تظاهرات و قیام‌ها که تاکنون در کشورهای خاورمیانه روی داده چیست؟

امیر حسن پور: دلایل کاملاً روشن هستند: نهایت فقر همراه با نهایت ثروتمندی. نهایت بی‌اختیاری اکثریت مردم همراه با نهایت قدرت در دستان اقلیتی کوچک. مردم از بیکاری، فقر و نداری به ستوه آمده‌اند و حکومت‌ها با ظلم و ستم و پایمال کردن حقوقشان این وضع را ادامه می‌دهند. حاکمان آشکارا با زورگوئی و دیکتاتوری و با فساد حکومت می‌کنند. مردم منطقه از دو منبع جنگ و کشتار و ویرانی به ستوه آمده‌اند: یکی آمریکا-اسرائیل-ناتو و دیگری نیروهای مرتجع دینی. اینان گریبان مردمان عراق، افغانستان، فلسطین، پاکستان، ایران و سودان را رها نمی‌کنند. جنگ علیه زنان، جنگ علیه طبقه کارگر، جنگ علیه دهقان و مردم زحمتکش، جنگ علیه اقلیت‌های دینی، جنگ علیه کودکان و جوانان، جنگ علیه محیط زیست... جنگی پایان‌ناپذیر در جریان است. این جنگ اقلیتی است علیه اکثریت مردم منطقه و جهان. اما با استفاده از تعصبات ملی و دینی و نژادی همچون جنگ کرد و عرب، کرد و ترک، شیعه و سنی، مسیحی و مسلمان، یهودی و فلسطینی یا جنگ سفید و سیاه به راه می‌اندازند و با به جان هم انداختن مردم دنیا خود را حفظ می‌کنند.

### نهم‌رؤف: تحلیل شما در این مورد چیست که در جایی مثل مصر (که شمار جمعیتش ۸۰ میلیون و اعضای حزب حاکم و هم پیمانانش از چند میلیون نفر بیشترند و اعضای پلیس و دستگاه‌های امنیتی بیش از یک میلیون نفر است) تظاهرات و قیام چند صد هزار نفر موجب وحشت و هراس در صفوف حاکمیت شده است؟

امیر حسن پور: واضح است که مصر همواره نقش مهمی داشته است در اوضاع سیاسی منطقه خصوصاً بعد از سادات که با اسرائیل سازش کرد. مصر ناصری همینکه بیشتر در حرف و کمتر در عمل دشمن امپریالیسم و اسرائیل بود، مانعی بود بر سر راه منافعشان. زمانی که در سال ۱۹۵۷ رادیو قاهره شروع به پخش یک برنامه نیم‌ساعته به زبان کردی کرد آمریکا و انگلیس و ایران و ترکیه و سوریه علیه آن به جنب و جوش افتادند. اگرچه اکنون اوضاع جهان تغییر کرده و شوروی که آمریکا آن را دشمن خود می‌شمرد وجود ندارد ولی منافع اصلی آمریکا که همانا تأمین سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی خود و هم پیمانانش می‌باشد تغییری نکرده‌است.

چرا تظاهرات چندصد هزار نفری قدرتی همچون آمریکا را تکان می‌دهد؟ زیرا خوب می‌دانند که مردم منطقه و جهان از این نظم و نظامی که دنیای سرمایه‌داری برپا کرده و موجب گرسنگی، بی‌عدالتی، نابرابری و ظلم و ستم گردیده راضی نیستند و اگر فرصتی پیش بیاید آن را بر هم می‌زنند. به همین دلیل هم است که سالیانه ۱/۵ میلیارد دلار کمک نظامی به مصر و دو برابر آن را به اسرائیل می‌کنند. این نظام علیرغم قدرت سهمناک نظامی و اقتصادی به مویی بند است. تمام قدرت دولتی و نیمه دولتی و بین‌المللی در خدمت تأمین این هدف است که این حباب نترکد.

### نهم‌رؤف: طبق تحلیل شما این کشورها پس از این قیام‌ها دچار چه تحولاتی میشوند؟

امیر حسن پور: از آغاز این مبارزات در تونس تا کنون نیروهای اجتماعی در هر کدام از این کشورها و نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی در این فکر بوده و سعی کرده‌اند که منافع خویش را تأمین کنند. اکنون یک هفته از تظاهرات خیابانی مصر می‌گذرد، آمریکا و اسرائیل آشکارا اعلام کرده‌اند که نگران دمکراتیزه شدن این کشورها هستند و آشکارا اعلام می‌کنند که مایلند در کشورهای عربی دیکتاتورها حکومت کنند. می‌گویم آشکارا چون برای همه کسانی که خود را به نفهمی نمی‌زدند همیشه روشن و آشکار بود که این دو دولت و دولت‌های اروپایی همیشه مانع اصلی دمکراتیزه شدن کشورهای منطقه و جهانند. نیروی ارتجاع نیز در هر کدام از این کشورها حال که توده‌های مردم به راه افتاده‌اند و می‌دانند که در مقابل آن دوام نمی‌آورند، به آرامی سرگرم آن هستند که در بین مردم تفرقه بیفکنند و آنان را به خانه‌هایشان بفرستند و از سیاست دورشان کنند. تنها نیرویی که آماده است نمایندگان سیاسی طبقه کارگر و مردم زحمتکش هستند. این اقلیت حزب و سازمان خود را ندارند یا آنچه هست مشی سیاسی و

سازمانی چندانی ندارد که در این مقطع حساس و پیچیده تاریخ یک تغییر انقلابی ایجاد کند. مبارک و هم پیمانانش دولت دارند، سازمان دارند و ارتش دارند. اگر مبارک هم برود مبارک دیگری هست که جایش را بگیرد. در این موقعیت برای من روشن است که این قیام‌های شمال آفریقا که در یمن و اردن هم انعکاس داشته و ممکن است بیشتر هم بشود، رویدادهای بزرگ تاریخی هستند که به دلیل فقدان رهبری انقلابی نمی‌توانند ملت‌های منطقه را از ظلم و ستم و استثمار این رژیم‌ها و آمریکا نجات دهند. نباید فراموش کنیم که این رویدادها پدیده‌هایی کاملاً جدید نیستند و در گذشته در تاریخ مردمان منطقه و جهان مشاهده شده‌اند. در سال ۱۹۸۶ در فیلیپین پس از یک مبارزه توده‌ای این چنین، مارکوس، دیکتاتور وابسته به آمریکا گریخت، اما علیرغم بعضی اصلاحات و برسر کار آمدن یک حکومت جدید، وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور به نفع مردم زحمتکش که اکثریت کشور را تشکیل می‌دهد تغییر نکرد.

### نهم‌رؤف: احتمال وقوع این تحركات در کردستان چقدر است؟ در این مورد چه تحلیلی از عکس‌العمل مردم کردستان و نیروهای سیاسی (دولت و اپوزیسیون) در برابر این تحركات دارید؟

امیر حسن پور: در کردستان عراق با رفتن و سقوط صدام حسین در سالهای ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ ستم ملی در منطقه‌ای که اکنون «حکومت منطقه‌ای کردستان» حاکم است پایان یافت و استثمار طبقاتی که تحت نظارت رژیم بعث بود حالا بوسیله نیروی نظامی و پلیسی و اداری دولت نیمه مستقل کرد اعمال می‌شود. اگر در گذشته تضاد اصلی بین حکومت بعث و خلق کرد بود اکنون بین دولت کرد و خلق کرد است. این نشان‌دهنده آن است که قیام‌هایی که در شمال آفریقا روی داد در کردستان نیز می‌تواند روی بدهد. روشنفکر کرد اگر اکنون بیدار نشود و همه مشکلات را همچنان در چارچوب ستم ملی ببیند بیش از پیش از توده‌های مردم عقب می‌ماند.

### نهم‌رؤف: به نظر شما مردم کردستان باید چه درس و تجربه‌ای از این تحركات بگیرند؟

امیر حسن پور: درس‌ها بسیارند. دنیا به سمت وضع بسیار بدی پیش می‌رود. در حالی که می‌شود فقر در جهان ریشه‌کن شود روز به روز بیشتر می‌شود. تا زمانی که مردم کردستان یا جهان، قدرت سیاسی یا دولتی را در دست نگیرند این وضعیت بد از بین نمی‌رود، باقی می‌ماند و حتی بدتر می‌شود. منظورم قدرت اکثریت مردم است قدرتی که نماینده طبقات زحمتکش باشد. واضح است که مردم از مبارزه برای رسیدن به عدالت و برابری و ایجاد دنیایی نو کوتاهی نمی‌کنند. اما چنین پروژه‌های بدون رهبری انقلابی، یعنی مشی انقلابی، سازمان انقلابی و تئوری انقلابی اداره نمی‌شود. مشی و سازمانی چنین در صد و پنجاه سال گذشته در جنبش کمونیستی تبلور یافته. اما جنبش کمونیستی علیرغم دستاوردهای فراوان در قرن بیستم دچار رکود کامل شد. علیرغم دستاوردهای بزرگ و مهم در دو تجربه اتحاد جماهیر شوروی و چین، اما یک طبقه جدید سرمایه‌دار از سال ۱۹۵۶ در شوروی و از ۱۹۷۶ در چین قدرت را در دست گرفت. غیر از بازگشت دوباره سرمایه‌داری، دولت‌های شوروی و چین اشتباهات زیادی مرتکب شدند و نتوانستند از نظام سرمایه‌داری بطور کامل جدا شوند. برای مثال، خصوصاً در شوروی در امر اپوزیسیون، در امر عدالت و دادگاه‌ها یا در بکارگیری خشونت دولتی نتوانستند از سنت جهان سرمایه‌داری برای همیشه دست بردارند. خلاصه اینکه دنیا در جهت فوران و سربرآوردن اختلافات اجتماعی و خصوصاً اختلافات طبقاتی، جنسیتی (مرد و زن)، قومیتی، ملیتی، نژادی و دینی پیش می‌رود. آینده، تاریخ هنوز نانوشته‌ای است که ممکن است از گذشته بسیار بدتر باشد اما اگر عزم و اراده انقلابی باشد می‌تواند بصورت دیگری تحقق یابد. اگر این واقعیت دارد که اکثر مردم دنیا در فقر و نداری بسر می‌برند و روزانه ۲۵۰۰۰ نفر از گرسنگی می‌میرند، پرسش روشن است: چگونه می‌توان دنیای دیگری ساخت؟ خط مشی ساختن این جهان، یعنی کمونیسم، خود گرفتار بحران و تنگنا شده‌است. وظیفه بنیاد نهادن دنیایی جدید در عین حال وظیفه نوسازی تئوری کمونیسم است. این مبارزه آغاز شده‌است اما دنیا نمی‌تواند به انتظار این تجدید بنشیند. وظیفه کسانی که چنین افقی را در پیش رو دارند وظیفه‌ای سنگین است. کمونیست‌ها باید هم به مقابله با دنیای ذهنی خود برخیزند و هم جهان خارج از ذهن خویش را برهم بزنند.

## در رثای رفیق مینا حق شناس



ابامداد دبروز، رفیق مینا حق شناس (نسرین - ستاره) پس از چهار سال جدال سخت با بیماری سرطان در کشور سوئد درگذشت. جنبش کمونیستی ایران یکی از وفادارترین یاران خود و جنبش انقلابی زنان یکی از متعهدترین یاوران خود را برای همیشه از دست داد. ما همدردی خود را با تک تک اعضای خانواده و کلیه دوستان و رفقای مینا اعلام می کنیم. باشد تا با همبستگی و سر بر شانه های هم گذاشتن، غم از دست دادن مینای عزیز را تحمل کنیم و همچون او باشیم که اندوه از دست دادن یاران بیشمارش را تبدیل به عزم و اراده ی بیشتر برای ادامه مبارزه علیه جمهوری اسلامی و برافراشته نگاه داشتن پرچم رهائی بخش کمونیسم کرد.

مینا از نسل کمونیست های انقلابی دهه ۱۳۵۰ بود. در دوران جوانی از طریق سازمان کمونیستی **شفق سرخ** در شیراز با علم کمونیسم آشنا شد و در هنگامه انقلاب ۱۳۵۷ فعالیت های خود را در ارتباط با این سازمان پیش برد. بخش مخفیانه اطلاعیه ها و نشریات شفق سرخ در محلات فقیر نشین و همچنین در خطرناکترین مکانها مانند پادگان نظامی از جمله فعالیت های او بود. پس از فروپاشی شفق سرخ به **اتحادیه کمونیستهای ایران** پیوست و پس از جنگ ایران و عراق و مهاجرت عده کثیری از اهالی شهرهای جنگ زده خوزستان به شیراز، کمپ های محل اسکان موقت خانواده های کارگران نفت جنوب یکی از مراکز فعالیت سیاسی اش شد.

در سال ۱۳۶۱ شیرازه ی تشکیلات اتحادیه کمونیست ها در نتیجه ی ضربات نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی، از هم گسیخت و ارتباط مینا با سازمان به کلی قطع شد. او چند سال بی وقفه تلاش کرد تا یاران باقی مانده خود را بیابد، اما موفق نشد. سفرش به کردستان برای وصل شدن به سازمان نتیجه نداد. زمانی که در اواخر دهه شصت رفقای خود را در خارج از کشور یافت، بدون لحظه ای تردید، به عنوان یک فعال انقلابی حرفه ای تمام زندگی خود را وقف بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و سرانجام تاسیس **حزب کمونیست ایران (م - ل - م)** در سال ۱۳۸۰ کرد. محرک او در این راه هدف رهائی بخش کمونیسم بود که به زندگی معنا می داد و او در تمام فراز و نشیب ها و در اوج حملات ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی، چشم از آن برنداشت زیرا آن را تنها راه برون رفت بشر از فاجعه ی نظام ستم و استثمار سرمایه داری می دانست.

مینا به عنوان یک زن کمونیست بر مشکلات ناشی از زندگی خانوادگی و روابط مردسالارانه حاکم بر محیط فائق آمد. علیرغم عشق بزرگ به فرزندش، او را به همسر سابق خویش سپرد و خود گام در راه سخت و پر پیچ خم مبارزه انقلابی گذاشت. چند سالی در کشور آلمان «بویژه در شهر فرانکفورت» فعالیت می کرد. مارش های اول ماه مه سرخ برلین را از دست نمی داد. حضور وی علیرغم بیماری در تظاهرات های ضد جنگ، کارزارهای مبارزاتی، آکسیون های رزمنده علیه جمهوری اسلامی به یارانش دلگرمی می داد. او از کودکی از بیماری قلبی رنج می برد و دوبار مجبور به عمل جراحی قلب شده بود. به همین دلیل گاه در حین فعالیت به دلیل مشکلات ناشی از بیماری در آستانه بیهوشی روانه بیمارستان می شد. دامنه ی فعالیت انترناسیونالیستی اش یاران زیادی از گوشه و کنار دنیا برایش به ارمغان آورد: کمونیست های انقلابی آلمان، ترکیه، پرو، افغانستان و ... تجربه زندگی شخصی و ارتقای آگاهی کمونیستی و فمینیستی، او را به یک فعال رزمنده جنبش رهایی زنان بدل کرد. رفقای زنی چون مینا نقش مهمی در جلب توجه حزب ما نسبت به جایگاه پر اهمیت مبارزه علیه ستم بر زن در فرآیند سرنگونی جمهوری اسلامی و بطور کلی در فرایند انقلاب کمونیستی داشتند. با گسترش فعالیت نظری و عملی حزب در این زمینه، انرژی و ابتکار عمل مینا شکفته تر شد.

مینا در بکار بست مثنی توده ای و پیوند خوردن با توده های مردم بخصوص زنان، توانا بود. او به زندگی بسیاری از زنان معنا بخشید. با گفته هایش و همچنین اشعار و سروده هایش به آنان جرئت و جسارت می داد.

مینا از بنیانگذاران **سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)** بود. فعالیت هایش در بخش افغانستان این سازمان متمرکز بود. روحیه

انترناسیونالیستی و تلاش های شبانه روزی اش او را به چهره محبوب بسیاری از فعالین انقلابی افغانستانی در اروپا بدل کرد. او جسورانه با دیدگاه های سنتی رایج در میان فعالین جنبش چپ ایران و افغانستان که جنبش زنان را بی مقدار دانسته و در روابط درونی آلوده به مردسالاری بودند مقابله می کرد و مروج و مبلغ نگرش و معیارهای نوین در این زمینه بود و خوب می دانست که با ایده ها و رفتارهای کهن نمی توان برای جامعه ای نوین مبارزه کرد و آن را به ثمر رساند.

مینا برای فعالیت سیاسی و سازماندهی در میان زنان پناهجوی ایرانی در ترکیه، مدتی را در آن کشور سپری کرد. سازمان زنان هشت مارس و اهدافش را به بسیاری از آنان شناساند و از تجارب زندگی شان آموخت. تداوم جنبش انقلابی زنان بدون وجود امثال مینا میسر نبوده و نیست. در چارچوب انجام وظایف حزبمان، او همواره داوطلب بر عهده گرفتن مسئولیتهای خطیر بود. در این زمینه رهنمود مائوتسه دون را که مینا آموزه هایش را با اشتیاق به کار می بست، نقل می کرد که، همیشه داوطلب انجام سخت ترین کارها شوید. بارها با حداقل امکانات و مشکلات زیاد در مسیرهای ناشناخته گام نهاد و برای تحقق وظایف انقلابی کوشید. او از صمیم قلب به توده های مردم وفا داشت و در سخت ترین شرایط به آنان تکیه می کرد و به حق از حمایت بیدریغ آنان برخوردار می شد.

حزب ما از اینکه این زن پیشرو و کمونیست پایدار از اعضایش بود افتخار می کند. زنی که آگاهانه و داوطلبانه زندگی خود را انتخاب کرده بود و در مکتب طولانی نبرد برای رهائی بشریت تعلیم یافته بود. مینا تا آخرین دقایق زندگی از اینکه آنگونه زندگی کرد که خود میخواست، رضایت خاطر عظیمی داشت. زندگی پربارش را باید جشن گرفت. باشد تا چنین زندگی معنا داری در میان انقلابیون نسل قدیم و جدید - بخصوص زنان جوان - فراگیر شود.

مینا جزء آن دسته از کمونیست های نسل قبل بود که اهمیت استقامت و یافشاری بر آرمان های انقلابی و کمونیستی را می دانست. به خود به عنوان حلقه واسط میان دو نسل و دو موج نگاه می کرد. او نه تنها اهمیت حفظ میراث انقلابی را برای نسل جدید می دانست بلکه عمیقاً باور داشت که تنها بر پایه جمعبندی علمی و نقادانه از گذشته می توان گوهر صاف و زلال و درخشان جنبش کمونیستی را در اختیار نسل جدید قرار داد و موج آتی انقلاب پرولتری و آینده جامعه و جهان را رقم زد. آینده ای که او در یکی از اشعارش اینگونه ترسیم کرده بود و همگان را بدان فراخوانده بود:

می آیم،  
با کوله باری از درد،  
قلبی پر از امید  
مرا در یاب ای دوست ای همدرد!  
می خواهم،

کوله بارم پر از شادی باشد پر از نان، پر از دوستی،  
آزادی پر از برابری

به وسعت بی کران،

به بزرگی حرمت زن و به سنگینی مسئولیت انسان  
شانه هایمان، توان آن را دارند، برای حمل آن  
و دستهایمان، توان آن را می یابند، برای تقسیم آن  
به هر کس به اندازه، نیازش!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م-ل-م)

## تاریخ چگونه نوشته می شود؟

یعنی جرقه وار دست به اقدام جسورانه و خطر کردن اندیشمندان زدن. ابتکاری برای گشودن گره های پیش پای حرکت انقلابی و حل تضادهای بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص. این یعنی گرفتن نبض جامعه و تشخیص امکانات و فرصت های که برای به میدان آمدن مردم، برای ارتقاء سطح مبارزات و پیشروی انقلاب شکل می گیرد اما اغلب در پشت وقایع پر سر و صدا و «جریان های مُد روز» پنهان می ماند. می توان گفت که در مقطع ۱۳۶۰ و بعد از آن، فقط دو نیرو اهمیت مساله فوق را فهمیدند. یکم، کمونیست هایی که میراث دار سربداران شدند و دوم، خود هیئت حاکمه اسلامی!

سران جمهوری اسلامی، خطر تبدیل شدن به یک آلترناتیو و فراگیر کردن خط انقلابی قهرآمیز را در حرکت سربداران مشاهده کردند. به همین علت، نه فقط ۲۹ سال پیش آن را به خون کشیدند بلکه هر سال به یادآوری آن واقعه پرداختند و کوشیدند از آن درس آموزی کنند.

بیخود نبود که در اولین سالگرد قیام مسلحانه آمل یعنی بهمن ماه ۱۳۶۱ میرحسین موسوی که آن زمان نخست وزیر جمهوری اسلامی بود غلبه بر سربداران را به پشت سر گذاشتن گردنه ای خطرناک تشبیه کرد که «ادم تازه وقتی به پشت سرش نگاه می کند می فهمد از چه خطری عبور کرده است.» یا سه سال بعد، روز ۶ بهمن ۶۴ خود راهی آمل شد و طی مصاحبه ای تاکید کرد که «این فقط اتحادیه کمونیست ها نبود که شکست خورد، بلکه طیف وسیع ضدانقلاب نیز به همراه اتحادیه شکست خوردند.» موسوی در آن سفر با نگرانی به مقامات امنیتی و قضایی شهر هشدار داد که «کوچکترین نشانه ها را جدی بگیرید و به دادگاه های انقلاب ارجاع دهید، چرا که بدون شک قضیه سیاسی است.» از سر تفتن نبود که اوایل بهمن ماه هر سال یکی از مقامات عالیترتبه رژیم راهی آمل می شد و در مورد سربداران و «قضیه آمل» به تئوری بافی یا لجن پراکنی می پرداخت.

اتفاقی نبود که خمینی در «وصیت نامه سیاسی - عبادی» اش بخشی را به قیام بهمن ۶۰ آمل اختصاص داد و از پیروانش خواست که این واقعه را هیچگاه از یاد نبرند. و آخرین نمونه، سخنرانی خامنه ای در سال گذشته در حضور ۴۰۰۰ نفر از وابستگان رژیم از آمل و استان مازندران بود که به مناسبت سالگرد قیام مسلحانه سربداران نزد وی رفتند. همزمان جوادی آملی در همین مورد پیام ویژه ای فرستاد، جنتی به آمل سفر کرد و جمعی از دایناسورهای امام جمعه هم به ایراد سخنرانی پرداختند. همه این ها در بهمن ماه ۱۳۸۸ صورت گرفت یعنی کمی بعد از تظاهرات تکان دهنده عاشورای سال گذشته. همه این ها نشان می دهد که از نظر هیئت حاکمه اسلامی، مبارزه انقلابی قهرآمیزی که ۲۹ سال پیش به خاک و خون کشیده شد و شکست خورد، کماکان می تواند درس هایی زنده و خطرناک برای نسل امروز در بر داشته باشد.

در مقطع سال ۱۳۶۰ اتحادیه کمونیست های ایران بر سر دو مساله یعنی به عهده گرفتن مسئولیت رهبری انقلاب اجتماعی در عمل و نه فقط در حرف، و دست زدن به ابتکار عمل مبارزاتی برای راهگشایی انقلابی، درگیر یک مبارزه حاد درونی شد که به دو دستگی صفوفش انجامید. حرکت سربداران به معنای گسست از التقاط فکری بر سر وظایف و نقش کمونیست ها بود. به علاوه، این حرکت به معنی کنار گذاشتن تحلیل طبقاتی نادرست از ماهیت هیئت حاکمه اسلامی، و دور شدن از درک های تدریج گرایانه و الگوبردارانه رایج در جنبش کمونیستی ایران و دنیا هم بود. اما گام های ابتدایی هر گسست به سوی آینده، به ناگزیر جوانب مهمی از گذشته را با خود حمل می کند. گسست اتحادیه کمونیست ها و آغاز حرکت سربداران نیز چنین بود. بعضی از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک سربداران، و چارچوب استراتژی و تاکتیکیهای نظامی اش متاثر از خطاها و گرایش هایی بود که از گذشته در ذهن و عمل آن تشکیلات ریشه داشت.

نبرد مسلحانه سربداران از آغاز تا پایان، آن تاثیر و نفوذ اجتماعی را که اتحادیه کمونیست های ایران انتظار داشت به دست نیاورد. این را نمی توان فقط ناشی از شکست قیام آمل دانست؛ هر چند که اگر

### به مناسبت بیست و نهمین سالگرد قیام مسلحانه پنجم بهمن آمل

با آغاز ماه بهمن، مثل سال های گذشته، جمهوری اسلامی کارزار تبلیغی گسترده ای را حول موضوع انقلاب بهمن ۵۷ و وقایع متعاقب آن به راه انداخته است. یکی از مسائل مربوط به آن مقطع تاریخی، حرکت مسلحانه ای است که به ابتکار اتحادیه کمونیست های ایران و تحت نام «سربداران» از شهریور ماه ۱۳۶۰ در جنگل های اطراف آمل سازمان یافت و هدف از آن برانگیختن و گسترش یک قیام سراسری برای سرنگونی رژیم مرتجع اسلامی بود. سربداران حدودا ۱۲۰ نفر از کمونیست های انقلابی را شامل می شد که عمدتا از رهبران و اعضاء و هواداران اتحادیه کمونیست ها بودند و در صفوف شان چند زن کمونیست هم حضور داشتند. چند کمونیست و مبارز انقلابی از سازمان پیکار و حزب کار ایران و سازمان مجاهدین نیز با این حرکت همراه شده بودند.

سربداران بعد از ۵ ماه اقامت در جنگل و نبردهای پیاپی با نیروهای سرکوبگر، سرانجام در سحرگاه پنجم بهمن ۱۳۶۰ مخفیانه وارد آمل شدند. آنان بعد از استراحتی یک روزه، شب هنگام با استقرار در نقاط حساس شهر به پاکسازی محلات از سرکوبگران و جاسوسان و حمله به مراکز نظامی و انتظامی پرداختند. قیام مسلحانه سربداران، در پی اعزام چند هزار مزدور مسلح از شهرهای مختلف و محاصره آمل به خون کشیده شد و شکست خورد. ده ها کمونیست های انقلابی که اکثرا جوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله بودند در نبردی نابرابر جان باختند. گروهی دیگر از آنان با تن زخمی به اسارت جانیان اسلامی درآمدند که ۱۱ نفرشان را روز بعد در ورزشگاه آمل تیرباران کردند. ده ها مبارز نیز موفق به شکستن حلقه محاصره و عقب نشینی به جنگل شدند. سپس جمهوری اسلامی وحشیانه به مجازات اهالی شهر پرداخت چرا که با حرکت سربداران همدلی نشان داده بودند. کسانی که فعالانه به قیامگران یاری رسانده بودند به اعدام، و یا حبس و شکنجه و مصادره اموال، محکوم شدند.

اخبار مربوط به قیام آمل به سرعت در سطح کشور انتشار یافت. با توجه به محدودیت هایی که آن سال ها در زمینه رسانه و اطلاع رسانی وجود داشت، اکثر مردم از کم و کیف حرکت سربداران و وقایع جنگل و قیام در آمل چندان آگاه نشدند. با وجود این، طنین گلوله های سربداران آنقدر بلند بود که رژیم را مجبور به تشکیل یک بیدادگاه علنی برای ده ها نفر از رهبران و کادرها و اعضاء اتحادیه کمونیست های ایران و پخش تلویزیونی آن در پاییز و زمستان ۱۳۶۱ کرد. البته مردم عمدتا روایت رژیم را از آن ماجرا شنیدند. آنچه صدا و سیما جمهوری اسلامی از قیام آمل به نمایش گذاشت یا از زبان مقامات حکومتی بیان شد چیزی جز یک تصویر تحریف شده از نبرد سربداران نبود. به همین علت، حرکت اتحادیه کمونیست ها و قیام مسلحانه در آمل در ذهن بسیاری از مردم به نماد مبارزه نسلی تبدیل شد که برای کسب آزادی جنگید و خون داد اما به رویاهای خود دست نیافت. بسیاری با شنیدن روایت جمهوری اسلامی از سربداران، در عین حال که دندان خشم بر جگر فشردند و در سوگ جوانان جانباخته اشک ریختند، باورشان شد که کاری نمی شد کرد و این جان ها چه بیهوده از دست رفت!

اما در بطن حرکت سربداران حقیقتی نهفته بود که اکثر مردم و نیروهای مخالف رژیم از درک و جذب آن باز ماندند. این حقیقت با جملاتی که از ماژو تسه دون وام گرفته شده بود بیان می شد: «یک نیروی کوچک می تواند وظیفه ای بزرگ را بر دوش گیرد» و «از یک جرقه، حریق بر می خیزد» و «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید». معنایش این بود که برای برانگیختن محرومان و ستمدیدگان به یک نبرد پیروزمند، برای آزاد کردن ظرفیت و انرژی انقلابی نهفته توده های مردم در یک حرکت آگاهانه و سازمان یافته، باید پرچمی متفاوت و آلترناتیو را برافراشت و به ابتکار عمل مبارزاتی دست زد. برافراشتن پرچم متفاوت و آلترناتیو توسط یک پیشاهنگ انقلابی هر چند کوچک، یعنی به عهده گرفتن مسئولیت رهبری انقلاب اجتماعی با اهداف و برنامه و راهبرد روشن. دست زدن به ابتکار عمل مبارزاتی

نبرد مسلحانه، پیدا نمی کنند.

کسانی هم هستند که حرکت سربداران را اساساً از این زاویه مورد نقد قرار می دهند یا نفی می کنند که با الگوهای مورد نظرشان از یک «مبارزه و انقلاب کارگری و سوسیالیستی» خوانایی ندارد. در واقع، سربداران را به خاطر اینکه ربطی با مسیر از پیش تعیین شده «از اعتصاب تا قیام» یا شیوه های اساساً رفرمیستی و مسالمت جویانه «نافرمانی مدنی» و امثالهم ندارد، زیر سوال می کشند. اما اینگونه نقد یا طرد کردن یک تجربه انقلابی، اینگونه رفتار جزم گرایانه و جبرگرایانه با تاریخ، گرهی از کار مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی نخواهد گشود. شرایط و تضادهای جامعه نسبت به مقطع انقلاب ۵۷ و تحولات دهه ۱۳۶۰ دستخوش تغییرات بسیار شده است. ذهنیت نیروهای طبقاتی مختلف نیز در زمینه هایی مانند اعمال قدرت، نوع سازماندهی، نحوه تبلیغ و بسیج افکار تغییر کرده است. امروز جنبش کمونیستی در سطح بین المللی و ملی در موقعیتی کاملاً متفاوت نسبت به پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی قرار دارد. پرسش های توده های مردم در مورد ریشه های ستمگری طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی و راه های خلاصی از فلاکت و نکبت، عمیق تر از گذشته است و تردیدشان نسبت به امکان پیروزی انقلاب اجتماعی رادیکال، بیشتر از آن سال هاست.

این شرایط، وظیفه سنگین و چشم ناپوشیدنی جمع بندی و سنتز انقلاب های قرن بیستم و ترسیم خطوط انقلاب های کمونیستی در قرن کنونی را با توجه به شرایط مشخص هر کشور در دستور کار کمونیست ها قرار داده است. تدوین و تکامل تئوری انقلاب جهانی کمونیستی، مفهوم سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و ترجمه کردن این ها به نقشه و پراتیک انقلابی در جوامع گوناگون، وظیفه اساسی کمونیست هاست. اما علیرغم همه تغییراتی که نسبت به سه دهه پیش به وجود آمده، چند موضوع «دست نخورده» باقی مانده است. یکم، ضرورت وجود یک پیشاهنگ انقلابی کمونیستی که پرچم آلترناتیو را برافرازد. دوم، ضرورت دور افکندن توهمات مسالمت آمیز و اصلاح طلبانه و قانونی گرایانه و سازماندهی یک انقلاب قهرآمیز. سوم، ضرورت دست زدن به ابتکار عمل های مبارزاتی در زمینه های مختلف که پیشاهنگ را به مثابه یک پیشرو و رهبر واقعی و کارآمد به جامعه معرفی کند و همزمان نیروی نهفته و انرژی انقلابی توده های تحت ستم و استثمار را در سطوح گوناگون و به شکل های مختلف رها سازد. برای پیشروی در تمامی این زمینه ها، رجوع ماتریالیستی و دیالکتیکی به تجربه سربداران، به روحیه و فرهنگ سربداران، به دستاوردها و ناکامی های سربداران، راهگشا و درس آموز است.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - ماتوئیست)

پنج بهمن ۱۳۸۹

## باز هم پنج بهمن، باز هم زوزه های دشمن!

را افتتاح کرد. (۷) همایش حماسه مقاومت مردم آمل در این شهر با حضور معاون سیاسی امنیتی استاندار مازندران، سرپرست مدیریت امور جوانان استان و فرماندار آمل برگزار شد. (۸) به ابتکار رییس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی آمل برنامه ها و همایش های فرهنگی هنری حماسه ششم بهمن مردم آمل سازمان داده شد. در این همایش به آثاری که در راستای تبلیغات رژیم بوده جوایزی اهدا شد. (۹) در کلیه مدارس آمل زنگ «حماسه سازان سنگر ساز» نواخته شد. (۱۰) فرمانده سابق بسیج آمل به تقلید از فرمانده سپاه آمل (در سال گذشته) ناگفته های خود را از واقعه ششم بهمن سال ۶۰ آمل ارائه داد. (۱۱)

در تمامی این برنامه ها مشتکی دروغ و تحریف و لاف و گزاف تحویل رسانه ها شد. جوانان آماج اصلی این کارزارهای کثیف ایدئولوژیک سیاسی رژیم اند تا نتوانند از تاریخ درس واقعی بگیرند. اوج این کارزار برنامه تلویزیونی بی رمفی بود که در روز ششم بهمن در کانال خبر ۶ سیما، حوالی ساعت یازده صبح پخش شد. به نام «شهری از جنس حماسه». (برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد به ضمیمه این نوشته رجوع کنید.)

شعله نبرد انقلابی سربداران روشن می ماند و به جای شکست با پیروزی های پیاپی حتی کوچک به کار خود ادامه می داد، می توانست مردم را نسبت به ادامه راه دلگرم کند و تعداد بیشتری را به سوی یک قطب قدرتمند آلترناتیو بکشاند.

یک عامل منفی مهم که مانع تاثیر و نفوذ بیشتر حرکت سربداران در جامعه می شد، وجود جنگ ارتجاعی ایران و عراق بود که فقط یک سال و چند ماه از آغاز آن می گذشت. خیلی از مردم اگر چه از جنایتگری و آزادی کشی خمینی و رژیمش به خشم آمده بودند، اما کماکان گرفتار توهم «دفاع از میهن» و «عمده بودن دشمن خارجی» بودند و نمی دیدند که این جنگ عاملی برای تحکیم موقعیت ارتجاع اسلامی بر جامعه و سرکوب همه خواسته ها و رویاهای مردم است. در آن روزها مساله جنگ با عراق، بسیاری را در مورد ضرورت و امکان یک نبرد تمام عیار با رژیم اسلامی دچار تردید کرده بود.

عامل منفی دیگر، این گرایش فکری نادرست در خود اتحادیه کمونیست های ایران بود که مبارزه را کوتاه مدت و زود فرجام تصور می کرد و انتظار داشت انبار باروت جامعه در نتیجه قیام آمل ناگهان منفجر شود و به سرنگونی رژیم بینجامد. این تصور نادرست در طراحی نقشه کلی، تاکتیک های عملی، نحوه پیشرفت نبردهای ۵ ماهه سربداران و سرانجام در سرنوشت قیام آمل تاثیرات تعیین کننده ای بر جای گذاشت.

عامل دیگر، رفتار نیروهای دیگر مخالف رژیم به ویژه نیروهای انقلابی و چپ بود که اساساً به علت اختلافات نظری و سیاسی، عدم درک جوهر حرکت سربداران و دستاوردهایش، و نیز به خاطر گروه گرایی و تنگ نظری، این حرکت را مسکوت گذاشتند و تبلیغش نکردند. بگذریم از اینکه، بعضی از آن ها سربداران را تحت عنوان «مشی چریکی» یا «حرکتی پوپولیستی - بورژوایی» محکوم کردند.

حالا ۲۹ سال از قیام مسلحانه آمل می گذرد. جنگل و آمل برای بعضی از مبارزان قدیمی به یک خاطره دور تبدیل شده است. برای بعضی از اهل تاریخ، به واقعه ای حاشیه ای اما جالب توجه چرا که کماکان بکر است و در موردش ناگفته ها بسیار. از این ها که بگذریم، کماکان بخشی از نیروهای سیاسی و یا افراد علاقمند از نسل های دیروز و امروز به بررسی یا اظهار نظر در مورد تجربه سربداران می پردازند. آنان عمدتاً بر شکست قیام آمل انگشت می گذارند و به شکلی تجربه گرایانه به طور کلی بی ثمر بودن و نادرستی حرکت سربداران را نتیجه می گیرند. منبع استناد بخشی دیگر از مبارزان جوان برای بحث در مورد سربداران، «تاریخ رسمی» یا در واقع تاریخ تحریف شده و ناقصی است که طی سال های اخیر توسط جمهوری اسلامی ارائه شده است. در نتیجه، آنان تصویر روشن و درک عمیقی از تضادها و پیچیدگی های مبارزات اتحادیه کمونیست های ایران در آن مقطع، منجمله مبارزات درونی اتحادیه و تاثیر آن بر چگونگی پیشرفت طرح

در بیست و نهمین سالگرد قیام آمل، بار دیگر رژیم کارزار ایدئولوژیک سیاسی گسترده ای علیه سربداران براه انداخت.

حیدر مصلحی وزیر اطلاعات به آمل رفت و برای مردم خط و نشان کشید. در این مراسم پیام آیت الله جوادی آملی نیز خوانده شد. (۱) سردار جزایری، معاونت فرهنگی و تبلیغات دفاع ستاد کل نیروهای مسلح در رابطه با واقعه آمل سخنرانی کرد. او بر ضرورت ماندگار سازی این واقعه در رسانه ها و همچنین نقاط اشتراک سال ۸۸ با سال شصت تاکید کرد. (۲) سرپرست اداره تبلیغات اسلامی شهرستان رودان در استان هرمزگان از «حماسه ششم بهمن آمل به عنوان واقعه ملی برای حفظ و حراست انقلاب در سالهای اولیه پیروزی نام برد.» (۳) برخی رسانه ها بخشهایی از کتاب اسناد اتحادیه کمونیستهای ایران در واقعه آمل را که چند سال پیش توسط وزارت اطلاعات منتشر شد، بازتاب دادند. (۴) از جانب برخی سایتهای خبری وابسته به رژیم کتاب شناسی «حماسه مردم آمل» براه افتاد. (۵) آیت الله طبرسی نماینده مازندران در مجلس خبرگان و نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه ساری در جمع خانواده شهدای آمل حضور یافت. (۶) استاندار مازندران نخستین یادواره سربداران و شهدای ششم بهمن آمل

همانگونه که در اطلاعیه سال گذشته در ارتباط با ضجه های خامنه ای در مورد قیام امل تاکید شد:

«این اقدامات نه تنها بیانگر اهمیت سیاسی و تاریخی قیام سربداران در امل است بلکه موقعیت کنونی جمهوری اسلامی را نیز نشان می دهد. سران جمهوری اسلامی بهتر از هر کسی فهمیده اند که قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰، موجودیت نظامشان را به چالش گرفت و با شکست آن خطر مرگ را از سر گذراندند. امروز نیز آنان از فراگیر شدن جسارت آن قیام گران کمونیست و درسهای آن قیام بشدت بیمناکند. در شرایط شکل گیری یک خیزش توده ای گسترده و شکاف درمان ناپذیر میان جناح های مختلف، سران جمهوری اسلامی مجبورند کارزارهای ایدئولوژیک سیاسی گسترده ای را برای ایجاد اتحاد و انسجام در میان پایه های خود به پیش برند و همزمان مانع از آن شوند که نسل جوان مبارز راه مبارزین نسل قبل را در پیش گرفته و آن را به سرانجام پیروزمند و کار ناتمام را به اتمام برسانند. هدف اصلی سران جمهوری اسلامی از حمله به قیام ۵ بهمن امل آن است که هر گونه فکر استفاده از قهر انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی را از ذهن جوانان بزدایند. قیام امل الگوی کوچکی از آینده ای است که در انتظار جمهوری اسلامی است. به همین دلیل هر زمان که توده ها به پا می خیزند و جمهوری اسلامی را بطور جدی به مصاف می طلبند، رهبران این نظام به یاد خنثی کردن اثرات آن مبارزه مسلحانه عادلانه و قهرمانانه می افتند. هر زمان که با خشم و جسارت جوانان و خطر مرگ روبرو می شوند، کابوس قیام امل آنان را در بر می گیرد.

هر زمان که مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی در ذهن و عمل مردم جا باز می کند، درسهای قیام سربداران جایگاه ویژه ای باز می یابد. این است منبع هراس دائمی رهبران جمهوری اسلامی از دشمنی که ۲۸ سال است از «تابودی» اش سخن می راندند.»

## نامه های ارسالی

### پنج بهمن در امل

امسال درسالگرد قیام تاریخی ۵ بهمن سال ۶۰ در امل، از یک هفته قبل با آویزان کردن عکس های بسیجیان کشته شده در آن واقعه، پارچه نوشته هایی نصب کرده بودند که وعده می داد در شب ۶ بهمن، مراسم یادبودی در مصلاهی شهر امل برگزار می شود. با خط درشت و رنگی تاکید کرده بودند که به شرکت کنندگان «شام» هم داده می شود! این یعنی اجرای همان استراتژی مشهور به «ساندیس». این مراسم فرمایشی دولتی با سخنرانی وزیر اطلاعات بر پا شد تا بار دیگر از امن و امان بودن کشور بگوید به ارباب مردم و حمله به انقلابیون بپردازد. محوطه مصلاهی شهر پر بود از محافظان و اطلاعاتی ها. و حقا که مردم با بی اعتنائی شان درس خوبی به آنان دادند.

فردای آن روز، پنجشنبه، گروهی از مردم بنا بر یک سنت قدیمی، به گورستان امامزاده قاسم واقع در روستای قجرمحله رفتند. آنجا محل دفن بسیاری از اعدام شدگان واقعه قیام ۵ بهمن سال ۶۰ امل است. سی چهل قبر خاکی، بدون مرمت، در زیر چنارهای قطور سر به فلک کشیده، که به همت خانواده ها، هر یک نام و نشانی یافته اند. یکی دو سال است که در اثر تکمیل ظرفیت های گورستان مرکزی شهر، ممنوعیت دفن مردگان در امامزاده قاسم عملا برداشته شده و مردم رفتگان شان را در این محل به خاک می سپارند. در نتیجه محلی که رژیم نمی خواست مردم به آنجا رفت و آمد داشته باشند حالا دیگر به یک محیط عمومی تبدیل شده است. با این کار، آمد و شد خانواده های جانباختگان هم آسان تر شده است. یک نکته جالب توجه اینست که از سال ها پیش، این خانواده ها بر اساس یک رسم نامعمول، چهارشنبه ها بر سر مزار عزیزان شان می روند و خانواده های دیگر، پنجشنبه ها. شاید حالا دیگر زمان آن رسیده که این «جداسازی» خاتمه یابد. شاید حضور هفتگی جمع بزرگی از مردم در کنار هم بتواند فرصتی باشد برای همدلی و همدردی و بازگو کردن دوباره و دوباره تاریخ واقعی. شاید اینجا به «خاورانی» تبدیل شود که درهایش همیشه به روی همه مردم گشوده باشد.

با دیدن شاخه های رزسرخ روی گورها، از خود می پرسیم: چه کسی این گل ها را نثار کرده است؟ آیا خانواده های این به خون خفته ها از جنوب تفتیده و زخمی به این جا آمده اند و این گورهای بی نام و

نشان را گلباران کرده اند؟ به قیافه ها نگاه که می کنی، همه بومی اند. این ها برای دیدار عزیزان خود آمده اند. سیاسی و غیرسیاسی! و حالا دیگر همه سیاسی اند. و گل سرخی برای همه عزیزان آن راه سرخ هدیه کرده اند. گورهای همه شان در کنار هم است. کشاورز و معلم و کارگر کوره پز خانه هراز و راننده کامیون. یا چوپان و پسرش که در آن سال ها چند لیتر شیر و یا گوسفندی به سربداران فروخته بودند. مردم برای گرامیداشت یاد زنده آنان به این جا آمده اند. به دعوت دل خود. نه با وعده «شام». نه برای گوش دادن به مزخرف های اوباشان. نه برای اجرای دستور و بخشنامه های اداری برای رسیدن به پست و مقام. اینان برای زنده نگهداشتن یاد و خاطره ستارگانی آمده اند که در یک شب سرد زمستانی، با فانوس های روشن به هستی تاریکی و تاریک اندیشان یورش بردند. بی اختیار شعر بر زبانت جاری می شود که:

با اسب های رها در حادثه

دهلیزهای افسون شده را

در می نوردیم .

بر قله می ایستیم

دست اگر دراز کنیم،

ستاره های صبح را

خواهیم چید

که به رهایی چشمک می زنند.....

: " سرکوه بلن، هی می زخم من ..."

: " سرکوه بلن ، اهوئی خسته !... "

### بهرام اسکویی

#### پنج بهمن در رسانه ها

امسال هم مثل سال های قبل، مقامات و نمایندگان جمهوری اسلامی به مصاحبه و اظهار نظر در مورد مبارزه مسلحانه سربداران و قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ در امل پرداختند.

صدا و سیمای رژیم هم برنامه های مختلفی به این منظور تهیه کرده بود. در مجموع این اظهار نظرها و برنامه ها نسبت به سال گذشته حجم بیشتری داشت. تم مرکزی بحث ها این بود که مخالفان جمهوری اسلامی تحلیل نادرستی از رابطه نظام با مردم دارند و به این توهم می رسند که می شود مردم را به سرنگونی رژیم برانگیخت. اما سرانجام نتیجه ای جز شکست عایدشان نمی شود. این پیام سیاسی و ایدئولوژیک اصلی همه سخنرانان رژیم در سالگرد قیام امل بود.

تم فرعی، مقایسه خطرات دهه ۱۳۶۰ برای جمهوری اسلامی و «جریان فتنه» سال ۱۳۸۸ بود. و اینکه باید هشیار بود چون تا جمهوری اسلامی هست دشمنان برایش فتنه چینی می کنند.

امسال از بین مقامات رژیم، مصلحی وزیر اطلاعات بود که برای شرکت در مراسم ویژه به امل سفر کرد. امام جمعه امل هم در خطبه هایش مشخصا به قیام و سرکوب آن پرداخت و همان مزخرفات خمینی در مورد شهر هزار سنگر را تکرار کرد. تقریبا همه این مقامات از اتحادیه کمونیست ها نام بردند و اهمیت سرکوب آن قیام در تاریخ جمهوری اسلامی را بار دیگر گوشزد کردند. یکی از آنان پیشنهاد کرد که شرح و جمع بندی از این ماجرا در کتاب های درسی گنجانده شود. سیمای جمهوری اسلامی دو روز پیاپی (۵ و ۶ بهمن) برنامه هایی در این مورد تدارک دیده بود. یک گزارش بازسازی شده با مصاحبه در خیابان های امل و نشان دادن محل های درگیری تهیه کرده بودند. بخشی از دادگاه که مربوط به حرف های محمد رضا سپرغمی می شد را هم نشان دادند. (سپرغمی در مقابل رژیم کوتاه آمده بود).

یک میزگرد هم با چند نفر از فرماندهان سپاه و یک آخوند گذاشته بودند. یکی از نکات قابل توجه این میزگرد، مخالفت یکی از فرماندهان سپاه با حرف های یکی دو نفر دیگرشان بود که گفتند اینها توده ای بودند و امل را انتخاب کردند که نزدیک مرز شوروی باشد تا از آن طرف کمک بگیرند! آن پاسدار که خودش اهل مازندران بود و در جریان سرکوب قیام شرکت داشت گفت که این حرف درست نیست. این ها مخالف آمریکا و شوروی بودند و از ایده های مانو پیروی می کردند و می خواستند از طریق دهات شهرها را محاصره کنند. اکثر تحصیلات عالی داشتند و از کنفدراسیون آمریکا بودند. تحلیل شان از اوضاع و رابطه مردم و امام اشتباه بود و ...

متن مصاحبه ای نیز روی وب سایت های رژیم قرار گرفته که



ادامه گفت: یک عده از نیروهای چپ به نام سربداران بعد از مدت ها آموزش صبح زود وارد شهر شدند و به نیروهای کمیته و سپاه حمله کردند و هر عابری را دستگیر می کردند حدود سی نفر را به گروگان گرفتند.

مزدور دیگری گفت مردم صدها سنگر درست کردند و با آنان مقابله کردند. مزدور دیگری به نام محمود بازرگانی گفت مردم هوشمندی به خرج دادند و دولت و صدا و سیما روشنگری کردند و سوابق اینها را گفتند و جنگل هم مقایسه شد و با همکاری مردم غائله آمل تمام شد اسماعیل و کیل پور در خاتمه ابراز داشت که الان شمال در آسایش و آرامش است و محل گردشگری و این کار سربازان گمنام امام زمان است. سرانجام گوینده برنامه اعلام کرد که مردم پاک آمل در مقابل لشکر ناپاک شیطان صف آرایی کردند. منافقین که عروسک خیمه و شب بازی مستکبرین عالم است بدانند که کژ اندیشی و دیسیسه جهنم را برایشان میسر خواهد کرد.

«شهری از جنس حماسه» آنقدر بی رمق بود که حتی پایه های وفادار رژیم را نیز به وجد نمی آورد. در صحنه هایی که از شش بهمن ۶۰ نشان دادند خبری از مردم نبود هر چه بود نیروهای ویژه سپاه بود با لباس پلنگی. و ناگفته ماندن انتقال هزاران مزدور بسیجی و سپاه از سراسر شهرهای شمال برای سرکوب قیام آمل.

باز هم همان داستان کهنه همه مترجمین مانند بوش: صف آرایی شیطان در مقابل خدا؟! و تکیه بر این استدلال که مردم مذهبی بودند در نتیجه خیلی سریع در مدت یک روز همه مهاجمین کشته و یا دستگیر و یا فرار کردند. کتمان همکاری مردم با سربداران و این امر که نیروی صد نفره سربداران یک شبانه روز توانسته بودند شهر را در اختیار خود داشته باشند و نیروهای سپاه نتوانستند سریع عمل کنند چون مردم با آنها نبودند. به دلیل روحیه بالای سربداران علیرغم محاصره شهر نیمی از نیروهای سربداران توانستند به داخل جنگل عقب نشینی کنند و تا مدتها در جنگل مقاومت کنند.

البته این امر واقعیت دارد که سربداران یک گردان از طبقه گارگر جهانی بودند و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری و به همین خاطر عمل فهرمانانه شان موجب افتخار تمامی ستمدیده گان جهان شد. وابسته بودن سربداران به شوروی از آن دروغ های شاختاری است که تنها توسط کسانی بر می آید که دریاچه مازندران را دو دستی تقدیم روسیه و اقمارش کردند.

بی ثمری برنامه های سیما فقط در دروغ گوئی شان نیست، مشکل شان این است که امروزه بجر مشتکی محدود ساندیس خور، سیما بیننده ای ندارد. این درد بی درمانی است که اغلب رژیم های استبدادی با آن روبرو هستند. و هر چه بگویند به ضد خود آنها بدل می شود.

احتمالا مربوط به همین فرد است. چون محتوای حرف هایش همین است که در تلویزیون زده شد. یکی گوشه جالب از این مصاحبه به شرح خاطرات همین فرد از روز ششم بهمن در شهر آمل بر می گردد. جمله اش این است: «دیدم که پشت یک وانت دختری پشت دوشکا نشسته بود و به سمت هلیکوپتر ما که روی شهر می چرخید شلیک می کرد. یک دختر کمونیست!» (علامت تعجب در متن اینترنتی قید شده است و نشان دهنده لحن بیان مطلب از طرف این مزدور است که معلوم می شود بعد از ۳۰ سال هنوز «دختر کمونیست» باعث شگفتی اش می شود.) م. خوشبین

### شهری از جنس حماسه می خواهند یا شهری از جنس دروغ

در روز ششم بهمن امسال در کانال خبر ۶ سیما، حوالی ساعت یازده صبح برنامه ای به نام «شهری از جنس حماسه» پخش شد. در این برنامه چند تن از اعضای سپاه آمل شرکت داشتند و صحنه هایی از درگیری در شهر آمل در سال ۶۰ نشان داده شد.

یکی از اعضای سابق سپاه گفت گروه های کمونیست زمانی که نتوانستند از غائله هایی که در ایران در گنبد و ترکمن صحرا و کردستان و سیستان و بلوچستان و لرستان پیروز بیرون بیابند رو آوردند به جنگل های شمال و در آنجا سنگر بندی کردند با این تئوری که اگر که در شهر نتوانستید مبارزه کنید بروید در کوه و جنگل.

مزدور دیگری به نام اسماعیل وکیل پور گفت: نیروهای چپ می خواستند که گیلان و مازندران را از طریق جنگل های طالش به کردستان وصل کنند و مثل جدایی طلبان کردستان آنجا را از ایران جدا کنند. آن ها از طرف شوروی سابق حمایت می شدند.

گوینده که گویا در حال خواندن بیانیه وزارت اطلاعات بود گفت: سفاکان حرمت شکن جنگل های آمل را جولانگاه قدم کثیف خود قرار دادند.

مزدور دیگر به نام حمید عبدالوهاب گفت ک آنها فکر می کردند که کارشان بعد بین المللی دارد. یک نفر که در زیرنویس در معرفی اش نوشته شده بود که از «منافقین» بعد از دستگیری بوده گفت که آنها به خاطر اینکه فکر می کردند در آمل هوادار زیاد دارند آنجا را انتخاب کردند. محمد مقدم فر از اعضای سابق سپاه می گوید آنها جنگل های انبوه را که مشرف به شهر بود انتخاب کردند و می گفتند اگر آمل را بگیریم شهرهای دیگر را خود مردم خواهند گرفت. و سکوت مردم به خاطر وجود مقرهای سپاه و بسیج بوده و اگر آنجا را بزنیم مردم بیرون می ریزند. مزدور دیگری گفت که آنها می خواستند به خرمن خشک خلق به زعم خودشان جرق بزنند. آخوندی به نام حجت السلام پرتوی گفت که آنها وقتی که حمله کردند فکر می کردند که مردم با آنها خواهند بود اما تحلیل آنها غلط از آب در آمد.

گوینده برنامه ادامه داد: مردم عزتمند شهر آمل که دانش آموخته مکتب اسلام و ..... سینه های خود را سپر کردند. اسماعیل وکیل پور در

## پاسخ به خوانندگان

متاسفانه به دلیل حجم زیاد نامه قادر به درج کامل آن نیستیم. فقط سئوالات و نکات اصلی نامه را منعکس می کنیم. ابتدا از مهمترین نکته ی نامه ی ایشان شروع می کنیم.

رفقا از بیانیه ی «کمونیسم بر سر دو راهی: پزمردگی یا شکوفائی!» (حقیقت شماره ۴۹) نقل می کنند: «عدم کفایت چارچوبه های تئوریک گذشته، یک واقعیت عینی است که باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا آن را در ک کرده و تلاش می کند به آن پاسخ دهد.» و در نقد آن می گویند: «به نظر می رسد که رفقای رهبری حزب در مورد عدم کفایت چارچوبه تئوریک یا فاندیشن (اصول و مبانی اصلی) طبقه ما صحبت می کنند. باید توجه داشت که صحبت سنتز نوین باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا عدم کفایت چارچوبه گذشته نیست. چنین برخوردی نقض صریح چارچوب گذشته است و این مفهوم را ... اطلاق می کند که باید آن چارچوبه گذشته را بیرون ریخت! که البته روشن است که منظور رفقای رهبری حزب این نبوده است.»

**پاسخ:** رفقا، اگر چارچوبه های تئوریک گذشته کفایت می کرد، دیگر سنتز نوینی لازم نبود. لطفا دقت کنید که ناکافی دانستن

این ستون، در حد امکان اختصاص دارد به درج نظرات و پرسش های خوانندگان نشریه «حقیقت» در مورد مباحث مربوط به سنتز نوین و پاسخ گوئی بدان ها. برخی نامه ها خلاصه شده اند و برخی دیگر به شکل طرح نکات و پرسش اصلی و جواب می آید. به برخی پرسش ها نمی توانیم پاسخ دهیم زیرا فکر سنتز شده ی ما در مورد آن ها به حدی نرسیده است که بتوانیم پاسخ گو باشیم و جواب برخی پرسش های دیگر مفصل تر از آن است که در این ستون بگنجد. امید آنکه بتوانیم در این ستون، دیالوگ زنده ای در مورد سنتز نوین ایجاد کنیم.

**نیاز به تولید چارچوبه ی تئوریک نوینی از مارکسیسم از کجا بر می خیزد؟ و آیا به معنای بیرون ریختن «اصول» آن است؟**

رفقا ر. الف و ب. صاد طی نامه ای به کمیته ی مرکزی حزب (به تاریخ ۲۸ ژوئن ۲۰۱۰) ضمن تقدیر از بیانیه ی «کمونیسم بر سر دو راهی: پزمردگی یا شکوفائی!» مشاهدات مهمی را ارائه داده اند که ضمن تشکر از توجهشان، از این فرصت برای طرح عمیق تر برخی مباحث استفاده می کنیم. بابت دیرکرد پاسخ، از این دو رفیق پوزش می خواهیم و امیدواریم که آن را حمل بر بی توجهی ما نکنند.

اثبات درستی آن بدست آمده است. اما ضعف های تبیین تئوریک داروین از فرایند تکامل انواع نیز غیر قابل انکار است. (برای بحث بیشتر در مورد ضرورت تکامل مارکسیسم، رجوع به مقاله ی **گندو کاو در سنتز نوین؛ ماتریالیسم تاریخی و ضرورت سنتز نوین!** مندرج در همین شماره - حقیقت ۵۲).

اکنون به نکات دیگر نامه ی رفقا ر. الف و ب. صاد می پردازیم. **نکته اول:** در بخش «خطاب ما به چه کسانی باید باشد؟» ایشان معتقدند که بیانیه با خطاب قرار دادن «کمونیست های ایران» دامنه دعوت خویش در حل تضادها و معضلات جنبش کمونیستی جهان و از جمله ایران را بسیار محدود نموده است. و می نویسند: «در این چارچوب صحیح بهتر بود که خطاب ما به جای «همه کمونیست ها» به آنان که به رهائی بشریت می اندیشند بخصوص روشنفکران و کمونیست ها باشد». و در انتها نتیجه می گیرند که: «باید خطاب ما به بشریت باشد که کمونیست ها را نیز شامل می شود.»

**پاسخ:** قصد این بیانیه، خطاب گسترده نیست. بلکه مبارزین پیشروئی از نسل قدیم و جدید را در نظر دارد که دغدغه ی کمونیسم و انقلاب کمونیستی را دارند و می توانند نقش پیشروئی در حل تضادها و معضلات جنبش کمونیستی بازی کنند. بنابراین، بحث با آن ها در مورد علل اساسی اوضاع خطیر جنبش کمونیستی و در پیش گرفتن راه حل واقعی آن، مشغله ی «بیانیه» است. هدف، کمک به شکل گیری یک جنبش کمونیستی نوین است و طبعاً آن بخش از «بشریت» که این وظیفه را می توانند بر دوش بگیرند، محدود به پیشروان یک طبقه ی انقلابی در جامعه اند.

**نکته دوم:** در بخش «مفهوم سیاسی پایان یک مرحله و آغاز مرحله جدید» رفقا جمله ی «این بحران خود نشانه قطعی پایان یک دوره و آغاز دوره جدید است» را «از نظر سیاسی نادقیق» توصیف کرده و تذکر داده اند که: «یک بحران نماینده یک دوره و آغاز دوره جدید نیست، و نمی تواند باشد». و یادآوری کرده اند که حزب کمونیست انقلابی آمریکا «پایان یک مرحله» از انقلاب های کمونیستی را اینطور توضیح می دهند: «با کودتای رویزیونیستی و احیای سرمایه داری در چین، که بیست سال بعد از به قدرت رسیدن رویزیونیست ها در اتحاد شوروی انجام گرفت، نخستین موج انقلاب کمونیستی به پایان رسید.» این رفقا اضافه می کنند که به جای «دوره» باید واژه «مرحله» را استفاده کرد. و اضافه کرده اند که: «بر مبنای سنتز نوین رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا ... پایان یک مرحله معنی شده و همچنین آغاز مرحله جدید نیز معنی شده است. آغاز یک مرحله نوین بر مبنای آنچه که مارکس شروع نمود، با ارائه دادن مانیفست و سنتز نوین کاریست که رفیق باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا همانند آنچه یزی که مارکس بنیانش را گذاشت، را انجام داده است.»

**پاسخ:** مرحله و دوره تفاوت معنایی چندانی با هم ندارند. مثلاً، می گوئیم: مرحله ی گذار سوسیالیستی یا دوره ی گذار سوسیالیستی. در هر حال، هر پروسه با مراحل یا دوره هائی رقم می خورد که در عین حال که بخشی از یک پروسه اند اما با هم تفاوت های کیفی دارند. وجود تضادهای خاص، هر یک از دوره ها یا مراحل را از یکدیگر جدا می کند. مثلاً، فرق کیفی دوره ی حاضر با دوره ی قبل از احیای سرمایه داری در چین در آن است که جهان نیاز به تغییر کمونیستی دارد ولی نه تنها هیچ کشور سوسیالیستی نیست بلکه حتی یک موج انقلاب های سوسیالیستی هم در جریان نیست. این تضاد بزرگی است که بحران بزرگی را در جنبش کمونیستی بوجود آورده است.

همانطور که شما به درستی از بیانیه نقل کرده اید، این بیانیه نمی گوید، بحران جنبش کمونیستی «نماینده» پایان یک دوره و آغاز دوره ای جدید است. بلکه می گوید، «خود نشانه قطعی آن است.»

اینکه کدام **رخداد** تاریخی مرحله ی اول را به پایان رساند در ابتدای پاراگرافی که جمله ی مورد نقد، جمله ی پایانی آن است توضیح داده شده است: «به لحاظ عینی موج اول انقلاب های پرولتری به پایان رسیده است. موجی که با انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس آغاز شد، با نقاط عطف مهمی چون کمون پاریس، انقلاب اکتبر و انقلاب چین - بخصوص انقلاب فرهنگی در چین - تکامل یافت و سرانجام در سال ۱۹۷۶ با از کف رفتن چین سوسیالیستی پایان یافت. پس منظر بحران کنونی شکست بزرگی است که جنبش کمونیستی با از دست دادن حاکمیت پرولتاریا نخست

چارچوبه های تئوریک گذشته مساوی با بیرون ریختن آن نیست. (و همچنین، «چارچوبه ی تئوریک» همان «اصول و مبانی» یا «فاندیشن» نیست.) مضافاً، اگر جمله ی مورد نظر رفقا را در داخل متن بخوانیم مطمئناً این درک را نمی گیریم که، بیانیه می گوید چارچوبه گذشته را باید بیرون ریخت.

ما گفته ایم: «عدم کفایت چارچوبه های تئوریک گذشته، یک واقعیت عینی است که باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا آن را درک کرده و تلاش می کند به آن پاسخ دهد. ... او نه تنها دستاوردهای کسب شده از زمان مارکس تا کنون را مورد بررسی و دفاع قرار داده و بر اهداف و اصول پایه ای کمونیسم که درستی شان ثابت شده پافشاری می کند بلکه جوانی از آن تجارب را که نادرستی شان ثابت شده و یا اینکه دیگر بکارستنی نیستند عمیقاً مورد نقد قرار داده و کمونیسم را بر شالوده علمی تر و صحیحی تر قرار داده و در را به روی تکامل آن در جوانب گوناگون باز کرده است. همه این تلاش ها پایه تئوریک محکمتری برای انقلاب کمونیستی فراهم کرده است.» همین نکته در «تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم» توسط رفقای آر سی پی تاکید شده است: «فصل اول جنبش ما تاریخ ساز و حماسی بود. بررسی هر چه عمیق تر آن یک ضرورت است. این فصل از جنبش ما شایسته ی آن است که هر چه عمیق تر بررسی شود، و مورد تأیید و حمایت قرار گیرد. اما باید گفت که حتا بهترین نسخه ی آن درک به تنهایی نمی تواند بشریت را به کمونیسم برساند.» (تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم - بخش ۴)

اما بیائید به قلب مسئله برویم: اصول و مبانی اصلی طبقه ما از کجا می آیند؟ مگر نه اینکه علم مارکسیسم بازتاب واقعیات جهان مادی (واقعیات عینی خارج از ذهن ما) در زمینه سازمان اجتماعی بشر و ارائه ی راه تغییر آن است؟ اگر این واقعیات دیگر موجود نباشند، اصول و مبانی کمونیستی نیز باید کنار گذاشته شوند. اما چنین اتفاقی در جهان نیفتاده است. سرمایه داری هنوز سرمایه داری است و نجات جامعه بشری در گرو گذر از این عصر و رفتن به سوی جامعه ای است که به حول تمایزات طبقاتی سازمان نیافته باشد - یعنی به سوی جامعه ی کمونیستی. اما جهان مادی (عینی) ایستا نیست. جهان مادی و مشخصاً نظام اجتماعی حاکم بر جامعه ی بشری، در عین حفظ خصلت اساسی خود، در جوانب مهمی دچار تغییر شده است - منجمله در نتیجه ی دخالتگری های ما کمونیست ها برای عوض کردن خصلت آن از یک جهان طبقاتی به یک جهان کمونیستی. آیا درک ما از واقعیات جهان مادی تکامل نمی یابد؟ مسلماً جواب ما و شما یکسان است. بله، تکامل می یابد و ضروری است که تکامل بیابد. ایستادگی در مقابل هر ضرورتی تبدیل به یک گرایش ارتجاعی می شود. به موازات عمیق تر و همه جانبه تر شدن درک ما از واقعیات جهان، مارکسیسم نیز تکامل یافته است. با تکامل آن درک ما از لایه های قبلی این علم نیز علمی تر شده؛ می توانیم جوانب نادرست آن را تشخیص داده و کنار بگذاریم. مارکسیسم در طول زمان، تکامل یافته و باز هم باید تکامل بیابد. سنتز نوین در حال پاسخگوئی به این ضرورت است.

حاصل ضرب این ها (یعنی، هم عمیق تر شدن درک ما از واقعیت و هم تغییر جوانب مهمی از خود واقعیت) **ضرورت و امکان** بازبینی و تکامل تئوری های علمی کمونیسم را بوجود آورده است. نه تنها ضرورت و امکان بازبینی و تکامل این یا آن جنبه را، بلکه قالب ریزی مجدد مجموعه ی این ها و ارائه شان در یک سنتز نوین را بوجود آورده است.

برای روشن شدن موضوع می توانیم مثال تئوری تکامل داروین را بزنیم که دانشمند بزرگ معاصر استن فن جی. گولد سنتز نوینی از آن را ارائه داده است. در این زمینه مطالعه ی مقدمه ی کتاب «ساختار تئوری تکامل» نوشته ی استن فن جی. گولد مفید است. این مقدمه مبحثی است در مورد اینکه آیا تکامل یک تئوری و زدودن آن از ابهامات و تبیین های غلطش به معنای بیرون ریختن بنیادهای آن است یا اینکه بالعکس، برای حفظ و تحکیم آن بنیادها کاری ضروری است. گولد یک داروینیست پیگیر بود. دقیقاً به همین دلیل قادر بود ضعف های تبیین تئوریک داروین از فرایند تکامل انواع را ببیند. مخالفین داروین، در طول صد سال گذشته هرگز نتوانستند نادرستی تئوری تکامل داروین را ثابت کنند. در واقع شواهد فزاینده ای برای

نمی تواند فقط شامل جوانب مثبت تجارب پیشین باشد.»

رفقا ر. الف و ب. صاد به این جمله انتقاد کرده و می نویسند: «جمله بالا از لحاظ دیالکتیکی اشتباه و ناصحیح است چون علیرغم اینکه این صفحه می خواهد نکات مثبت و منفی را با هم جمع بندی بنماید اما تمرکز اصلی را روی نکات منفی موج انقلاب کمونیستی پیشین نهاده است. یک چنین برخوردی کمک می کند به جریاناتی که معتقدند که این انقلابات در مجموع خود جز تجربه ی منفی دستاورد دیگری نداشته اند.»

**پاسخ:** اولاً، همانطور که در بالا هم دیدیم، باید جملات را در ارتباط با جملات قبل و بعد و بطور کلی در متن کلی مقاله خواند و فهمید و نه به صورت قائم به ذات و جدا از متن. پس بیائید اینکار را بکنیم و بخصوص دیالکتیکی بودن یا نبودن آن را محک بزیم: «امروزه بازبینی نقادانه تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در مرکز نوسازی جنبش کمونیستی قرار دارد. قرن بیستم شاهد تلاش های عظیم پرولتاریا برای تغییر جهان سرمایه داری بود. برای نخستین بار مردم در شوروی و چین توانستند تحت رهبری پرولتاریا و مرکز سیاسی هدایت کننده اش یعنی حزب کمونیست، آگاهانه و داوطلبانه به طریقی تحول و سازماندهی جامعه را به پیش برند که تا آن زمان غیر قابل تصور و بی سابقه بود. با این وصف این تجارب صرفاً گام هائی ابتدائی و فصل نخست از یک تجربه تازه بودند. جمع بندی از دستاوردهای آن تجارب و نقد ضعف ها و عقب ماندگی هایشان برای آغاز موج نوینی از انقلاب های سوسیالیستی و پیش روی به سوی دنیایی عاری از ستم و استثمار حاوی درس های عظیمی است. بدون واکاوی علمی این تجارب - همانگونه که بودند - نمی توان به تکامل تئوری های کمونیستی دست یافت. این واکاوی و جمع بندی نمی تواند فقط شامل جوانب مثبت تجارب پیشین باشد. تاریخ هیچگاه شاهد پیشروی های عظیم بدون کمبودها و خطاهای واقعی نبوده است.» بنابراین دارد جمع بندی می کند که: دستاوردها تا آن زمان بیسابقه بود یعنی تا قبل از آن در هیچ نقطه از جهان و در هیچ برهه از زمان چنین تحولات مثبتی روی نداده بود و فقط دستاورد نبود بلکه شامل ضعف هم بود.

ثانیاً، در چند پاراگراف پائین تر به کسانی که بر دستاوردها خط بطلان می کشند و موعظه ی «بازگشت به نقطه آغاز» را می کنند انتقاد می کند. و ماهیتشان را هم مشخص می کند: «آنان اغلب تلاش کرده اند نام کمونیسم را حفظ کرده اما محتوایش را تبدیل به دموکراسی بورژوائی کنند. مشخصه عمومی این گرایش خط بطلان کشیدن بر تجارب انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم است. پیروان این گرایش فکر می کنند هر چه عقب تر روند، رادیکالترند. ابتدا تجربه انقلاب چین و آموزه های مائو را کناری نهادند، بعد به نفی انقلاب اکتبر و لنینیسم رسیدند سپس از مارکسیسم به مارکس جوان عقب نشینی کردند و هم اکنون بسوی دموکراسی قرن هیجده گام بر می دارند. آنان با بزیر کشیدن الگوی «حزب - دولت پرولتری» به سراغ شعارهای دموکراتیک و تساوی طلبانه بورژوازی و الگوهای اجتماعی عصر بورژوائی و تئوریسین های آن دوره رفته اند. شعار بازگشت به آغاز را سر داده اند، اما با تامل و تعمق در نظرات شان می توان دریافت که منظور شان از آغاز حتی تکرار کمون یا انقلاب اکتبر نیست بلکه بازگشت به انقلاب بورژوائی فرانسه است. برنامه های سیاسی شان هم از چارچوبه های بورژوا دموکراتیک فراتر نمی رود.»

«بیانیه» در زمینه تئوری ها تاکید می کند که چارچوبه تئوریک جدید: «هم در برگیرنده تداوم بدنه علمی تئوری های مارکسیستی از زمان مارکس تا مائو است و هم گسست از آن.» در اینجا «تداوم» به معنای حفظ شالوده های صحیح آن و «گسست» به معنای دور ریختن هر آنچه که غلط است و یا اینکه دیگر درست نیست (زمانی درست بود اما دیگر درست نیست) است. بعلاوه، با ارتقاء علم به سطحی بالاتر همان شالوده های صحیح نیز، عمیق تر و درست تر از گذشته درک می شود.

ثالثاً، شما جمله ی فوق را از پاراگرافی برداشته اید که اتفاقاً در جمله ی قبل یا بعد بر دستاوردهای انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم تاکید شده است. اما حتا اگر کل پاراگراف فقط متمرکز بر تشریح این حقیقت بود که آن تجارب دارای خطاهای فاجعه بار نیز بودند، باز هم اشکالی نداشت. زیرا درک هر چیزی که حقیقت است و

در شوروی و سپس در چین پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ تجربه کرد. بحران جنبش کمونیستی پس از فروپاشی بلوک شرق و گسترش کارزار ضد کمونیستی بدون وقفه بورژوازی در سطح بین المللی تشدید شد. این بحران خود نشانه قطعی پایان یک دوره و آغاز دوره جدید است.» خود این بحران تولید شده ی آن رخداد و روندهای بعد از آن است و جدا از آن نمی باشد. به همین دلیل «خود نشانه قطعی» آن است. در هر حال، این حکم کلی شما که بحران نمی تواند نماینده ی یک دوره جدید باشد، درست نیست. بستگی دارد به اینکه آن بحران چقدر شاخص دوران جدید است.

«بیانیه» آغاز مرحله ی جدید را آنطور که شما در نامه خود ذکر کرده اید، نمی داند. شرایط نوین، پس از پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی بوجود آمده است. این دوران یا شرایط نوین وظایف خطیری را در زمینه تئوریک و پراتیک بر دوش کمونیست ها می گذارد. خدمت باب آواکیان (یعنی، سنتز نوین تئوری های کمونیستی) مواجهه با این دوران یا شرایط نوین و معضلات آن است و نه آغازگر آن. «مانیفست» منتشر شده از سوی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، اینطور توضیح می دهد: «هر چند هیچ دولت سوسیالیستی در دنیا وجود ندارد، ولی تجربه انقلابات سوسیالیستی و پیکره اصلی تئوری انقلابی و علمی که طی موج اول شکل گیری انقلابات سوسیالیستی تکوین یافت، موجود است. اما تئوری و پراتیک انقلاب کمونیستی در مواجهه با چالش های اوضاع کنونی باید پیشرفت کند. اتخاذ رویکرد علمی، و استخراج درس های ضروری از تجربه کلی موج اول انقلاب سوسیالیستی و تحلیل از نتایج استراتژیک تغییرات گسترده ای که در دنیا در حال رخ دادن است، لازم است. باب آواکیان این مسئولیت را به عهده گرفته است. او یک سامان فعالیت و روش و رویکرد کمونیستی که پاسخگوی این نیازها و چالش های عظیم باشد را شکل داده است. ... در این سنتز نوین که توسط باب آواکیان مطرح شده، تشابهی با آنچه مارکس در پیدایش جنبش کمونیستی انجام داد وجود دارد. یعنی تثبیت یک چارچوب تئوریک برای پیشروی جدید انقلاب در شرایط نوینی که پس از پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی به وجود آمده است.»

**نکته چهارم:** رفقا گفته اند که بهتر بود به جای جمله ی « نمی توان به این دلخوش بود که تاریخ با ماست» نوشته می شد: «تاریخ بشریت از قبل نوشته نشده است.» و توضیح داده اند: «آینده غیر فابل پیش بینی است، تاریخ را توده ها (بشریت) می سازند اما نه به طریقی که خود می خواهند، ... به قول مارکس: "انسان ها تاریخ خود را میسازند ولی نه آنگونه که دلشان میخواهد، یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند؛ بلکه در شرایط داده شده ای که میراث گذشته است و خود آنان بطور مستقیم با آن درگیرند. بار سنت همه نسل های گذشته با تمامی وزن خود بر مغز زندگان سنگینی می کند. (از کتاب، هیجدهم برومر لوئی بناپارت)».

**پاسخ:** موضوع مورد بحث «بیانیه» همان نکته ای نیست که مارکس در این نقل قول می گوید. بلکه این است: «بارها تاریخ شاهد از بین رفتن ایده های صحیح - و تئوری های علمی - برای دوران طولانی بوده است. نمی توان به این دلخوش بود که تاریخ با ماست. نمی توان مبارزه برای تثبیت ایده های صحیح و تئوری های علمی را به قوانین مرموز تاریخ حواله داد. ... کمونیسم یک علم است. اگر این علم به دست خودروئی سپرده شود، بی هیچ تردید کمونیست ها به بقایای گذشته بدل خواهند شد.» یعنی، حفظ و تکامل یک علم امری آگاهانه است. گرایش های فکری که سیر تکامل تاریخ به سوی کمونیسم را «اجتناب ناپذیر» می بینند، استدلال می کنند که چون روند تاریخ بطور اجتناب ناپذیر موافق کمونیسم است («تاریخ با ماست») پس تئوری های کمونیستی از بین نمی روند! در حالیکه هر دوی این فرض ها اشتباه است. مسیر تکاملی جامعه ی بشری بطور «اجتناب ناپذیر» به سوی کمونیسم نیست. این، یکی از مسیرهای ممکن است که تاریخ جامعه بشری می تواند در پیش بگیرد. و علم کمونیسم هم که علم محقق کردن این مسیر است، می تواند از بین برود اگر که آگاهانه برای حفظ و تکامل آن کوشش نشود.

**نکته پنجم:** «بیانیه» در جائی تاکید می کند که واکاوی تجارب انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم باید شامل دستاوردها و ضعف های آن ها باشد و تاکید می کند: «این واکاوی و جمع بندی

بیان آن حتا اگر در آن لحظه دردناک و بطور موقت به ضرر کمونیست ها باشد (مثلا باعث آتو گرفتن دشمن شود)، در کل رهایی بخش و انرژی بخش است زیرا افق های گسترده تری را برای انجام انقلاب پرولتری مقابل رویمان باز می کنند.

**نکته ششم:** رفقا ر. الف و ب. صاد جمله ی زیر را از بیانیه نقل می کنند: «... متفکرین فمینیست دانش عظیمی در زمینه جایگاه و عملکرد ستم بر زن در نظام سرمایه داری و نظام های طبقاتی تولید کرده اند که جنبش کمونیستی بدون جذب نقادانه آن ها نمی تواند سطح تئوری های خود را تکامل دهد.» و سوال می کنند: «این دانش عظیم چیست؟ آیا باید از درک فمینیست ها از ستم بر زن و انتقادات شان آموخت؟ آیا علم فمینیسم وجود دارد؟»

**پاسخ:** از زمان مارکس تاکنون در نتیجه ی تلاش های بشر در تمامی شاخه های علوم، شناخت ما از ساختار واقعیت مادی تکامل یافته است. این درمورد خصلت و کارکرد جامعه ی طبقاتی و مشخصا، نهاد ستم بر زن و جایگاه این نهاد در کارکرد جامعه ی طبقاتی نیز صادق است. ما چیزی به نام «علم فمینیسم» نداریم. همانطور که «علم طبقاتی» نداریم. اما دانش فمینیستی موجود است. به این معنا که، فمینیست ها در نقد نظام مردسالاری و کارکرد آن حقایق بسیاری را آشکار کرده اند. البته این تولیدات فکری مجموعه ی یکدستی نیست و نیازمند خوانش نقادانه است. اما منبع بسیار مهمی است برای بر طرف کردن کمبودهای تئوری های کمونیستی در این زمینه و غنا بخشیدن به آن. اگر مارکس چنین رویکردی را نسبت به معاصرین و پیشینیان خود نداشت، نمی توانست اثر عظیم علمی خود را تولید کند. یا اینکه انگلس بدون اتکا به یافته های مورگان نمی توانست اثر ماندگار «منشاء خانواده، دولت، مالکیت خصوصی» را بوجود آورد.

تذکر دیگر رفقا در مورد تعریف فارسی «ری ای فیکیشن پرولتاریا» است که می گویند، تعریف آن به صورت «شئی سازی پرولتاریا» درست نیست و تعریف درست آن این است: کارگر را اسطوره ای نگاه کردن. به اشخاص اهمیت دادن و نه منافع استراتژیک کل طبقه کارگر را در نظر داشتن!

از تذکر این رفقا تشکر می کنیم و اضافه می کنیم که در «تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم» (که ترجمه ی فارسی بخش دیگری از آن را در شماره ۵۲ حقیقت می خوانید) واژه ی مذکور را اینطور تعریف می کند: «در مفاهیم گذشته گرایش "جسمیت بخشیدن" به پرولتاریا (ری ایفای کردن پرولتاریا) دیده می شود. یعنی، نقش جهانی-تاریخی پرولتاریا به مثابه طبقه ای که تجسم روابط تولیدی نوین است با آدم های منفرد این طبقه، عوضی گرفته می شود. ... مثلا، تاکید بیش از اندازه بر خاستگاه طبقاتی آدم ها هنگام ارزیابی از افکار آن ها و یا دادن مسئولیت ها و مقام های رهبری به آنان و این باور که اشغال این موقعیت ها توسط افرادی که کارگر یا دهقان اند، تضمینی علیه رویزیونیسم است.»

بطور خلاصه این مفهوم به معنای تقلیل دادن یک رابطه ی اجتماعی به یک لحظه یا جنبه فیزیکی آن است -- در این مورد فرد کارگر. علاوه بر این می خواهیم اضافه کنیم که جدا کردن کلیت طبقه کارگر از شبکه ی پیچیده و چند لایه ی روابط اجتماعی و ندیدن اینکه شکل گیری این رابطه طبقاتی خود وابسته به کارکرد روابط اجتماعی دیگر در جامعه است (مثلا ستم بر زن) شکل دیگری از ری ایفای کردن طبقه کارگر است.

در انتها رفقا پیشنهاد داده اند که: «یک ستون برای ادامه بحث "کمونیسم بر سر دو راهی: پژمردگی یا شکوفایی" بوجود بیاید. مجله ای تئوریک برزمینه و یا تحت عنوان "کمونیسم بر سر دو راهی: پژمردگی یا شکوفایی" بیرون داده شود. ...»

این وظیفه مهمی است که در حال حاضر از توان حزب ما خارج است. امیدواریم با ایجاد ستون پاسخ به خوانندگان بتوانیم تا حدی به این نیاز پاسخ گوئیم. باز هم از توجه صمیمانه ی رفقا ر. الف و ب. صاد تشکر می کنیم.

## رابطه ی علم و ایدئولوژی چیست؟

رفیق کاوه در دو نامه جداگانه چنین ابراز داشته است:

**نامه اول:** رفقا، هشدار شما به جنبش کمونیستی و فعالین آن را در ارگان حزب، حقیقت ۴۹ دوره دوم خواندم ... من پیوسته نشریات

شما را از سال ۱۹۸۶ مطالعه کرده و شاهد رشد تئوریک و جهش وار سازمان سیاسی شما بوده ام ولی از برخی جنبه های خوش بینانه و تحلیل های سطحی شما از وقایع اجتماعی سیاسی جهان و بطور مشخص جنبش های توده ای و ضد امپریالیستی از جمله انقلاب نپال، رنج برده ام. آنچه شما در این مقاله هشدار مطرح کرده اید هرچند صحیح و مهم است ولی کافی نیست. ... همانطور که باب آواکیان بدنال پاسخگویی به علل تئوریک شکست های انقلابات به سرانجام رسیده پرولتاریاست، باید بدنال پاسخگویی به علل شکست های انقلابات به سرانجام نرسیده نیز باشیم. پرو و نپال دو پرسش و طبعاً دو پاسخ را طلب می کنند. نه در چرائی شکست مان در پرو واقع بین بودیم و نه در یافتن چرائی شکست اخیرمان در نپال. در هر دو نشانه های بارز و آشکار و مهم تر از هر چیزی شدت مشابهی موجود بود که شما به لحاظ داشتن یک ضعف مشخص، ناتوان از دیدنش هستید. ... مطمئن هستیم که موارد متعددی از کمبودها و اشتباهات و محدودیتها در آن چرائی موجود بوده ولی متأسفانه نه باب آواکیان و نه شما اشاره ای حتی سطحی بدان نمیکنید! آن درس اینست: سازمان یا حزب کمونیست جای کمونیست هاست! اینکه نمیتوان با هر کس که پرچم کمونیسم را بر دوش دارد همراه شد! این آن علت اساسی و حتی عمده شکست های جنبش کمونیستی در سرتاسر تاریخ میباشد. چه کمون پاریس چه ۱۹۱۷ چه ۱۹۴۹ و ۱۹۶۹. چه پرو، چه نپال و چه حتی قیام سرداران! ... ما نمیتوانیم ذهن پویا و جویای حقیقت را با گفتن اینکه تنگ سیائو پینگ خیانت کرد و با مردن مائو علیه انقلاب کودتا نمود و سوسیالیسم را به شکست کشاند قانع نمائیم. اگر حسن نیت داریم که داریم باید در این صورت اقرار کنیم که تصویر و درک نازلی از سوسیالیسم و ستون های متکی بر آن داریم. خروشچف نیز یک شبه به قدرت نرسید. زمینه رشد نیروهای منتسب به او قبلا در نظام سوسیالیستی فراهم بود و از آن از همان نخست تغذیه میکرد ولی این بدان معنی نیست که این نیروها در سوسیالیسم ناقص آن دوره بوجود آمدند. البته چنین نیروهایی نیز بودند که درون آن نظام به فساد کشیده شدند ولی آن بخش از حزب که انقلاب را به شکست کشاند و پروسه آنرا را رهبری کرد، چه در چین و چه در روسیه و یا پرو و نپال از ابتدا بورژوا و ضد کمونیسم بوده اند و توسط کمونیست ها به حزب راه داده شده بودند. امروزه کماکان صرف رفرس دو رفیق حزبی برای ورود به حزب کافیهست. آیا این امر به تنهایی گواه مدعی نیست؟ آیا هنوز جانفشانی، فداکاری، جدیت در امر انقلاب و توده ها و وفاداری به آرمانهای کمونیسم ملاک قضاوت مثبت احزاب و سازمانهای کمونیستی در مورد افراد جهت پیوستن به تشکیلات هست یا نه؟ اگر آری، چرا هنوز به فاجعه بار بودن چنین دیدگاه ها ئی در تاریخ گذشته و حتی حالمان حتی اشاره ای نمیروند؟ چرا این ساده نگری کودکانه به نقد کشیده نمیشود؟ چرا بدرستی بر اهمیت حیاتی و تعیین کننده خط ایدئولوژیک سیاسی همیشه تاکید شده است ولی در عمل تنها به سیاست انقلابی بهاء داده شده. چرا با افراد و هواداران به لحاظ صرفا ایدئولوژیک مبارزه نمیشود؟ چرا افراد را به لحاظ ایدئولوژیک به نقد نمیکشیم و به ضعف های ایدئولوژیک آنها به صورت مشکلاتی که قابل حل هستند، نگاه می کنیم؟ اگر حقیقتی در این نوشته مبینید، لطفا پاسخ دهید. با احترام و درودهای رفیقانه! کاوه ۲۰۱۰/۰۸/۲۳

**نامه دوم:** ... در مقاله بازبینی انتقادی برنامه حزب آمده که: «تعیین ایدئولوژی رسمی برای یک دولت به معنای آنست که در عرصه ی ایده ها و تولیدات هنری و سلیقه ها همه باید یکدست باشند. و کمی آنطرف تر آمده: پسوند ایسم گرایش به نهائی دیدن یک فرآیند تکاملی را باز تولید میکند و به این معنا خصلت عمیقا پوینده ی علم کمونیسم را بازتاب نمیدهد.»

... این بحث ها برای من بسیار جالب است و تصور میکنم که پنجره های جدیدی را بروی کشف حقیقت باز می کنند. ولی بر خواننده ای که صداقت دارد ولی با ما نیست می تواند تردید و تاثیر منفی نسبت به حزب بوجود آورد. ... صرف دادن حکم به شیوه های فوق، بدون ارائه دلیل و توضیحات لازمه نه تنها سردرگمی و توهم بوجود میآورد - که این کمترین ضرر آنست - بلکه به دشمنان حزب - «جنبش کمونیستی ایران» - مستمسک میدهد که پایه های نظری حزب ما چندان استحکامی ندارند و جدی نباید گرفته شوند و

تئوری‌ها و ندیدن حرکت تکاملی و خود تسویه کننده‌ی این علم. یا درکشان از علل احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق بسیار از تئوری‌های مائوتسه دون دور بود. مائو علت اصلی احیاء را در وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی و ظهور یک بورژوازی نوین که مقرهای فرماندهی خود را در خود حزب کمونیست می‌یابد؛ می‌دید. نگاه فلسفی قدرگرایانه‌ی گونزالو (صدر حزب کمونیست پرو) با ماتریالیسم دیالکتیک مائوتسه دون فاصله‌ی بسیار داشت. وی کمونیسم را جامعه‌ای هارمونیک و بی تضاد که اوج تکامل ماده است که از چهار میلیارد سال پیش آغاز شده و به ناگزیر بدان خواهد رسید، می‌دید. (۱) و جوانب دیگر.

هنگامی که ضربات امنیتی مهمی بر حزب کمونیست پرو وارد آمد، ضعف‌های خطی، موجب شکنندگی آن در یک پیچ مهم تاریخی شد. اما در مورد نپال، خط تسلیم طلبانه اساسا تحت عنوان «دمکراسی قرن بیست و یک» خود را بروز داد که در مرکز آن نفی دستاوردهای دیکتاتوری پرولتاریا و سر فرود آوردن در مقابل دمکراسی بورژوازی قرار داشت. بیان سیاسی این خط آن بود که نمی‌توان در دوره کنونی از جمهوری بورژوازی فراتر رفت و دولت دیکتاتوری پرولتاریا برقرار کرد. جوانب گوناگون این خط در اسناد مبارزه دو خطی که میان حزب ما و رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا با حزب کمونیست نپال در گرفت، منعکس شد. (۲)

واضح است که فضایی نمی‌توانست از همان ابتدا بدان گونه که در فوق طرح کردیم روشن باشد. پیش روی‌ها و پس روی‌های این دو انقلاب خود بخشی از اوضاع عینی و ذهنی بود که جنبش کمونیستی با آن در حال دست و پنجه نرم کردن بود. مسئله را نمی‌توان صرفا به «خوش بینی» افراطی یا تحلیل سطحی از وقایع مربوط به این انقلاب‌ها تقلیل داد. ما همراه با «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به درستی به شکل قاطعانه‌ای از آغاز جنگ خلق و پیش روی‌های آن - آنهم در اوج غلبه ضد انقلاب در سطح جهانی در سه دهه گذشته - دفاع کردیم و درس‌هایش را فراگیر کردیم. ناکامی این دو انقلاب اجتناب ناپذیر نبود. تجربه سرچشمه درس‌های بزرگ زندگی است. بدون کسب این تجارب در خیز و افت‌ها، جنبش مائوئیستی نمی‌توانست تکامل یابد. قطعا تولد سنتز نوین نیز از این پروسه (و مبارزات خطی که هم زمان جریان داشت) جدا نیست. به یک معنا دفاع قدرتمندی که باب اوکیان بر پایه صحیح از خدمات مائوتسه دون پس از شکست چین به عمل آورد (۳) و همزمان شروع برخورد انتقادیش به کل تجربه جنبش کمونیستی از مارکس تا مائو (۴) مسیر را برای شکل‌گیری و تکامل سنتز نوین گشود.

نگاه تاریخی به وقایع ضروری است. از منظر علم انقلاب نیز باید به این دو تجربه نگاه تاریخی داشته باشیم. تحریک آمیز بگوئیم. پس از شکست موج اول انقلاب‌های پرولتری دانش و علم طبقه ما برای سازمان دادن یک انقلاب پیروزمند کافی نبود. نیاز به درک و تئوری‌های پیشرفته‌تر بوده و هست. هم از زاویه جمع‌بندی از تجارب انقلابی گذشته و هم از زاویه مهار تئوریک تغییرات عینی که در جهان صورت گرفته است. برای مثال بر پیچیدگی‌های رابطه پیروزی انقلاب در یک کشور با انقلاب جهانی افزوده شده است. یا در زمینه نظامی، در هر دو تجربه انقلابی متاخر مشاهده کردیم که کمونیست‌ها با معضلات نوینی روبرو شده‌اند. این معضلات هنوز پاسخ نگرفته‌اند. اینکه جنگ خلق چگونه باید تکامل یابد، رابطه شهر و روستا چیست؟ چگونه باید قیام مسلحانه شهری را سازمان داد و قدرت سیاسی سراسری را کسب کرد. همه‌ی اینها بخشی از مصادف‌های تئوریک و پراتیکی بوده و هستند که این دو تجربه انقلابی بزرگ آن‌ها را رو آورد و جنبش کمونیستی باید با آنها روبرو شود. شکست آن‌ها محتوم نبود. کاملا امکان پذیر بود که این دو انقلاب، در جریان خیز و افت‌هایشان برای این معضلات جواب فراهم کنند و از این رهگذر نه تنها به دیرپائی و کیفیت خود بیفزایند بلکه درهای نوینی را بروی جنبش کمونیستی بین‌المللی باز کنند.

پیچیدگی‌ها در بسیاری مواقع سر منشاء بروز خطاهای مختلف اند. به قول مائو بسیاری از کسانی که به رویزیونیسم رو می‌آورند آدم‌های بدی نیستند بلکه ذهن‌شان قادر نیست از پس پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی بر آید و راه حل‌های غلط و بورژوازی‌جولو می‌گذارند. این مسئله ما را به محور دوم نامه شما در مورد چرایی شکست

همانطور که می‌بینیم کسی تا کنون جدی‌نیز نگرفته. در نقل قول اول تنها یک چرای ساده می‌تواند کل قضیه را لوٹ کند. شما خود در همین مقاله اذعان دارید که به ایده‌های گوناگون باید مجال طرح داد و نباید تصور کرد که حقیقت همیشه در اختیار حزب یا دولت است. خوب بر این پایه استدلال می‌پرسم چرا حزب نمیتواند ایدئولوژی رسمی داشته باشد و همانطور که خود می‌گوئید به جامعه نیز فرصت ارائه و طرح ایده‌هایش را بدهد. آنچه که صحیح است جذب می‌کنیم و آنچه غلط رد می‌کنیم. آنچه که ارتجاعی است افشاء می‌کنیم و حاملینش را نیز در بین توده‌ها بی اعتبار. بگذاریم بورژوازی دم را به تله دهد. چه درون حزب و چه بیرون آن. چه چیز بهتر از این. خوب اگر درست می‌گوییم، چرا جای این استدلال ساده در مقاله خالیست؟ و چرا حزب نمیتواند ایدئولوژی رسمی داشته باشد؟ آیا همزمان این به معنی برسمیت شناختن دیگر ایدئولوژی‌ها در حزب نیست؟!

در جایی دیگر می‌گوئید پسوند ایسم‌گرایی به نهائی دیدن یک فرآیند تکاملی را بازتولید میکند و به این معنا خصلت عمیقا پوینده‌ی علم کمونیسم را بازتاب نمیدهد؟! رفقا اگر چنین است چرا کمونیسم، مارکسیسم، لنینیسم و مائوئیسم، ایسم دارند؟! درثانی این استدلالی است که بورژوازی در حمله‌اش به کمونیسم در دو دهه گذشته بسیار بر آن تکیه کرده و دقیقاً بر مبنی همین استدلال «مزیت» دمکراسی‌اش را بر کمونیسم «خشن و دیکتاتورمانانه» برای توده‌ها بر شمرده است. اساسی‌ترین دروغ و اسلحه بورژوازی در تبلیغات ضد کمونیستی‌اش دقیقاً همین استدلال است. فکر نمی‌کنید مرعوب تبلیغات آنها شده ایم. ... امیدوارم که به این دو نکته توجه کافی بکنید. ... کاوه - ۱۰ - ۰۱ - ۲۰۱۱

## پاسخ:

رفیق کاوه، با تشکر از ارسال نظرات تان. برای جلوگیری از اطاله کلام بر چند موضوع مهم نامه تان تمرکز می‌دهیم.

۱ - در ارتباط با انقلاب پرو و نپال، شاید بهتر می‌بود، مشخص‌تر و روشن‌تر از «جنبه‌های خوش‌بینانه و تحلیل‌های سطحی» و «داشتن یک ضعف مشخص» که ما را ناتوان از دیدن علل ناکامی این دو انقلاب می‌کند، بحث می‌کردید تا بتوانیم بیشتر در مورد آن فکر کنیم. ولی تا آنجا که بر ضرورت جمع‌بندی از نتایج این دو انقلاب به سرانجام نرسیده تاکید می‌کنید ما با شما موافقیم.

از نظر ما دلایل این به سرانجام نرسیدن و چگونگی پروسه پیشرفت این دو انقلاب با یکدیگر متفاوتند. ناکامی پرو عمدتاً ناشی از ضربات مستقیم وارده از سوی دشمن بر این حزب بود که بعدها موجب شکل‌گیری خط اپورتونیستی راست در میان رهبران زندانی شد که فراخوان خاتمه جنگ خلق را دادند. ولی شکست نپال اساساً به خاطر خط رویزیونیستی بود که رهبری حزب در آستانه کسب قدرت سراسری جلو گذاشت. (البته در مورد قطعیت شکست انقلاب نپال باید جانب احتیاط را گرفت زیرا مبارزه - منجمله مبارزه دو خط در حزب نپال - کماکان ادامه دارد.) در این نامه نمی‌خواهیم وارد جزئیات مربوط به نقاط ضعف و همچنین نقاط قوت این انقلاب‌ها شویم.

اکنون با نگاه تاریخی به این دو انقلاب می‌توان گفت که این انقلاب‌ها بواقع حلقه واسط میان دو موج از انقلاب جهانی بودند. موج یا مرحله اولی که از مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) شروع شد و با از دست رفتن چین سوسیالیستی (۱۹۷۶) اتمام یافت و موج یا مرحله نوینی که در راهست. در بیانیه «کمونیسم بر سر دو راهی...» به مختصات عینی و ذهنی جنبش کمونیستی بین‌المللی و و گرایشات غلطی که امروزه در جهان در صفوف کمونیست‌ها در برخورد به پایان یک مرحله و آغاز مرحله نوین اشاره شد. یعنی خط بازگشت به گذشته، به صورت دفاع دکماتیستی از گذشته، یا منحل کردن دستاوردها و رجوع به دمکراسی بورژوازی و اومانیسم.

خط و دیدگاه حاکم بر رهبران حزب کمونیست پرو به میزان زیادی آغشته به تفکرات دکماتیستی بود. به این صورت که اهمیتی به جمع‌بندی از شکست چین نمی‌دادند و علیرغم آن شکست بزرگ، انقلاب جهانی را در تعرض استراتژیک می‌دیدند. این تفکرات در چگونگی برخورد به مقولات و موضوعات گوناگون نشان می‌داد. بطور مثال، تئوری‌های کمونیستی را با واژه‌ی «ایدئولوژی کمونیستی» بیان می‌کردند. این بازتابی بود از رویکرد مذهب‌گونه‌شان به این

سوسیالیسم می‌رساند.

آگاهانه نیز به خود می‌گیرند. مانند ایدئولوژی کمونیستی که در واقع تصویر هدف نهائی پرولتاریا یعنی محو طبقات و تمایزات طبقاتی است. روشن است که کمونیست‌ها همواره جهانی‌عاری از ستم و استثمار را در ذهن می‌پروراند و باید تلاش کنند تا این تصویر مدام فضای ایدئولوژیک جامعه یا بخشی از جامعه را پر کند. این امر عاملی مثبت در کنار انقلاب است.

اگر دولتی دارای ایدئولوژی رسمی باشد به معنای آن است که افراد باید نخست به ایدئولوژی رسمی ابراز حمایت یا وفاداری کنند تا بعد امکان ورود به حیات سیاسی جامعه را داشته باشند. این روشی بود که در چین و شوروی سوسیالیستی رایج بود. در آینده باید امور را به گونه دیگر پیش ببریم. نقد ما به برنامه ی حزب، از این زاویه صورت گرفته است.

در هر دولتی، ایدئولوژی عملکرد دارد و دولت سوسیالیستی از آن مستثنی نیست. اما این امر متفاوت است با تعیین یک ایدئولوژی رسمی برای کشور. برای مثال دولت سوسیالیستی آشکارا علیه ستم بر زن تبلیغ و ترویج خواهد کرد. ضمن آنکه دولت «خدایپرستی» را ممنوع نخواهد کرد اما در نظام آموزشی «خدایی نیست» آموزش داده خواهد شد، و آموزش «آفرینش» در کنار تئوری تکامل داروین، ممنوع خواهد بود. در جامعه سوسیالیستی حتما جهان بینی و ارزش های کمونیستی باید طرح شوند. اما نباید فراموش کنیم که هدف عبارت است از درک عمیقتر حقیقت عینی، نه فقط مبارزه برای رواج یکسری ارزش‌ها.

شما در نامه اول تان تاکید کرده اید که «چرا افراد را به لحاظ ایدئولوژیک به نقد نمی‌کشیم و به ضعف های ایدئولوژیک آن‌ها به صورت مشکلاتی که قابل حل هستند نگاه می‌کنیم؟» به چند دلیل:

یکم، ایدئولوژی (یا ضعف های ایدئولوژیک) جزو ذات انسان‌ها نیست بلکه مقوله ای اجتماعی و لاجرم قابل تغییر است. پابپای رشد جوامع انسانی ایدئولوژی‌ها هم تغییر یافته اند. ایدئولوژی انسان‌ها حتا قبل از اینکه جوامع بنیادا تحول یابند در معرض تغییر قرار می‌گیرند. بطور مثال، قبل از تحقق جامعه کمونیستی، افراد - از اقشار و طبقات مختلف - به ایدئولوژی کمونیستی جلب می‌شوند و زندگی خود را وقف تحقق انقلاب کمونیستی می‌کنند.

دوم، به قدرت ایدئولوژی - مشخصا قدرت ایدئولوژی کمونیستی - در تغییر و تحول انسان‌ها نباید کم بها داد. به ویژه آنکه بدون تحول ایدئولوژیک انسان‌ها (در نگاه به خود و جهان و تغییر آگاهانه و داوطلبانه خود و جهان) جامعه کمونیستی در کار نخواهد بود.

سوم و سرانجام، استواری افراد بر روی ایدئولوژی کمونیستی نیز امری ایستا نیست. کم نبوده و نیستند کمونیست‌هایی سابقی که از آرمان‌های خود دست شستند. نمی‌توان همگی آنها را متهم کرد که از اول هم اعتقاد چندانی به کمونیسم نداشتند یا ضعف‌هایی داشتند که با آن مقابله نشد. مبارزه طبقاتی به طرق گوناگون بر کمونیست‌ها تاثیر می‌گذارد. آنان در معرض ایدئولوژی‌های بورژوازی قرار می‌گیرند و عقب می‌روند.

به نظر ما باید درک عمیقتری از مسئله ایدئولوژی کمونیستی و رابطه اش با تئوری (یا علم کمونیسم) جلو گذاشت. در مباحثاتی مربوط به سنتز نوین این مسئله را پی خواهیم گرفت. در میان کمونیست‌های ایران، غالبا ایدئولوژی مترادف با جانفشانی، فداکاری، وفاداری به توده‌ها، و از خود گذشتگی و جدیت در امر انقلاب است. البته، داشتن این خصوصیات برای کمونیست بودن بسیار مهم است و انعکاسی از موقعیت ایدئولوژیک افراد هست. اما نمی‌توان ایدئولوژی را به این خصوصیات خلاصه کرد. ایدئولوژی کمونیستی ما مجموعه‌ای از ارزش‌هایی است که از «محو ۴ کلیت» نشئت می‌گیرند: محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را بوجود می‌آورند، محو تمام روابط اجتماعی منطبق بر آن و محو افکار کهنی که بازتاب و نگهبان آن روابط اند. این‌ها خطوط کلی جامعه کمونیستی اند. جانب‌داری از ستم‌دیدگان و استثمار‌شدگان یا سمت ستمگران و استثمارگران را گرفتن، دو ایدئولوژی متضاد عصر ما هستند. هر ایدئولوژی شامل احساسات، ارزش‌ها و اخلاقیات مختص خود است. برای مثال نفرت و خشم از هر گونه مناسبات ستمگرانه جزئی از احساسات ماست؛ دفاع از مبارزات ستم‌دیدگان جزو ارزش

۲ - شما در نامه تان بر ضرورت جمع‌بندی بیشتر از شکست سوسیالیسم مشخصا در چین اشاره دارید. این موضوع مهمی است. البته جمع‌بندی‌های اولیه‌یی از مبارزه طبقاتی در چین صورت گرفت که راهگشا و تعیین‌کننده بودند. این جمع‌بندی‌ها در آثار مهمی چون مائو پنجمی بود (اثر ریموند لوتا) (۵) و فتح جهان (اثر باب آواکیان) منعکس‌اند که هم تصویر عینی از صف بندی‌های طبقاتی و تناسب قوای طبقاتی در سطح چین و در سطح بین‌المللی ارائه می‌دهد و هم بر برخی ضعف‌ها در خط ایدئولوژیک سیاسی رهبران انقلاب فرهنگی منجمله مائو انگشت می‌گذارند. این جمع‌بندی‌ها در آثار بعدی باب آواکیان عمق و گسترش بیشتری یافتند. اما هنوز نیاز به جمع‌بندی همه جانبه تر، عمیقتر و کاملتری از انقلاب فرهنگی چین و درس‌های مهم آن هست. قطعا اشتباهات پرولتاریای در قدرت در چین، زمینه را برای شکست فراهم آورد. اما علت عمده شکست چین روبرو شدن با تناسب قوای نامساعد در سطح ملی و بین‌المللی بود. توضیح شکست چین صرفا بر مبنای خیانت تنگ‌شیانو پینگ و مرگ مائو در سطح ماندن است. قوانین مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم که توسط مائو کشف و تدوین شد در مورد خود چین نیز کاربست دارد. علل شکل‌گیری خط بورژوازی را نباید در امیال یا سابقه افراد جستجو کرد. شکل‌گیری خط بورژوازی در جامعه سوسیالیستی، ریشه در روابط اجتماعی بر جای مانده از گذشته دارند. بذره‌های احیای سرمایه‌داری در خود سوسیالیسم موجود است. سوسیالیسم نظام اقتصادی - اجتماعی در حال گذاری است که هم می‌تواند به سوی کمونیسم برود و هم به عقب بسوی احیای سرمایه‌داری. این معضلی است که در سراسر دوران گذار سوسیالیستی با آن روبرو هستیم. (۶) در دوران گذار ما مدام شاهد روندی به نام احیا و ضد احیا هستیم. احیا سرمایه‌داری یا مخالفت با آن و رفتن به سمت جامعه کمونیستی. این روند در سطح رهبری حزب و دولت به صورت دو خط و دو برنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی متضاد بروز می‌یابد که بازتاب منافع دو طبقه کاملا متضاد است.

شما تمایل دارید کسانی را که در حزب کمونیست طرفدار برنامه سیاسی اقتصادی اجتماعی بورژوازی می‌شوند، اینگونه تحلیل کنید که از ابتدا بورژوا و ضد کمونیست بوده‌اند. اما این درست نیست و پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم؛ اهمیت وجود یک خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح در فرماندهی حزب و کلا چرایی شکست را توضیح نمی‌دهد. در حزب کمونیست چین، برخی رهبرانی که رهرو سرمایه‌داری شدند، کسانی بودند که سال‌ها جنگ خلق را رهبری کردند و از هیچگونه تلاش و فداکاری در این زمینه فروگذاری نکردند و باصلاح امتحان پس داده بودند. در پرو نیز خود بنیانگذار حزب کمونیست پرو و آغازگر جنگ خلق - فراخوان صلح را داد. و در نپال همان رهبران اصلی که حزب را بنیان نهادند و ۱۲ سال جنگ را رهبری کردند، خط رویزیونیستی اخیر را پیش گذاشتند.

باید با دید گسترده تری به این مسایل نگاه کنیم. انقلاب امر پیچیده‌ایست و مدام در پروسه پیشرفت خود با تضادها و مشکلات عدیده‌ای روبرو می‌شود؛ پیدا کردن راه حل‌ها نیز امر ساده‌ای نیست. خود این مسئله همواره منشاء تنش‌های گوناگون است و نهایتا بر هر راه حلی مهر طبقاتی معین می‌خورد. تنها با داشتن تعهد طبقاتی نمی‌توان حقایق را کشف کرد و راه حل‌های صحیح اتخاذ کرد. نیاز به تئوری انقلابی است. چرایی شکست‌ها، یا معضل نیمه‌کاره ماندن انقلاب‌ها را نمی‌توان به ضعف‌های ایدئولوژیک افراد رهبری‌کننده انقلاب تقلیل داد؛ همانگونه که خط بورژوازی یا خط پرولتری را نمی‌توان به افراد بورژوا یا پرولتر و منشاء طبقاتی شان تقلیل داد. این مسئله ما را به محور سوم نامه شما می‌رساند. جایگاه ایدئولوژی در حزب.

۳ - در نامه دوم تان برداشت نادرستی از بحث‌های ما در ارتباط با نقد برنامه به چشم می‌خورد. ما تعیین یک ایدئولوژی رسمی برای دولت سوسیالیستی را نقد کرده ایم. اما حزب باید دارای ایدئولوژی رسمی باشد و مدام آن را تبلیغ و ترویج کند. ایدئولوژی‌شکلی از آگاهی است و از کارکرد عینی مشخص و قدرتمندی برخوردار است. همه ی احاد جامعه بطور خودبخودی از یک ایدئولوژی (به معنای متد و رویکردی مشخص به جهان) پیروی می‌کنند. ایدئولوژی‌ها بیان

مثال وقتی تئوری های حزب ما در مورد ستم بر زن عمیق تر شد یا نسبت به مسئله همجنس گراها به درک علمی دست یافتیم؛ حساسیت ها و احساسات ما هم نسبت به ستمی که بر زنان یا همجنس گراها روا می شود دستخوش تغییر شد؛ هم از نظر اخلاقی و هم از زاویه ابزار خشم نسبت به این اشکال ستم و هم توجه به نیروهایی که بخشی از عامل تغییر جهان هستند. بدون ارتقا درک علمی از جامعه و جهان و تکامل مدام تئوری های کمونیستی نمی توان شادابی و سرزندگی ایدئولوژیکی خود را حفظ کرد. این یعنی تاکید دوباره بر همان نقل قول معروف چان چون چیاو مبنی بر اینکه «تئوری عامل دینامیک در ایدئولوژی است.»

تنها زمانی می توان مبارزات ایدئولوژیکی را با موفقیت به پیش برد که این دینامیک را در نظر گرفت. در غیر اینصورت مبارزه، محدود به خصایل و خصوصیات منفی این یا آن فرد خواهد شد و غالباً نتیجه ای ببار نخواهد آورد.

### منابع و توضیحات:

- ۱ - در این زمینه مطالعه برخی اسنادی که در شماره های مختلف مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح در ارتباط با مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو نگاشته شده، مفید است. بویژه مقاله ای بنام «شورش بر حق است» این مقاله توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در سال ۱۳۷۴ نگاشته شده است. برای دسترسی به این مقالات می توانید به صفحه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سایت سربداران رجوع کنید.
- ۲ - نامه حزب ما به حزب کمونیست نپال و بخشی از نامه های حزب کمونیست انقلابی آمریکا به حزب کمونیست نپال در سایت سربداران قابل دسترس است.
- ۳ - در این زمینه به کتاب خدمات فنا ناپذیر مائو تسه دون رجوع کنید. ترجمه فارسی این کتاب در بخش کتابخانه سایت سربداران قابل دسترس است.
- ۴ - «فتح جهان: کاری که پرولتاریای بین المللی می تواند و باید انجام دهد» از جمله آثار بسیار مهم باب آواکیان است که در سال ۱۹۸۰ نوشته شده است. این اثر به فارسی ترجمه شده است.
- ۵ - کتاب «مائو پنجمی بود» اثر ریموند لوتا در سال ۱۹۸۲ نوشت شده است. بخش اصلی این اثر بفارسی ترجمه شده و در سایت سربداران قابل دسترس است.
- ۶ - در این زمینه به اثر بسیار مهم ریموند لوتا در زمینه اقتصاد سوسیالیستی به نام «اقتصاد سیاسی شانگهای» رجوع کنید. ترجمه فارسی این کتاب در بخش کتابخانه سایت سربداران قابل دسترس است.

های ماست؛ مخالفت با اخلاقیات سنتی در قبال زنان بخشی از اخلاقیات ماست. همه اینها در رابطه با انقلاب و تغییر جامعه برانگیزاننده هستند. اما می دانیم انگیزه و خواست انقلاب یک امر است و توان انجام آن، امر دیگری است. اینجاست که پای تئوری یا علم به میان می آید. انسان ها می توانند دارای نیات خوب، آمال و اهداف عالی باشند و واقعا خواستار تغییر دنیا باشند. داشتن چنین نیاتی بسیار خوب و ضروری و وجود آن غیر قابل انکار است. کارکرد جامعه طبقاتی همواره این سطح از آگاهی را در میان مردم تولید می کند. اما این آگاهی کافی نیست. هنوز این آگاهی فرق دارد با درک علمی واقعیت جامعه، چرایی آن، و اینکه چگونه می توان آن را تغییر داد و طی چه پروسه و تلاش هایی و با استفاده از چه طریقی می توان آن را به سمت هدف نهائی برد. ایدئولوژی نمی تواند به این سوال ها پاسخ دهد. ایدئولوژی همان علم نیست. برای دانستن و تغییر جهان نیاز به علم است. تنها با تغییر جهان امکان شناخت بیشتر آن فراهم می شود. که نیازمند دوره طولانی عمل کردن و جمع بندی کردن و تئوریزه کردن؛ دوباره عمل کردن و جمع بندی و تئوریزه کردن است. یعنی ما با یک فرایند ماتریالیستی روبرو هستیم. ایدئولوژی بهیچوجه نمی تواند اینکار را برای ما انجام دهد. ایدئولوژی نمی تواند ساختار دنیا را بفهمد و عوض کند. علم است که اینکار را می کند. خواست انقلاب امری ایدئولوژیکی است اما توان انجام انقلاب با خواست آن متفاوت است. صرفاً با عزم و اراده نمی توانیم به طرف هدف روییم و اینکار را انجام دهیم. برای این کار و درک اهداف انقلاب نیازمند علم هستیم. باید درک کنیم که انقلاب چیست، از چه راهی می توانیم آن را عملی کنیم. این علم انقلاب است که مستقیماً بر ایدئولوژی ما یا جانبداری ما از طبقه کارگر تاثیر می گذارد.

بی جهت نبود که چان چون چیاو از رهبران انقلاب فرهنگی تاکید کرد که «تئوری عامل دینامیک در ایدئولوژی است». میان احساسات، ارزش ها و اخلاقیات آدم ها با تئوری هایشان رابطه ای مستقیمی برقرار است. اگر بلحاظ تئوریک کسی به این نتیجه برسد که نمی شود دنیا را عوض کرد حتماً احساساتش نیز (حتی نسبت به ستم) دگرگون می شود. اگر کسی تئوری اش این باشد که تا بوده اینگونه بوده و هست و خواهد بود، دیگر برای مبارزه و مقاومت وقتی نمی گذارد تا برسد به جانفشانی.

در عین حال نباید تاثیر مثبت تئوری انقلابی را دست کم گیریم. زمانی که درک علمی مردم از مسایل ارتقا می یابد، بر تعهدشان نسبت به انقلاب نیز افزوده می شود و حتی احساساتشان نیز دگرگون می شود. این در رابطه با کمونیست ها نیز صادق است. برای

کندو کاو در سنتز نوین (۲)

## ماتریالیسم تاریخی و ضرورت سنتز نوین!

تاریخی بود. انقلاب بورژوائی صورت گرفته بود، مبارزات پرولتاریا سربلند کرده بود و مبارزات دیگری ظهور کرده بودند. همه ی اینها نشانه های مشکلات اقتصادی و اجتماعی جهان در اروپا بود و نشانه ی آن بود که این مشکلات با فلسفه بافی های ایده آلیستی غیرقابل حلند. بشر نه از طریق نوستالژی نه با رجوع به اخوت مذهبی نمی توانست پاسخی به معضلات آن دوره دهد. لحظه ای از تاریخ بود که بشر درگیر جستجو برای برون رفت از آن اوضاع شد. پرولتاریا، متفکرین رادیکال زمان را بیدار کرد که بطور جدی تر به جهان بنگرند. بنابراین به یک معنا پرولتاریا، جستجو برای راه حلی واقعی را به زور به روی صحنه راند. آیا از آن زمان تاکنون این جهان بطور اساسی تغییر کرده است؟ خیر. تغییر اساسی نکرده است، بلکه تضادهای آن پخته تر و حادثر شده اند و ماهیت خود را بهتر و روشنتر از گذشته آشکار کرده اند و جوانب دیگری را در آن رشد داده اند.

در زمان مارکس تلاقی واقعیت و مبارزات فکری گره گاهی را بوجود آورد. یک رشته مسائل یکجا جمع شدند. این توضیحی است برای آن که ماتریالیسم تاریخی چرا و چگونه به مثابه ی علم تکامل اجتماعی نطفه اش بسته شد. بنابراین طرح انقلاب کمونیستی مارکس اتوپیائی نبود. البته در آن زمان و قبل از مارکس طرح های اتوپیائی موجود بود. آرزو پردازی کمونیستی قبل از مارکس هم بود. اما در آن

### پرسش و پاسخ با رفیق م. پرتو

پرسش: آیا تئوری انقلاب کمونیستی که مارکس بر پایه ماتریالیسم تاریخی جلو گذاشت، اتوپیی نبود؟

پاسخ: قبل از هر چیز لازم است تاکید کنم که جهان کماکان نیازمند تغییر انقلابی است. این واقعیت مرتباً در شعار «جهان دیگری ممکن است» تکرار می شود. آیا باید به این شعار به صورت یک اظهار نظر اخلاقی نگاه کنیم یا اینکه نشانه ی آن است که تضادهای جهان راه حل می خواهند؟ آیا این بیان آرزوی ماست که کاش بشر راه و روش دیگری برای زندگی داشت یا اینکه جهان موجود دارای تضادهایی است که راه حل می طلبد. جهان سرمایه داری به طرز غیر عقلایی زندگی انسان ها را تلف کرده و مردم جهان را در رنج و محنت بی شمار و بی انتها فرو می برد. خیر! ما کمونیست ها یک طرح ذهنی خیالی را به واقعیت تحمیل نمی کنیم و تئوری مارکس، اتوپیائی نیست. تضادهای امروز جامعه ی بشری در نتیجه ی روند و تکامل تاریخ، در صحنه قدامت کرده اند و باید حل شوند. آیا این تضادها آگاهانه حل خواهند شد یا اینکه بطور خودبخودی و افتان و خیزان به حیات ادامه خواهند داد؟ جواب مارکس، جواب به تغییرات جهانی -

لحاظ مادی و نیز به لحاظ فکری از ما قوی تر بود. از یکسو انقلاب در چارچوب کشورها انجام می شود و از سوی دیگر تا زمان پیروزی انقلاب در سطح جهانی، همواره امکان شکست خواهد بود. جهان قادر نیست راه حل یکبار برای همیشه برای تمام جهان در یک زمان ارائه دهد. بنابراین دوران گذار سوسیالیستی دورانی پیچاپیچ و پیچیده بوده و بطور ناموزون پیش خواهد رفت.

**پرسش: بازگردیم به پایه های عینی انقلاب، چرا این پایه عینی هنوز وجود دارد و با توجه به تغییراتی که صورت گرفته چه ضرورت هایی را مقابل ما قرار داده است؟**

پاسخ: این واقعیتی است که ما در عصر بورژوازی به سر می بریم. سرمایه داری جهان را بر پایه ی تصویر و نیازهای خود بازتولید میکند و بر تداوم و گسترش نابرابری ها و شکاف های عظیم و رنج بشریت می افزاید. روابط بین انسان ها را به انحطاط برده و آنچنان کرامت انسانی را زیر پا میگذارد که بیسابقه است. خود این جهان است که ضرورت انقلاب پرولتری را مرتباً بازتولید میکند. سرمایه داری می تواند افکار عده ای را به گروگان گرفته و به آنان بیاوراند که انقلاب کمونیستی امکان ندارد. می تواند کمونیست های سابق را به نومییدی از تغییر جهان بکشاند. اما یک چیز را نمی تواند عوض کند و آن هم واقعیت مادی پر تضاد سرمایه داری است. تضادهایی که راه حلشان انقلاب پرولتری است. آنان می توانند احکام درست را وارونه کنند، مردم را مسخ کنند، آنان را فریب دهند. به آنان در مورد تاریخ اطلاعات غلط بدهند. می توانند سوابق تاریخی را پاک کنند و آنرا تحریف کنند اما این واقعیت عینی بزرگ را نمی تواند عوض کند. ماهیت سرمایه و ماهیت جامعه ی طبقاتی را نمی تواند عوض کند. نمی توانند این واقعیت را عوض کنند که ثروت های جهان توسط اکثریت تولید می شود اما اقلیتی این فرایند را کنترل و تصاحب می کنند. نمی توانند این واقعیت را عوض کنند که اسارت زنان در چنگال نظام مردسالاری از روابط مالکیت خصوصی تغذیه می شود. اینها تضادهایی است که حادتر از گذشته بوده و حادتر از گذشته راه حل می طلبند. نه فقط بخاطر اینکه رنج انسانها بیشتر شده بلکه بخاطر اینکه ظرفیت جامعه ی بشری برای محو این تضادها بیشتر و بیشتر شده است. تضاد میان وجود سرمایه داری و رشد فزاینده ی ظرفیت برای از بین بردن آن، مدام در سطح جهان برجسته تر می شود. هنوز همان تضادهایی که شالوده ی فراخوان علم کمونیسم را تشکیل دادند، پا برجا هستند.

نکته در آنست که انقلاب پرولتری انقلابی خودبخودی نیست و نیازمند تلاش های آگاهانه تر و با عزم تر است. باید تاکید کرد که انقلابی است که بیش از هر انقلاب دیگر در تاریخ بشر نیازمند آگاهی است. با علم است که ما می توانیم روشن تر و قانع تر شویم که راه حل این جامعه همان انقلاب پرولتری است. بشر بدون آگاهی در مورد علم انقلاب هرگز به انقلاب نخواهد رسید. نیاز به گسستی جدی از تجربه گرائی است. با تجربه گرائی نمیتوان به حقیقت و امکان پذیری انقلاب کمونیستی دست یافت.

ما نسبت به زمان مارکس، لنین، مائو با ضرورت نوینی روبرو شده ایم. به دلیل تجارب انقلاب های قبلی، افزایش ظرفیت جامعه ی بشری برای گذار از جهان سرمایه داری به کمونیسم و شرایط امروز سرمایه داری، امکان درک بهتر انقلاب پرولتری و چگونگی انجام بهتر آن نیز بیشتر فراهم شده است. در نتیجه جوانب عمیق تر و گسترده تر انقلاب پرولتری می تواند درک شود و با استفاده از درس های تجارب قبلی دگرگونی عمیق تری به پیش برده شود.

سنتر نوین در واقع ناظر به این مساله مهم است یعنی درک عمیق تر از آنچه که گذشت، آنچه که هست و آنچه که باید باشد. سنتر نوین به دلیل اینکه مثلاً امپریالیسم خصائل نوینی از خود نشان داده یا عصر عوض شده، ضروری نمی شود. بلکه ضرورتش در عمیق تر و بهتر درک کردن حقیقت انقلاب کمونیستی و چگونگی پیشبرد آن در گره گاه کنونی جهان است.

**پرسش: رابطه سنتر نوین با تجارب گذشته و تغییرات کنونی جهان چیست؟**

پاسخ: نباید فراموش کنیم که در بررسی علمی تاریخ، انسان درگیر است. انسان که درک کننده ی این علم است خود نیز آماج تغییر است. (یعنی عوامل این علم، متغیرند). این ویژگی علم اجتماع

گره همه چیز دچار تغییر و تحولات عظیم شد. فلسفه و علم اقتصاد سیاسی تکامل یافت. مبارزات پرولتاریا، این طبقه را بروی صحنه ی تاریخ قرار داد. نکته در آنجاست که ماتریالیسم تاریخی محصول عظیم تاریخی و فکری آن زمان بود. بشر در چارچوب وضعیت متضاد و متخاصم توانست حقیقت وضعیت خود را کشف کند. بنابراین در مقابل این نظر که ماتریالیسم تاریخی یک نظریه ی اتوپیا بود یا اینکه محصول یک ذهن درخشان و یا نیت حسنه ی یک فرد بود اما واقعیت نداشت؛ پاسخ اینست که این نه تنها طرحی بیرون جسته از ذهن کسی نبود، بلکه محصول تاریخی یک مقطع از تکامل جامعه ی بشری بود - گره گاهی که بسیاری از روندها درهم آمیختند. مارکس و انگلس تمامی محصولات فکری تاریخی و تحولات مادی زمانه را الگ کرده و سنتز کردند که نتیجه اش ماتریالیسم تاریخی بود.

پرولتاریا با اتکا به این علم نوین - ماتریالیسم تاریخی - بر روی صحنه ی تاریخ عمل کرد و دو انقلاب سوسیالیستی را تولید کرد. این یک گام عظیم رو بجلو برای بشریت بود. یک پیشروی بزرگ در زمینه ی حل تضاد اساسی جهان (تضاد میان هر چه اجتماعی تر شدن تولید و هر چه خصوصی تر شدن کنترل و تصاحب آن) بود. این گام اول در این راه بود، اما آغاز یک گذار تاریخی بزرگ بود. یک گذار تاریخی در ابعاد جهانی از عصر بورژوازی و حرکت به ورای این عصر و از بین بردن طبقات و انتاگونیسم های برخاسته از آن و بطور مشخص حل چهار کلیتی که مارکس بدرستی فرموله کرد. (۱) آن انقلاب ها بواقع یک طرح موجه و پاسخ علمی به آن شرایط بودند، جوابی ماتریالیستی به تضادهای مقابل پای بشر بودند که پروسه ای پیچاپیچ و پر از فراز و نشیب را طی کرد.

ماتریالیسم تاریخی مارکس یک ایده ی اخلاقی یا زیبایی شناسی نمی باشد. نظریه ی واقعی و ماتریالیستی از واقعیت مادی جامعه ی بشری است. تئوری علمی از مشکلات مقابل انسان و جواب علمی برای حل آنهاست و با چشم فرو بستن بروی آن بشریت به مخاطره می افتد. نمیتوان به تعریف های غیرواقعی از آن تن داد. زیرا تمام آینده ی بشریت وابسته به این تئوری است. تئوری کمونیستی یک تئوری علمی بوده و راه حلی است برای مسائل بواقع موجود مقابل روی بشریت.

بعد از دو انقلاب بزرگ ما شکست خوردیم. این شکست یک شکست عینی بود. این دو انقلاب مانند هر آغاز دیگری یک آغاز ناب نبود. هیچ آغازی در هیچ زمینه ای نمی تواند بدون ضعف ها و اشکالات باشد. نمی تواند بازتاب کامل و بی نقص آینده باشد.

**پرسش: این ضعف ها یا اشکالات و کلا اشتباهات طبقه ما چه نقشی در شکست های ما ایفا کردند؟**

پاسخ: اشتباهات ما به شکست یاری رساندند. اما علت شکست یک چیز است و عوامل تقویت کننده ی آن چیز دیگر. بین این دو باید تفاوت بگذاریم. اشتباهات ما علت شکست نبودند. بلکه راه را برای آن بازتر کردند. برای نیروهای طبقه ی بورژوازی، وضعیت را آسان تر کردند. به احتمال زیاد برخی از فرصت هایی که اشتباهات ما بدست دشمن داد را می توانستیم محدود کنیم. با حل غلط برخی مسائل به شکست خود کمک کردیم. برخی از اشتباهات ما اجتناب پذیر بودند و لازم نبود مرتکب شویم. زیرا حتا در زمان ارتکاب آن اشتباهات شناخت علمی برای پرهیز از آنان موجود بود. اما هیچکدام از اینها علت اصلی شکست نبودند. یکی از دلایل شکست جوامع سوسیالیستی آن است که تا رسیدن به کمونیسم، طبقات موجودند. طبقات بعد از انقلابات پرولتری در کشورهای مختلف به بقای خود ادامه میدهند. چه در سطح آن کشورها و چه در سطح جهانی. بنابراین در طول گذار سوسیالیستی همواره امکان شکست موجود است و طبقه بورژوازی جهانی می تواند ذخایر مادی و فکری خود را برای مغلوب کردن ما به میدان آورد و مانع تغییر جهان و محو جامعه ی طبقاتی شود. بنابراین رابطه بین اشتباهات ما با این شکست ها باید درست تئوریزه شود. در این بحث، ما وارد تشریح و توضیح هر یک از این اشتباهات نخواهیم شد. اما این اشتباهات و تجزیه و تحلیل از آن ها و جمع بندی از آن ها یک امر جدی است و باید بطور جدی در دست گرفته شود. برخی از این اشتباهات، اشتباهاتی بسیار مهم بودند. هدف از پرداختن به این اشتباهات معذرت خواهی نیست. بلکه تجزیه و تحلیل علمی برای پیشرفت های بعدی است. ما شکست خوردیم چون دشمن، به



متأسفانه در میان اغلب کمونیست‌ها، توانایی در دست و پنجه نرم کردن با این مفهوم سازی‌ها در مورد حقایق امور موجود نیست یا بسیار کم است. هر تئوری علمی در پروسه پیشرفت خود نیاز دارد که در سطح نوینی سنتز شود. برای مثال تئوری تکامل داروین، یک دور در دهه ۲۰ میلادی سنتز شد و امروز با سومین سنتز نوین خود توسط دانشمندانی چون استیفن جی گولد (که تزهایش در کتاب «ساختار تئوری تکامل» فشرده شده) و دیگران روبروست.

**پرسش: این چیست که سنتز نوین علم کمونیسم را ضروری و ممکن میکند؟ پاسخ:** جواب مختصر و فشرده این است که ما جهان جدیدی را بوجود آورده ایم. با پیروزی‌ها و شکست‌هایمان. ما باید این تجربه را جمع‌بندی کنیم و تضمین کنیم که اشتباهاتی را که مرتکب شدیم، حداقل تکرار نکنیم. ما باید در جریان تغییر جهان، مدام تفکر خود را آزمایش کنیم. نقاط کور دانش ما را از بین ببریم، اشتباهات را اصلاح کنیم و خود را آماده کنیم که جهان را بطور موثرتر و رادیکال‌تری تغییر دهیم و در آینده در سطح جهانی و در سطح هر کشور سوسیالیستی در مقابل بورژوازی بهتر مقاومت کنیم. ما باید در موقعیتی قرار گیریم که قادر باشیم تضادهای این جهان را علمی‌تر و دیالکتیکی‌تر حل کنیم. همانطور که گفته شد ضرورت سنتز نوین ربط دارد به پایان یک مرحله و آغاز مرحله‌ای نوین. البته باید تأکید کنیم که تضادهای سیستم سرمایه‌داری کیفیتاً حادث شده‌اند و امکان سازماندهی انقلابی گسترده‌تر و عمیق‌تر را ضروری و نیز ممکن کرده‌اند. پایه‌های مادی انقلاب در سطح بین‌المللی بیشتر رشد یافته‌اند. رشد سرمایه‌داری زندگی مردم جهان را بطرق گوناگون به یکدیگر متصل کرده‌اند. و این شالوده‌های مادی انقلاب جهانی را محکم‌تر کرده‌اند. رشد ابزار تولید، شرایط مادی را تغییر داده‌اند و در عین حداثت یابی تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی) ظرفیت تغییر جهان را نیز بیشتر کرده‌اند. امکان انقلاب عمیق‌تر بیشتر شده و ضرورت آن حادث شده‌اند. با در دست داشتن علم انقلاب تکامل یافته‌تر، باید بتوانیم انقلاب‌های دور بعد را موثرتر و عمیق‌تر و طولانی‌تر به پیش ببریم. انقلاباتی را به ثمر برسانیم که رهائی بخش‌تر و موثرتر از انقلاب‌های پیشین باشند. باید تأکید کنیم که به دلایل گوناگون منجمله تجارب قبلی، دانش گسترده‌تری در این مورد داریم. تجربه‌ی انقلاب‌های قرن بیستم، تکامل بشر در زمینه‌های گوناگون، امکان درون‌نگری‌ها و ارتقای شناخت را بیش از گذشته برای ما فراهم کرده‌اند. بشر با انقلاب یا بدون انقلاب سرمایه‌داری را تجربه کرده‌اند. این تجربه در فلسفه، در تولیدات فکری، تولیدات هنری بازتاب یافته که نشانه‌ی آنست که بشر در مورد خود و شرایطش فکر میکند، سوال میکند و راه می‌جوید. بشر در رابطه با کنش‌هایش با انسان‌های دیگر و با طبیعت، فکر و سؤال و ایده‌پروری می‌کند. حتا در مورد جایگاه خود در نظام گیتی کجکاوی و راه‌جویی می‌کند. بنابراین دانشی که در اختیار ماست برای استفاده و حرکت در آوردن، جوانب گوناگونی دارد که باید در چارچوب علم کمونیسم عمیق‌تر، درست‌تر و رهائی‌بخش‌تر قالب‌ریزی شود تا بتواند بشریت را رها کند. این رویکرد اساسی به پایان دوره و آغاز دوره‌ی جدید است. احساسات خودبخودی مردم جهان نیز علامت و نشانه‌ی این وضعیت است. بازگردم به همان شعار «جهان دیگری ممکن است» که امروزه در اقصی نقاط جهان منعکس میشود. این شعار خود بازتاب خودبخودی اموری است که در فوق‌گفتم. هرچند خودبخودی، ناآگاهانه یا نیمه‌آگاهانه است اما بازتاب واقعیت است. مسئله بر سر این است که تئوری کمونیستی باید توضیح دهد که واقعیت جهان موجود چیست و راه حل چیست. سنتز نوین سلاح فکری جدید است برای توضیح این واقعیت و تغییر آن. تلاش اولیه‌ی طبقه‌ما برای تغییر جهان، بخشی از جهان امروز است. جهان امروز آنرا با خود حمل میکند. اعمال ما بخشی از تاریخ شد. در نتیجه ما باید آنرا علمی‌تر و عمیق‌تر از همیشه بفهمیم و توضیح دهیم. سنتز نوین با عناصر اصلی و شاخص‌های اصلی علم مان دست و پنجه نرم می‌کند. مانند ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیک، فلسفه، علم، ایدئولوژی، طبقه، حزب، دولت، دیکتاتوری پرولتاریا، مساله‌ی رهبری و جایگاه استراتژیک پرولتاریا و گروه‌بندی‌ها و طبقات درون جامعه. همه این‌ها موضوعات بسیار بزرگی هستند که سنتز نوین با آنها سر و کار دارد.

است. یعنی مانند مطالعه‌ی طبیعت و بیگ‌بنگ و این قبیل چیزها نیست (یعنی مطالعه‌ی امری که بخشی از آن نیستیم، نمی‌باشد). در مطالعه‌ی جامعه، ما امری را مطالعه می‌کنیم که شامل خود ما نیز هست. انسان‌هایی که جامعه را تغییر میدهند خود نیز تغییر می‌کنند.

این نکته در رابطه با جمع‌بندی از موج اول انقلاب‌های پرولتری نیز کاربست دارد. زیرا موج اول انقلاب‌های پرولتری (هم پیروزی‌ها و هم شکست‌هایش) هم جهان را تغییر داده و هم ما را. بعلاوه، این جهان نیز مدام در حال تغییر است. کسانی که تحت تأثیر پیروزی انقلاب بلشویکی و انقلاب چین به عرش اعلا یورش می‌بردند، بعد از شکست‌ها سرخورده و نومید شدند. یعنی آنها تحت تأثیر اعمال خود تغییر یافته‌اند. این در برگیرنده‌ی تامل نقادانه در مورد آن اعمال است و همچنین تامل در مورد اوضاعی که توسط اعمال خودمان - انقلاب پرولتری - بوجود آمد. می‌خواهم بگویم که ما تئوری‌هایمان را عوض نمی‌کنیم چون امپریالیسم خصائل جدید پیدا کرده‌اند. اگر اینطور بحث کنیم کمی شبیه می‌شود به آن تز غلط در جنبش که می‌گفت: «لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم» است. سنتز نوین وابسته است به اینکه آیا یک شالوده‌ی علمی‌تری برای تئوری‌هایمان میتوانیم داشته باشیم یا نه. آیا ضروری و ممکن است یا نه. ربط دارد به ضریب متغیر این علم. ضریب متغیر از زاویه‌ی علمی‌تر بودنش. این امری واضح است که بغیر از تغییر خود ما و نگاه ما، تغییرات بزرگی در جهان رخ داده‌اند. فی‌المثل چین کشور امپریالیستی نبود اما ممکن است بزودی به یک قدرت بزرگ امپریالیستی بدل شود، همانگونه که زمانی ژاپن به مقام امپریالیستی رسید. چین به دلیل شکست پرولتاریا ممکن است به مقام امپریالیستی برسد. روشن است که ما با تغییرات گسترده‌ای در جهان روبروئیم از تغییرات تکنولوژیک گرفته تا تغییرات در نهادهای مالی و غیره. این تغییرات واقعی‌اند و باید با استفاده از علم آنها را درست فهمید و تحلیل کرد. در نتیجه حتما تئوری‌های ما نیز باید نتیجه‌گیری‌های مشخصی از این تغییرات بکنند و درس‌هایی بگیرند.

از زمان مارکس تاکنون حقیقت یا ساختار واقعیت مادی در نتیجه‌ی تلاش‌های بشر در تمامی شاخه‌های علوم تکامل یافته‌اند. این حقایق کشف شده جوانب بیشتری از ساختار واقعیت مادی را آشکار کرده و آنرا عمیق‌تر بازتاب میدهد. برای همین است که ما فقط از اشتباهات در گذشته صحبت نمی‌کنیم. از «نقاط کور» و محدودیت‌های تاریخی هم صحبت می‌کنیم. اشتباه چیزی است که با آن سطح دانش آن روز قابل اجتناب می‌بود. اما نقطه‌ی کور مساله‌ی دیگری است و محدودیت آن مرحله از تکامل فکر بشر را منعکس میکند. همه‌ی اینها را باید در نظر بگیریم. برخی از مفاهیم سابق دیگر معتبر نیستند و با درک پیشرفته‌تر امروز می‌فهمیم که درست نیستند و دیگر نمی‌توان بر آن مفاهیم تکیه کرد. تمام اینها ما را هل میدهد که حقیقت را کاملتر و صحیح‌تر درک کنیم. اشتباهات را پاک کنیم. نقاط کور را تا آنجا که میتوانیم با اتکاء به شناخت پیشرفته‌تری که امروز در دسترس ماست، بر طرف کنیم. هر یک از این‌ها مسائل متفاوتی هستند. لازم است همه این حقایق را از نو قالب‌ریزی کنیم و منظومه‌ی علمی‌تری از علم کمونیسم را ارائه دهیم. به این کار می‌گوییم سنتز نوین (یعنی تصحیح اشتباه و بر طرف کردن نقاط کور خود یک سنتز است). سنتز نوین در درجه اول متکی بر بدنه‌ی علم کمونیسم آنطور که تاکنون پیشرفت کرده، می‌باشد. منتها بیان گسست از اشتباهات و نقصان‌های آن هم هست. یعنی هنوز این سنتز نوین مارکسیسم است و نه سنتز چیز دیگر. بنابراین از یکطرف باید بفهمیم سنتز چیست. از طرف دیگر تداوم و عدم تداوم این سنتز نوین با مرحله‌ی قبلی را درک کنیم و آنرا بر مبنای اینکه چقدر قادر است صحیح‌تر و کاملتر واقعیت را بازتاب داده و آنرا تغییر دهد ارزیابی کنیم. باز تکرار می‌کنم منظور «بهرتر و کاملتر» است و نه «کامل». سنتز نوین آخر ماجرا نیست. بلکه مرحله‌ی تاریخی ضروری و ممکن در تکامل این علم است. ذهن تاریخی پیشرفته‌تر شده است. فقط همین. بسیاری از مخالفت‌هایی که با سنتز نوین میشود بدلیل عدم درک این مقوله‌های علمی‌است. مقوله‌هایی چون ماتریالیسم چیست؟ چرا باید ماتریالیست بود؟ سیستم چیست و قوای محرکه‌اش چیست؟ مفهوم سازی چیست؟ ارزش مفهوم سازی در چیست؟

## تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم: سنتز نوین باب آواکیان چیست؟

سوسیالیستی می‌توانیم مردم را رهبری کنیم که پدیده‌های نوین بسیاری را بوجود آورند گام‌های مهم و رهائی بخش بسیاری بردارند و پروسه‌هایی را به راه اندازیم که مردم در جهت مثبتی درگیر تغییر جامعه و خود شوند... اما نمی‌توانیم بر پایه این فرض پیش رویم که گوئی ناگهان همه‌ی مردم صاحب‌متد، موضع و نقطه نظر کمونیستی شده و آن را فهمیده‌اند و شروع به کار بست آن کرده‌اند. اگر جامعه را بر پایه‌ی این پیش‌فرض رهبری کنیم، آنگاه: اولاً، در انطباق با حقیقت امور عمل نخواهیم کرد و ثانیاً، در نتیجه‌ی این کار، کل پروسه‌ی دست‌یابی مردم به حقیقت را تحریف و مسدود کرده و یک فضای دروغین و خفقان‌آور و منجمد بوجود خواهیم آورد.

در جامعه‌ی سوسیالیستی باید یک ایدئولوژی رهبری کننده موجود باشد - و فرق جامعه‌ی سوسیالیستی با جامعه‌ی سرمایه‌داری در آن است که این واقعیت را نمی‌پوشاند بلکه علناً آن را ابراز می‌کند. اما کسانی که مطمئن نیستند که با این ایدئولوژی توافق دارند باید با راحتی خیال و آزادانه آن را ابراز کنند و کسانی که با آن مخالفند مسلماً باید عدم توافق خود را بیان کنند و باید در مورد آن بحث راه بیفتد.

اصل مشابهی را باید در رابطه با عرصه‌ی سیاست به کار بست. در یک سطح، حزب باید مبتکر باشد و مردم را حول اهداف کلیدی بسیج کرده و انرژی شان را رها کند و شرایط مجادله را تعیین کند. مسلماً این می‌تواند و باید یک پروسه‌ی زنده و الهام بخش و روشنگر باشد. در گذشته نه فقط در چین بلکه در پانزده سال اول شوروی نیز چنین بود.

رویکرد دولت سوسیالیستی آینده، در مورد حرکات خودانگیخته از پائین، چه خواهد بود؟ در مورد روندهایی که به ظاهر در جهت کاملاً مخالف حرکت می‌کنند یا با شرایط سیاسی و فعالیت‌های اصلی مورد نظر حزب مخالفند، چطور؟ در مورد فضاهای هنری - مانند قهوه‌خانه‌های دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ و «بیتس» و هیپ‌هاپ و دسته‌های گرافیتی که سی سال پیش در برانکس جنوبی (آمریکا) سر بلند کردند یا کوبه‌های کلامی شعرگونه که در دهه‌ی ۹۰ به ظهور رسیدند - و روندهایی که از میان مردم برخاسته‌اند که بسیاری از آن‌ها ممکنست خصلت اپوزیسیونی یا حداقل «خارج از کنترل» داشته باشند، چه؟ در مورد گروه‌های سیاسی که می‌خواهند بدون حضور افراد حزبی، مسائل را به بحث بگذارند یا دست به فعالیت علیه پروژه‌های مهمی که حزب و دولت در آن درگیرند بزنند، چه؟ در مورد آموزگاران که می‌خواهند تئوری‌ها و تفاسیری را درس دهند که منطبق بر درک حزب نیست، چه؟

رک بگویم که در جوامع سوسیالیستی پیشین، فضای زیادی برای اینگونه مسائل موجود نبود. آواکیان در «انقلاب کردن و رها کردن بشریت» در این زمینه انتقادهایی به چین و بیش از آن به شوروی کرده‌است. در آن‌ها گرایش بود به، «منقبض کردن... پروسه‌ی تغییرات سوسیالیستی؛ و تا آنجا که این گرایش خود را اعمال کرد، منجر به حل صحیح رابطه‌ی میان هدف و پروسه نشد؛ بطوریکه هر حرکتی، در هر مقطعی، تبدیل به خود هدف می‌شد یا با هدف مساوی قرار داده می‌شد. در حالیکه باید به مثابه بخشی از پروسه‌ای که به سوی هدف بزرگتر روان است، درک می‌شد. به موازات این، گرایش به قبض جهت عمده‌ی ضروری و آنچه بطور عینی «دور زدن ها» یا دور شدن‌ها از آن جهت اصلی بود (اما مساوی با انحراف خطرناک از جهت اصلی قرار داده می‌شد) نیز وجود داشت. این امر، در پروسه‌ی کلی، تا درجه‌ای و برخی اوقات تا حد زیادی، موجب خفه کردن خلاقیت، ابتکار عمل، بیان فردی و حقوق فردی شد - بخصوص زمانی که به ظاهر (و در کوتاه مدت، به واقع) در تضاد با اهداف اعلام شده‌ی دولت سوسیالیستی و حزب رهبری کننده‌ی آن قرار می‌گرفتند. (۱۴)

در یک سطح پایه‌ای، برای درک جهان نیاز به جوشش فکری هست. جوشش فکری، بحث، تجربه کردن - یا به قولی ورزش «هوای» فکری - دریچه‌ای را به روی ما باز می‌کند تا ببینیم در زیر پوست

متنی که ملاحظه می‌کنید در بهار سال ۲۰۰۸ از سوی تنی چند از کمونیست‌های برجسته آمریکا، از رهبران حزب کمونیست انقلابی آمریکا، به صورت سخنرانی در نقاط مختلف آن کشور ارائه شد. ترجمه این متن به فارسی با هدف آشنا کردن خوانندگان حقیقت با خدمات باب آواکیان به نوسازی و علمی‌تر کردن تئوری‌های کمونیستی صورت می‌گیرد. سنتز نوین باب آواکیان بر دفاع از شالوده‌های مارکسیسم و جمع‌بندی درس‌های مثبت و منفی دو انقلاب سوسیالیستی شوروی و چین در قرن بیستم، متکی است. بدون شک این فقط یک معرفی است اما شرح موجزی از سنتز نوین می‌باشد. به دلیل طولانی بودن مطلب، آن را در چند قسمت و در شماره‌های مختلف حقیقت منتشر می‌کنیم. بخش اول این متن تحت عنوان «بشریت نیاز به انقلاب و کمونیسم دارد» در حقیقت شماره‌ی ۴۹؛ بخش دوم تحت عنوان «نقش و قدرت بالقوه‌ی آگاهی» در حقیقت شماره‌ی ۵۰ و بخش سوم و چهارم تحت عناوین: «سنتز نوین: مفاهیم سیاسی - ابعاد بین‌المللی» و «سنتز نوین: دیکتاتوری و دموکراسی در گذار به کمونیسم» در حقیقت شماره‌ی ۵۱ منتشر شدند. در زیر ادامه‌ی بخش چهارم را می‌خوانید:

### هسته‌ی مستحکم با کشامدی (الاستیسیته) بسیار

روشن بگویم: بسیاری از رویکردهای جوامعی را که می‌توانیم بگوئیم کشورهای واقعا سوسیالیستی و انقلابی بودند، کمبودهای جدی داشتند که باید آن‌ها را تغییر داد و از آن‌ها گسست کرد. ما دنبال آن نیستیم که به قول یک آدم شوخ طبع، «فیلم‌های خوب را نشان دهیم و فیلم‌های بد را پنهان کنیم». رویکرد ما رویکردی ست کاملاً متفاوت و متکی بر پیشرفت در زمینه‌ی جهان بینی و اپیستمولوژی کمونیستی که قبلاً به آن اشاره کردم؛ راهی است برای پاسخگویی صحیح به این سوال که، «به چه بهائی؟» و اتخاذ جاده‌ای متفاوت است برای هدایت امور و ارتقاء به سطحی عالی‌تر.

برای مثال نگاهی بیندازیم به موضوع ایدئولوژی رسمی که یکی از ویژگی‌های جوامع سوسیالیستی پیشین بود. همانطور که قبلاً گفتیم، جامعه‌ی سوسیالیستی باید تحت رهبری حزب باشد و خود حزب باید به حول یک ایدئولوژی کمونیستی متحد باشد که بتواند مردم را در درک صحیح واقعیت و تغییر آن، رهبری کند. ولی حزب یک اتحاد داوطلبانه است. اگر قرار باشد همه‌ی احاد جامعه (اعم از حزبی و غیر حزبی) مجبور به اعلام توافق یا همراهی با این ایدئولوژی باشند تا صدایشان به جایی برسد، چه خواهد شد؟

بلافاصله پس از انقلاب، مردمی که تازه از جامعه‌ی سرمایه‌داری بیرون آمده‌اند، این ایدئولوژی را حقیقتاً به مثابه بینش خود در دست نخواهند گرفت. این یک واقعیت است. آواکیان برای تشریح این وضعیت از استعاره‌ی چتر نجات استفاده می‌کند تا نشان دهد چگونه در زمان انقلاب همه‌ی امور فشرده می‌شوند و جامعه به دو قطب منشعب می‌شود: یک قطب بطور تنگاتنگی حامی اردوی انقلاب است و دیگری متفق ارتجاع. اما پس از انقلاب، از تراکم قطب مردم کاسته می‌شود - درست مانند چتر بسته‌ای که باز می‌شود. آواکیان در سخنرانی اش تحت عنوان «ساس، اهداف و روش‌های انقلاب کمونیستی» می‌گوید، پس از به قدرت رسیدن انقلاب:

«... در کنار روابط نوین در حال ظهور که توسط کسب قدرت انقلابی و تحکیم آن متولد شده‌است، برنامه‌های سیاسی، بینش‌ها و گرایش‌های گوناگونی که بیان‌کننده‌ی روابط اقتصادی و اجتماعی بر جای مانده از جامعه‌ی کهن هستند، دوباره ابراز وجود خواهند کرد. و اگر فرض را بر این بگذاریم که چون در آن لحظه‌ی خاص فقط برنامه‌ی ما می‌توانست گشایشی در وضعیت ایجاد کند، همه‌ی مردم حامی ما بودند، پس تا رسیدن به جامعه‌ی کمونیستی نیز با ما توافق داشته و در هر نقطه و مرحله با ما همگام خواهند بود؛ دچار اشتباهات جدی خواهیم شد...» (۱۳)

«شکر خدا» جامعه‌ی سوسیالیستی، آن روز موعودی که همه رستگار شده و «روشنائی را می‌بینند» نیست! در جامعه‌ی

تبدیل به یک نیروی محرکه ای شود که به هدف و راه ما خدمت کند (نه لزوماً بطور مستقیم و فوری، بلکه رویهمرفته). و در این استراتژی تمیز راه از چاه، بسیار چالشگر و پیچیده و مملو از خطر خواهد بود. به همین دلیل باب آواکیان مکرر صحبت از «تا لبه ی چارشقه شدن رفتن» می کند و می خواهد که چنین کندها نقش اختلاف عقیده، جزئی **لاینفک** از این الگوی سوسیالیسم است هر چند که همواره می تواند اوضاع را کاملاً پیچیده کند. اما اگر حاضر نباشیم تا لبه ی چارشقه شدن برویم آنگاه هسته ی مستحکم ما بسیار شکننده خواهد بود ... و کشامدی نیز خیلی کشش نخواهد داشت. تاکید می کنم که این یک مفهوم استراتژیک است و نمی توان آن را صرفاً به کشیده شدن از جهات مختلف توسط چالش های گوناگون یا داشتن وظایف زیاد تقلیل داد یا مساوی آن گذاشت. مفهوم «تا لبه ی چارشقه شدن رفتن» ناظر بر چیزی بسیار متفاوت از این ها و بسیار پیچیده تر، عمیق تر و به لحاظ استراتژیک مهم تر است.

علاوه بر نقش اختلاف عقیده از این نوع در الگوی سوسیالیسمی که سنتز نوین پیش گذاشته است، آواکیان ایده های دیگری را نیز به عنوان بخشی از این الگو، به بحث گذاشته است. بطور مثال: برگزاری انتخابات های رقابتی که طی آن موضوعات کلیدی مقابل پای دولت بشدت مورد مشاجره قرار گیرند و مفاهیم واقعی داشته باشند؛ وجود یک قانون اساسی (منجمله محدودیت هایی که برای حزب ایجاد می کند)؛ یک نظریه ی بسط یافته در مورد حقوق فردی؛ وجود جامعه ی مدنی با انجمن هایی که مستقل از رژیم باشند؛ و یک راه کاملاً جدید در حل تضاد میان کار فکری و کار بدنی منجمله نظریه ای متفاوت در مورد نقش روشنفکران. در این جا به اشاره ای بسنده می کنم و مشتاقم که در بخش سوال و جواب آن ها را مورد بحث قرار دهیم.

در این بخش به یک موضوع آخر هم می پردازم: این هسته ی مستحکم **کیست؟** هسته ی مستحکم مساوی با یک حزب یکدست یا پرولتاریای یکدست نیست. هسته ی مستحکم همواره یک اقلیت را نمایندگی می کند. در فازهای اول جامعه ی سوسیالیستی، شامل آن کسانی است که استوارانه متعهد به هدف کلی حرکت به سوی کمونیسم هستند و سپس درجه بندی های مختلفی از مردم، که از میان طبقات و اقشار گوناگون برخاسته اند، به گرد آن جمع می شوند. هسته ی مستحکم باید در پرولتاریا ریشه داشته باشد و رهبری باید از میان آن هایی که روی لبه ی تضادهای برجای مانده از جامعه ی سرمایه داری قرار دارند (بطور مثال کسانی که در جامعه ی کهنه به عنوان کارکنان فکری تعلیم نیافته اند یا زنان اقشار گوناگون - و مردانی - که می خواهند امر رهائی زنان را به جلو برانند)، مرتباً افراد جدیدی را جذب و فعال کند و به درون هسته ی مستحکم بیاورد. اما پرولتاریا نیز یک پدیده ی ساکن نیست. بلکه دارای تنوع زیادی است و دستخوش تغییرات زیادی می شود -- هم به دلیل شرکت در تمام عرصه های جامعه و هم به دلیل پروسه ی همزیستی با اقشار میانه و متحول کردن آنها و در عین حال یاد گرفتن از آن ها. طبقات متفاوتی موجودند و سطوح گوناگونی از تعهد نسبت به پروژه ی کمونیستی موجود است و ما باید با این تضاد کار کنیم - اما نه از بالا به پایین. باید پروسه ای را به راه انداخت و همراه توده ها در این پروسه درگیر شد.

این مفهوم کاملاً از مفاهیم گذشته در مورد پرولتاریا متفاوت است. در مفاهیم گذشته گرایش «جسمیت دادن» به پرولتاریا (ری ایفای کردن پرولتاریا) دیده می شود. یعنی، نقش جهانی - تاریخی پرولتاریا به مثابه طبقه ای که تجسم روابط تولیدی نوین است با آدم های منفرد این طبقه، عوضی گرفته می شود. همانطور که قبلاً در بحث «حقیقت طبقاتی» گفتم، این «جسمیت دادن به پرولتاریا» در جنبه های مختلف متبلور می شود. مثلاً، تاکید بیش از اندازه بر خاستگاه طبقاتی آدم ها هنگام ارزیابی از افکار آن ها و یا دادن مسئولیت ها و مقام های رهبری به آنان و این باور که اشغال این موقعیت ها توسط افرادی که کارگر یا دهقان اند، تضمینی علیه رویزونیسم است. این گرایش در استالین بسیار برجسته بود اما در مائو و انقلاب چین نیز به صور گوناگون متبلور بود.

ادامه دارد: بخش پنجم و نهائی در شماره آینده: مفاهیم استراتژیک - انقلاب کردن.

جامعه، فعالیت چرخ دنده های فعالیت فکری، در حال تولید چه چیزهایی است و چه راه های ممکن را برای پیشروی باز می کند؛ به ما کمک می کند که ببینیم کجا ممکنست کج برویم یا یک جنبه حرکت کنیم. بدون این، دیالکتیک میان حزب و توده ها (میان رهبران و رهبری شوندگان) بیش از اندازه «یک طرفه» خواهد شد: در هر دو طرف معادله، روحیه ی انتقادی و خلاق کنند خواهد شد. زیرا دادن ابزار انتقادی به مردم در یک فضای گلخانه ای، به درد نخور است. توده ها باید رهبری شوند اما آنان باید خودشان نیز یاد بگیرند و تجربه کنند و رهبری نیز باید در طول این راه تغییر یافته و انقلابی شود. برای اینکه این پروسه درست پیش برود، نیاز به جوشش، جدل، و هیاهوی فکری است. در جریان «انقلاب فرهنگی» مقدار زیادی از آن وجود داشت. اما «سنتز نوین» مقیاسی بسیار بزرگتر از آن، با عناصر و پویای های متفاوتی را، مد نظر دارد.

بباید رک حرف بزنیم تا بتوانیم مسئله را درک کنیم: ده سال پس از انقلاب فرهنگی در چین - یعنی جایی که بهترین درک از مفهوم قبلی سوسیالیسم را پیاده کردند - بیشتر مردم واقعاً اهمیت سرنوشت ساز آن آخرین نبرد را نفهمیدند. خوب، خصلت متفاوت و ابعاد عظیم تر جوشش در «سنتز نوین» بخش بزرگی از پاسخ به این سوال است که دفعه بعد چگونه بهتر عمل خواهیم کرد.

### «تا لبه ی چارشقه شدن رفتن»

آواکیان، برای بیان حرکت موجود در «هسته ی مستحکم با کشامدی بسیار» آن را به انداختن قلاب ماهی گیری تشبیه کرده است. مثالی بزنیم. بدون شک وقتی در این جا (آمریکا) انقلاب کنیم، از آنجا که دیگر خون مردم کره زمین را نخواهیم مکید، جامعه ی انقلابی ما نیازهای مادی عاجلی خواهد داشت. خوب، فرض کنیم که دولت سوسیالیستی تصمیم می گیرد برای تامین برخی از این نیازهای عاجل، در نقطه ای از کشور سدی بسازد. و یک نفر مثل «آرون داتی روی» (یک نویسنده ی برجسته ی هندی و فعال مترقی اما غیر کمونیست) مخالف آن است و علیه این کار دست به تبلیغ و تهییج می زند. طبق «سنتز نوین» نه تنها باید این کار را تحمل کرد بلکه در همان حال که علیه دولت سازماندهی می کند و تظاهرات هایی را رهبری می کند، باید به وی زمان صحبت در تلویزیون داد و برای فعالیت هایش کمک مالی کرد. و باید وارد ماجرا شد و بر سر این موضوع جدل و مناظره به راه انداخت. اگر روشن شود که نظر او درست است (حتا بخشا درست است) باید از او یاد گرفت. و اگر معلوم شود که نظرش غلط است، کماکان باید مردم را طی بحث و مناظره قانع کرد که وی غلط می گوید و دولت درست می گوید - اما نه در مناظره با یک مترسک بلکه با کسی که عمیقاً به نظریه اش باور دارد و قادر است بطور منسجم و با حرارت از آن دفاع کند. (۱۵)

روشن است که این کار، خالی از خطر نخواهد بود زیرا در این میان مطمئناً کسانی که دارای انگیزه های خوب نیستند فعال شده و مانور خواهند داد و تلاش خواهند کرد که این پروسه را تبدیل به تلاش هایی برای نابود کردن دولت سوسیالیستی کنند. و فراموش نکنیم که اگر از قدرت دست بشوئیم، اگر اجازه دهیم که نیروهای بورژوا (چه نیروهای بورژوازی قدیم و چه بورژوازی نوین) سرمایه داری را احیاء کنند، آنوقت مرتکب یک جنایت بزرگ علیه همه ی مردمی شده ایم که برای کسب قدرت انقلابی فداکاری ها کرده اند و بیشتر از آن، مرتکب جنایتی بزرگ علیه بشریت بطور عام، شده ایم.

هسته ی مستحکم چارچوبه و شرایط را تعیین خواهد کرد. اما در درون آن، به حداکثر ممکن اجازه ی کشامدی خواهد داد. هم زمان قدرت را حفظ خواهد کرد ولی نه مانند هر قدرتی بلکه به مثابه قدرتی که به سوی کمونیسم می رود، و همراه با مبارزه ی جهانی، در جاده ی از بین بردن «چهار کلیت» حرکت می کند. واضح است که در انجام این کار، هسته ی مستحکم همواره با محدودیت ها و قیودی روبرو خواهد بود. منجمله با انواع تهدیدات از سوی امپریالیسم روبرو خواهد شد. برخی اوقات قادر خواهیم بود که فضائی بسیار باز بوجود آوریم و برخی اوقات ممکنست مجبور شویم که زمام امور را بکشیم. اما در کل و بطور استراتژیک، عمدتاً تلاش خواهیم کرد که کشامدی را تشویق کنیم و با متد آن، کار کنیم. تلاش خواهیم کرد از این پروسه یاد بگیریم و معضلات هدایت جامعه با این روش را حل کنیم تا اینکه

## تا زمانی که جمهوری اسلامی پا بر جاست خونریزی از پیکر مردم ادامه خواهد یافت!

فرزندان خود سازمان دهیم. به هر طریق ممکن و در هر مکانی باید این جنایتهای زبوانه را افشا کنیم و مردم را میدان آوریم.

در شرایط کنونی، خارج از کشور می تواند نقش مهمی در برانگیختن مردم ایران و جهان علیه این اعدامها ایفا کند. صحنه های پر شور و رزمنده ای که در اعتراض به اعدام فرزند کمانگر صورت گرفت نشانه ظرفیت قدرتمندی است که میان مبارزان خارج از کشور موجود است. باید آن اتحاد و همبستگی را دوباره به میدان آورد و اعتراضات گسترده تری را سازمان داد.

خطاب ما بطور مشخص به آن دسته از جوانان مبارزی است که طی یکسال گذشته مجبور به ترک کشور شده اند، آنان می توانند و باید در پیشاپیش این اعتراضات قرار گیرند و زمین و زمان را برای دفاع از جان بهترین فرزندان مردم بهم ریزند.

**گرامی باد خاطره زندانیان جانباخته!**  
**مرگ بر جمهوری اسلامی!**

حزب کمونیست ایران (م - ل - م) هشتم دیماه ۱۳۸۹

بار دیگر جمهوری اسلامی دست به جنایت زد. دو تن از زندانیان سیاسی اعدام شدند. جلاخان رژیم، علی صارمی زندانی سیاسی دهه شصت را به جرم همراهی با مجاهدین و علی اکبر سیادت را به جرم جاسوسی برای دولت اسرائیل در سحرگاه هفتم دی ماه به دار آویختند.

اتهام به جرائم واهی همواره از شگردهای کثیف جمهوری اسلامی برای سرکوب مردم بوده و هست. هدف این اعدامها چیزی جز ارعاب مردم نیست. جنایتکاران حاکم هر بار بر مبنای ملاحظات سیاسی و امنیتی خود بخشی از جامعه را نشانه می گیرند. برای ارعاب توده های تحتانی هفته ای نیست که چند نفر را تحت عناوین مختلف اعدام نکنند. در ۲۹ آذر، ۱۱ جوان بلوچ را در زاهدان اعدام کردند. برای ارعاب مردم کردستان داس مرگ را به حرکت در آورده و سعی کردند حکم اعدام حبیب الله لطیفی را به اجرا در آورند. خوشبختانه با مبارزه شورانگیز مردم سنج عقب نشستند.

هیچیک از این اعدامها نشانه قدرت گردانندگان این نظام خون آشام نیست. این اعدامها نشانه ضعف و استیصال شان است. جمهوری اسلامی در چنبره تضادها و مشکلات لاینحل خود گیر کرده و بر سر و روی مردم چنگ می اندازد. سران سیاسی امنیتی جمهوری اسلامی بهتر از هر کسی می دانند که در چه شرایط شکننده ای بسر می برند و هر آن می توانند با فروپاشی و سقوط روبرو شوند یا همچون سال گذشته با خشم توفنده مردم مواجه شوند، بویژه در زمانی که تحت عنوان «هدفمند کردن رایانه ها» می خواهند سخت ترین ریاضت کشی را بر کل جامعه اعمال کنند.

آنان با اینگونه اعدامها نشان دادند که انتخاب خود را کرده اند؛ برای حفظ قدرت خود حاضرند به هر اقدام کثیف و جنایتکارانه ای دست یازند.

سؤال این است آیا مردم ما نیز انتخاب خود را کرده اند؟ آیا دریافته اند که بدون مبارزه ای قاطعانه و سازش ناپذیر نمی توانند این رژیم را به عقب رانند؟ بدون نبردی از جان و آگاهی مایه گرفته قادر به سرنگونی این حکومت قرون وسطایی نیستند؟ آیا دریافته اند که می توان با تکیه به نیروی خود و استقلال از هر قدرت ارتجاعی داخلی و خارجی مبارزه خود را به پیش برند؟ و هرگونه توهم را نسبت به جناحی از سرکوبگران که از قدرت رانده شده اند و امروزه خواب «دوران طلایی خمینی» را می بینند، بدور اندازند. نسبت به کسانی که ید طولایی در سرکوب مردم به اتهام «محاربه، جاسوس، منافق، مفسد فی الارض و کمونیست» داشته اند.

نظام جمهوری اسلامی بر پایه خونریزی گسترده از پیکر مردم ساخته و پرداخته شد. اعدام و جنایت در ذات این نظام است. فقط با انقلاب است که می توان این ماشین دهشت را از کار انداخت و به حساب هر قطره خونی که رژیم از پیکر خلق جاری کرده رسیدگی کرد. تنها با مقاومت آگاهانه و سازمانیافته و پیشبرد مبارزه بر مبنای سرنگونی کلیت این نظام جهنمی است که می توان دشمن را به عقب راند. لیست محکومین به اعدام در نظام جمهوری اسلامی پایانی ندارد. هر آن امکان به دار آویختن مبارزین دیگری نیز هست. وقت تنگ است! باید مبارزه قدرتمند و سراسری را برای حفظ جان



فصلنامه زنان- شماره ۲۳ (بهمن ۱۳۸۹ / فوریه ۲۰۱۱) Quarterly journal No.23 / February 2011

در نوازش هر نسیم  
در همهمه هر باد  
در غرش هر تندر  
در موج هر دریا  
در خشم هر آتشفشان  
باد و خاطره ات همواره با ما خواهد ماند

مطالب این شماره:  
 \* پیام سازمان زنان هشت مارس  
 \* گزارشی از مراسم بکلمان رفیق مینا حق شناس  
 \* پیام میترا حق شناس در مراسم بکلمان مینا  
 \* پیام آثر درخشان در مراسم یاد بود رفیق مینا

همکاران این شماره:  
 لایلا پرنیان، آثر درخشان، فریبا فراه، فریبا امیر خیزی

مجموعه ای از پیام های رسیده به مناسبت درگذشت  
رفیق مینا حق شناس

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائونیست)

تارنمای حزب کمونیست (مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم): [www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)

پست الکترونیکی: [haghighat@sarbedaran.org](mailto:haghighat@sarbedaran.org)

تارنمای سرویس خبری جهانی برای فتح: [www.aworldtwin.org/wordpress](http://www.aworldtwin.org/wordpress)